

فرہنگ روزمرہ ترکی استانبولی

با تلفظ کامل



● تالیف: ناصر الدین احدی نیا

فرهنگ روزمره ترکی استانبولی

با تلفظ کامل

تألیف: ناصرالدین احدی نیا

سر شناسه	احدی نیا، ناصر، ۱۳۳۴ -
عنوان و پدیدآور	فرهنگ روزمره ترکی استانبولی با تلفظ کامل / تالیف ناصرالدین احدی نیا.
مشخصات نشر	تبریز: اختر، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	۲۴۸ص.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۱۵۹-۷
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
موضوع	زبان ترکی -- خودآموز
موضوع	زبان ترکی -- مکالمه و جمله سازی -- فارسی
رده بندی کنگره	۱۳۹۰ ف۳الف/۱۲۷/PL
رده بندی دیویی	۲۹۴/۳۵۸۲۳
شماره کتابخانه ملی	۲۵۸۶۱۹۸



نشر اختر

فرهنگ روزمره ترکی استانبولی

مؤلف: ناصرالدین احدی نیا

حروف چینی: موسسه آذین کامپیوتر ۵۲۴۷۰۵۱ - ۰۴۱۱

چاپ اول ۱۳۹۱ / ۲۴۸ صفحه / قطع رقعی / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۱۵۹-۷

مرکز فروش: تبریز- اول خیابان طالقانی، جنب داروخانه رازی، نشر اختر

تلفن: ۰۴۱۱-۵۵۵۵۳۹۳

قیمت: ۷۵۰۰ تومان

باری دیگر خداوند متعال به من توفیق داد تا قدمی دیگر در توسعه فرهنگی کشور عزیزمان ایران و آشنایی هرچه بیشتر هموطنان با فرهنگ کشوری همسایه در غرب ایران بردارم. اندکی بیش از یک دهه قبل بنا به نیاز هموطنان عزیزی که عازم کشور ترکیه بودند کتابی به نام «خودآموز فرهنگ ترکی استانبولی» که حاوی لغات روزمره ترکی استانبولی بود هرچند قدمی ناچیز ولی بنا به ضرورت زمان و باعجله تالیف کردم. اندکی بعد به دنبال شناخت بیشتر از نوع نیازهای هموطنان (عازم ترکیه و یا علاقمند به یادگیری آن) کتاب دیگری تحت عنوان «مکالمات روزمره ترکی استانبولی» به رشته تحریر درآورم. در این کتاب سعی شده بود خواننده را با مکالمات روزمره‌ای که یک مسافر می‌تواند به آن نیاز داشته باشد آشنا سازد. اطلاعات پراکنده‌ای که حتی سال‌ها پس از انتشار آن به دست می‌رسید حاکی از آن بود که کتاب فوق توانسته است به میزان قابل توجهی نیازهای اولیه آنان را مرتفع نماید. اکنون که بیش از یک دهه از انتشار این کتاب می‌گذرد، اطلاعاتی که از طریق مراجعات و تلفن‌های مکرر برخی از آشنایان و همچنین از ناشر آن به دست می‌رسد، تجدیدنظر در کتاب فوق را در راستای بهبود محتوا و توسعه فرهنگ لغات بیش از پیش ضروری ساخته است. از طرف دیگر علاوه بر افزایش مسافران توریستی که دامنه نیازهای فرهنگی را گسترده‌تر می‌کند، افزایش ارتباطات بازرگانی، شاخه‌ای دیگر از مراودات را ایجاد می‌کند که نیازمند بخشی دیگر از فرهنگ ترکی برای ایجاد ارتباط هرچه بهتر است. از اینرو تصمیم بر آن شد که به جای تجدیدنظر کتاب قبلی و توسعه آن، فرهنگ جدیدی تدوین گردد که پاسخگوی همه اقشار و آحاد جامعه در ایجاد ارتباط فرهنگی به زبان ترکی استانبولی شود.

در تدوین فرهنگ جدید سعی بر آن شده است که علاوه بر توسعه همه جانبه فرهنگ، به خودآموز آن نیز پرداخته شود. در بخش خودآموز ابتدا حروف الفبای ترکی، شیوه نگارش و معادل فارسی آن، بعد حروف صدا دار و صدای این حروف در زبان فارسی و ترکی و طرز نوشتن آنها در زبان فارسی آورده شده است. در زبان ترکی

استانبولی صدای برخی از حروفات مانند (G, K و...) نسبت به محل قرار گرفتنشان در بعد یا قبل از حروف صدادار فرق می‌کند که در متن کتاب پس از حروف صدادار به این موضوع پرداخته شده است تا خواننده بتواند با استفاده از این توضیحات، کلمات ترکی را به صورت کامل و صحیح و همانند ترک‌ها بیان کند. لذا مطالعه بخش خودآموز قبل از بخش فرهنگ آن به خوانندگان و مطالعه‌کنندگان کتاب توصیه می‌شود.

همچنین اطلاعاتی در زمینه روزهای هفته، ماه‌ها، سبزیجات، میوه‌ها، خوراکی‌ها و... به بخش خودآموز اضافه شده است تا استفاده‌کنندگان برای برخی موارد خاص به سهولت بدان دسترسی داشته باشند و نیازی به یافتن آن از داخل فرهنگ که قطعاً زمان بیشتری می‌طلبد نداشته باشند.

از ضمایم دیگر بخش خودآموز اعداد و ارقام ترکی است که به دو شکل عددی و حرفی آورده شده است.

در بخش فرهنگ لغات علاوه بر مجموعه لغات قبلی سعی شده است طیف وسیعی از لغات دیگر که مورد نیاز قشرهای مختلف جامعه باشد به آن اضافه شود. از ویژگی‌های دیگر مهم این کتاب اضافه نمودن تلفظ لغات به آن است تا خواننده به راحتی بتواند کلمات را بیان کند و در گویش آن مشکلی نداشته باشد. خاطرنشان می‌سازد که تلفظ لغات در مشابه قبلی آن وجود نداشت.

هموطنانی که به هر دلیل علاقمند یادگیری زبان ترکی استانبولی هستند با مطالعه این کتاب به روشی که در بالا توصیه شد به راحتی قادر خواهند بود ضمن تلفظ کامل و صحیح کلمات، نیازهای لغوی و اطلاعاتی خود را برطرف نمایند و در صورت تمرین و تکرار بیشتر به آن تسلط یابند. امید است کتاب فوق مورد استفاده خوانندگان و علاقمندان به زبان ترکی استانبولی قرار گرفته و مفید واقع شود.

ناصر احدی‌نیا

الفبای ترکی استانبولی

الفبای جدید ترکی که به ترکی استانبولی معروف است در تاریخ اول نوامبر ۱۹۲۸ به موجب قانون شماره ۱۳۵۳ تصویب شد و شامل ۲۹ حرف است که ترتیب، نام و شکل آنها به قرار زیر است.

شماره ترتیب	حروف بزرگ	حروف کوچک	صدای ترکی	حروف فارسی	
۱	A	a	A	آ، ا، ع	
۲	B	b	Be	ب	
۳	C	c	Ce	ج	
۴	Ç	ç	Çe	چ	
۵	D	d	De	د	
۶	E	e	e	ا، اِ	
۷	F	f	Fe	ف	
۸	G	g	Ge	گ، ق	
۹	Ğ	ğ	Ge	گ، غ	ملایم
۱۰	H	h	He	ح، ه	
۱۱	İ	i	İ	ای، ی	ملایم
۱۲	I	ı	I	ای، ی	ضخیم
۱۳	J	j	je	ژ	
۱۴	K	k	Ke	ک	•
۱۵	L	l	Le	ل	
۱۶	M	m	Me	م	
۱۷	N	n	Ne	ن	
۱۸	O	o	o	او، و	ضمه

شماره ترتیب	حروف بزرگ	حروف کوچک	صدای ترکی	حروف فارسی	
۱۹	Ö	ö	ö	او، و	ضمه ملایم
۲۰	P	p	Pe	پ	
۲۱	R	r	Re	ر	
۲۲	S	s	Se	س، ص، ث	
۲۳	Ş	ş	Şe	ش	
۲۴	T	t	Te	ت، ط	
۲۵	U	u	u	او، و	ضخیم
۲۶	Ü	ü	ü	او، و	ملایم
۲۷	V	v	ve	و	
۲۸	Y	y	ye	ی	
۲۹	Z	z	ze	ز، ذ، ض، ظ	

حروف صدادار

حروف با صدای ترکی استانبولی ۸ تا است که به دو دسته زیر تقسیم

می‌شوند.

۱- حروف با صدای ملایم E, İ, Ö, Ü

۲- حروف با صدای کلفت (ضخیم) A, I, O, U

در تشکیل هر کلمه ترکی حتماً باید یکی از حروف صدادار به کار برده شود. در زبان ترکی استانبولی هر کلمه‌ای با هر یک از حروف صدادار ملایم یا ضخیم شروع شود، به یکی از حروف صدادار همان گروه (ملایم یا ضخیم) نیز ختم می‌شود. در غیر این صورت آن کلمه یک کلمه خارجی است. به عنوان مثال اگر اولین حرف صدادار کلمه‌ای، از حروف صدادار ملایم باشد، کلیه حروف صدادار به کار رفته در آن نیز حتماً یکی از حروف صدادار ملایم خواهد بود. و اگر اولین حرف صدادار کلمه‌ای، از حروف صدادار ضخیم باشد، بقیه حروف صدادار نیز از نوع ضخیم خواهد بود.

به مثال‌های زیر در این زمینه توجه کنید. جهت سهولت بررسی حروف صدادار آنها به صورت مجزا نوشته شده و نوع آن نیز مشخص شده است.

کلمات ترکی:

مثال: به کلمات زیر توجه کنید. در همه آن‌ها حروف صدادار به کار رفته از نظر گروه‌بندی ملایم و ضخیم دارای هماهنگی لازم می‌باشند.

کلمه	معنی	حروف صدادار	نوع حروف صدادار
korkmak	ترسیدن	o- a	ضخیم
bölmek	تقسیم کردن	ö- e	ملایم
güzellik	زیبایی	ü- e- i	ملایم
kurtulmak	خلاص شدن	u- u- a	ضخیم
iletmek	رساندن	i- e- e	ملایم

کلمات فارسی:

مثال: در کلمات زیر هماهنگی لازم از نظر گروه‌بندی حروف صدادار وجود ندارد. یعنی در هر یک از این کلمات هم حروف صدادار ملایم و هم ضخیم به کار رفته است. بنابراین کلمات فوق یا ریشه آنها خارجی می‌باشد.

کلمه	معنی	حروف صدادار	نوع حروف صدادار
intikam	انتقام	i- i- a	ضخیم- ملایم
hesaplanmak	حساب کردن	e- a- a- a	ضخیم- ملایم
patent	حق امتیاز	a- e	ملایم- ضخیم
tarife	تعرفه	a- i- e	ملایم- ضخیم

صدای حروف صدادار ترکی و نوشتار فارسی

صدای حروف صدادار ترکی و نوشتار آن با الفبای فارسی با نمونه مثال‌هایی برای هر یک در جدول زیر آمده است.

جدول صدای حروف صدادار و نوشتار فارسی آن

نوع حروف	حروف صدادار	نوشتار فارسی			تلفظ	Türkçe	تلفظ	معنی
		اول کلمه	وسط کلمه	آخر کلمه				
حروف صدادار ضخیم	A	ا	ا	ا	آ- عا	ada	آدا	جزیره
	I	اڭ	ڭ	ئ	ئ	ışık	ایشیک	روشنایی
	O	او	و	و	أ- ع	olay	اولای	اتفاق- واقعه
	U	او	و	و	او- عو	uzun	اوزون	دراز
حروف صدادار ملایم	E	آ- ا	ا	ه- ه	آ- ا	ekşi	اکشی	ترش
	İ	ای	ی	ی	ای- ی	işçi	ایشچی	کارگر
	Ö	او	و	و	-	ördek	اوردک	اردک
	Ü	او	و	و	-	üzüm	اوزوم	انگور

به طوری که از جدول ملاحظه می‌شود حرف (E) با معادل فارسی (ا و آ) در نوشتار فارسی در وسط کلمات به ندرت نوشته می‌شود. زمانی که دو حرف بی‌صدا پشت سر هم بیاید بین آنها فتحه یعنی صدای (ا) نیز وجود دارد ولی نوشته نمی‌شود. مانند: چَمَن، قَلَم، تَبْرِیز، سَحَر
ولی اگر (E) با معادل فتحه (ا) در آخر کلمات بیاید، به صورت (ه- ه) نوشته می‌شود. مانند: پنجره، ساده، کادیفه.

در نوشتار ترکی با الفبای فارسی اگر در کلمه‌ای دو حرف بی صدا پشت سر هم بیاید می‌توان یکی را نوشت و روی آن علامت تشدید گذاشت. مانند: باقال، آیاکابی، آنه. همچنین می‌توان هر دو حرف را پشت سر هم نوشت و از تشدید استفاده نکرد. مانند: باققال، آیاککابی، آنه

قوانین صدای حروفات در زبان ترکی استانبولی

در زبان ترکی استانبولی کلمات به هر شکلی که نوشته شوند به همان شکل نیز خوانده می‌شوند: فقط کافی است که تلفظ صحیح حروف را در جاهای مختلف کلمات رعایت نموده و به محل قرار گرفتن برخی حروف در قبل یا بعد از حروف صدادار توجه نمائیم، زیرا صدای آنها نسبت به نوع حروف صداداری که در قبل یا بعد از آن قرار دارند فرق می‌کند. حروفاتی که صدای آنها نسبت به محل قرار گرفتنشان فرق می‌کند به قرار زیر است.

۱- حرف (G)

الف- در صورتی که حرف (G) پیش از حروف صدادار ضخیم یعنی (A- I- O- U) قرار گیرد، صدای (گ یا ق) مثل صدای «گ» در کلمه «گفتن» و صدای «ق» در کلمه «قادر» در زبان فارسی را می‌دهد.

مثال:

gaga	گاگا	منقار
gırgır	قترقتر	غرولند- غرغر
gol	گل	گل در بازی فوتبال
guguk	قوقوک	فاخته (پرنده)

ب- حرف (G) اگر پیش از حروف صدادار ملایم (E-İ- Ö- Ü) بیاید، صدای «گ» در کلمه «اگر» در زبان فارسی را می‌دهد.

مثال:

gel	گل	بیا
giriş	گیریش	ورود
göç	گوچ	کوچ-هجرت
güç	گوچ	زور-قوه

۲- حرف (Ğ)

الف- اگر حرف «Ğ» پیش از حروف صدادار ضخیم (A- I- U) بیاید، صدای «غ» ملایم می‌دهد. (غ) ملایم در زبان ترکی، صدایی است بین «غ» و «ع» که در گلو گفته می‌شود. این صدا کامل نبوده و گاه چنان تلفظ می‌شود که گویی این حرف صدایی ندارد.

مانند:

mağara	ماغار	غار
olağan	اولاغان	امکان‌پذیر
bağırmaq	باغترماک	داد زدن
kâğıt	کائت	کاغذ
koğuş	کوغوش	سلول
doğum	دوغوم	تولد

ب- اگر حرف «Ğ» پیش از حروف صدادار ملایم (E- İ- Ü) بیاید، صدای نزدیک به (ی) در زبان فارسی را می‌دهد.

eğer	اَیر	اگر
değer	دَیر	ارزش، بها
eğim	اییم	میل - انحراف
değil	دییل	نیست، نه‌خیر
söğüt	سؤیوت	بید
öğüt	اؤیوت	پند - نصیحت

۳- حرف (K)

الف- در صورتی که حرف «K» پیش از حروف صدادار ضخیم (A- I- O- U) بیاید صدای (ک) در کلمه «کار» در زبان فارسی را می‌دهد.
مانند:

kaldırım	کالدئرئم	پیاده‌رو
kıskanç	کئس کانچ	حسود
konuşmak	کونوشماک	حرف زدن - صحبت کردن
kulak	کولاک	گوش

ب- اگر حرف (K) پیش از حروف صدادار ملایم یعنی (E- İ- Ö- Ü) و حروف (Â,Û) بیاید، صدای (ک) در کلمه «کرگدن» در زبان فارسی را می‌دهد. اگر چنانچه بر بالای حرفی علامت «^» گذاشته شود، آن حرف نسبتاً طولانی ادا می‌شود.

مانند:

kelebek	کلبک	پروانه
kimya	کیمیا	شیمی
köşe	کؤشه	گوشه

küfür	کوفُور	دشنام- فحش
kâşif	کاشیف	کاشف
kûfi	کوفی	کوفی

ج- صدای حرف (K) در آخر کلمات نسبت به نوع حرف ماقبل آن فرق می‌کند. اگر حرف (K) در آخر کلمات پس از حرف صدادار ملایم (E- İ- Ö- Ü) و حروف با ادای طولانی (Â, Û) بیاید صدای (ک) در کلمه «کرگدن» و در سایر موارد صدای (ک) در کلمه «کار» در زبان فارسی را می‌دهد.

مانند:

ekmek	اکمک	نان
erkeklik	ارکک‌لیک	مردی- مردانگی
kök	کؤک	ریشه
köpük	کؤپوک	کف روی آب یا مایعات
eflâk	افلاک	آسمان‌ها
meşkûk	مشکوک	شک‌دار- شبهه‌دار

۴- حرف (B)

الف- در صورتی که حرف (B) در آخر کلمه واقع شود به حرف (P) تبدیل می‌شود.

مانند:

kitap	کیتاپ	کتاب
kabap	کباپ	کباب
câlip	جالپ	جالب
cazip	جاذپ	جاذب
çorap	چوراپ	چوراب

حرف آخر همه این کلمات در واقع (b) است که به علت واقع شدن در آخر کلمات به (p) تبدیل شده‌اند. به عنوان مثال کلمه kitap در اصل kitab است که حرف (b) به دلیل واقع شدن در آخر کلمه به (p) تبدیل شده است. در بقیه کلمات نیز وضعیت به همین شکل است.

ب- در صورتی که به آخر کلمات اشاره شده در بند الف (کلماتی که حرف b آخر آنها به p تبدیل شده است) یکی از حروف صدادار بیاید، حرف (p) دوباره به حالت اولیه خود برمی‌گردد، یعنی مجدداً به (b) تبدیل می‌شوند. به کلمات زیر توجه کنید. ببینید چگونه در کلمات بالا حروف (p) به (b) تبدیل می‌شوند.

مثال:

kitab	kitabı	کیتابی	کتاب را
kebab	kebabı	کبابی	کباب را
çorap	çorabı	چورابی	چوراب را
kitab	kitaba	کیتابا	به کتاب

۵- حرف (C)

الف- در صورتی که حرف (c) در آخر کلمه قرار گیرد به حرف (ç) تبدیل می‌شود.

مانند:

ağaç	آغاچ	درخت
bakraç	باکراچ	سطل کوچک مسی
döveç	دؤوچ	گوشت کوب
harç	هارچ	مصرف- هزینه- ملاط

حرف آخر همه این کلمات در واقع (c) می‌باشد که به علت واقع شدن در آخر کلمات به (ç) تبدیل شده است. به عنوان مثال کلمه ağaç در اصل ağac است که حرف (c) به دلیل واقع شدن در آخر کلمه به (ç) تبدیل شده است. در بقیه کلمات نیز وضعیت به همین شکل است.

ب- در صورتی که به آخر کلمات اشاره شده در بند الف (کلماتی که حرف c آخر آنها به ç تبدیل شده است) یکی از حروف صدا دار بیاید، حرف (ç) دوباره به حالت اولیه خود برمی‌گردد، یعنی مجدداً به (c) تبدیل می‌شود. به کلمات زیر توجه کنید، ببینید چگونه در کلمات بالا حرف (ç) به حرف (c) تبدیل می‌شوند.
مثال:

ağaca	آغاچا	به درخت
bakracı	باکراجی	سطل را
döveci	دووجی	گوشت کوب را
harca	هارچا	به هزینه - به ملاط

۶- حرف (D)

در صورتی که حرف (d) در آخر کلمات واقع شود، بجز کلمات تک هجایی در بقیه کلمات به حرف (t) تبدیل می‌شود.
مانند:

karpit	کارپیت	کاربید
madut	مادوت	معدود
asit	آسیت	اسید
oksit	اوکسیت	اکسید

حرف آخر همه این کلمات در اصل (d) است که به دلیل واقع شدن در آخر کلمه به (t) تبدیل شده‌اند. در کلمات تک هجایی این تبدیل اتفاق نمی‌افتد یعنی حرف (d) به حرف (t) تبدیل نمی‌شود و به همان شکل خود یعنی (d) باقی می‌ماند.

مانند:

ad	آد	اسم
ced	جد	جد
had	حاد	حد و حدود

ساختن مصدر

مصدر در زبان ترکی استانبولی با اضافه نمودن دو پسوند «mek و mak» به آخر فعل امر کلمات ساخته می‌شود. مشخص نمودن پسوند «mek یا mak» به صورت زیر انجام می‌گیرد.

۱ - پسوند mek

اگر آخرین حرف صدادار کلمه‌ای (فعل امری) یکی از حروف صدادار ملایم (E- İ- Ö- Ü) باشد، آن کلمه با افزودن پسوند «mek» به آخر کلمه به مصدر تبدیل می‌شود. به چگونگی ساختن مصدر در مثال‌های زیر توجه کنید.

فعل امر	آخرین حرف صدادار	پسوند	مصدر	تلفظ	معنی
gel	e	mek	gelmek	گلمک	آمدن
gir	i	mek	girmek	گیرمک	وارد شدن
gör	ö	mek	görmek	گورمک	دیدن
gül	ü	mek	gülmek	گولمک	خندیدن

۲ - پسوند mak

در صورتی که آخرین حرف صدادار کلمه‌ای (فعل امری) یکی از حروف صدادار ضخیم (A-I-O-U) باشد، آن کلمه با افزودن پسوند «mak» به آخر کلمه به مصدر تبدیل می‌شود. به چگونگی ساختن مصدر در مثال‌های زیر توجه کنید.

معنی	تلفظ	مصدر	پسونده	آخرین حرف صدادار	فعل امر
خریدن	آلماک	almak	mak	a	al
پاره کردن	ییرتماک	yırtmak	mak	I	yırt
دویدن	کوئشماک	koşmak	mak	o	koş
صحبت کردن	کوئوشماک	konuşmak	mak	u	konuş

اسامی روزهای هفته

Türkçe	تلفظ	فارسی
pazartesi	پازارتسی	دوشنبه
salı	سالی	سه‌شنبه
çarşamba	چارشامبا	چهارشنبه
perşembe	پرشمبه	پنج‌شنبه
cuma	جوما	جمعه
cumartesi	جومارتسی	شنبه
pazar	پازار	یک‌شنبه

اسامی ماه‌ها

Aylar

sayı	Türkçe	تلفظ	فارسی مطابق ماه‌های ایران
۱	Ocak	اوچاک	۱۱ دی تا ۱۱ بهمن
۲	Şubat	شوبات	۱۲ بهمن تا ۹ اسفند
۳	Mart	مارت	۱۰ اسفند تا ۱۱ فروردین
۴	Nisan	نیسان	۱۲ فروردین تا ۱۰ اردیبهشت
۵	Mayıs	مایس	۱۱ اردیبهشت تا ۱۰ خرداد
۶	Haziran	هازیران	۱۱ خرداد تا ۹ تیر
۷	Temmuz	تموز	۱۰ تیر تا ۹ مرداد
۸	Ağustos	آغوستوس	۱۰ مرداد تا ۹ شهریور
۹	Eylül	ایلول	۱۰ شهریور تا ۸ مهر
۱۰	Ekim	اکیم	۹ مهر تا ۹ آبان
۱۱	Kasım	کاسم	۱۰ آبان تا ۹ آذر
۱۲	Aralık	آرالتک	۱۰ آذر تا ۱۰ دی

اعضای بدن

Türkçe	تلفظ	معنی
Ağız	آغز	دهان
Alın	آلن	پیشانی
Ayak	آیاک	پا
Bacak	باجاک	پا
Baldır	بالدئر	ساق پا
Baş	باش	سر
Boğaz	بوغاز	گلو
Boyun	بوئون	گردن
Burun	بورون	بینی
Çene	چنه	چانه
Diz	دیز	زانو
Dudak	دوداک	لب
El	آل	دست
Göbek	گوُبک	ناف
Göz	گوژ	چشم
Karın	کارئن	شکم
Kaş	کاش	ابرو
Kol	کول	بازو
Kulak	کولاک	گوش
Omuz	اوْموز	شانه
Parmak	پارماک	انگشت
Saç	ساج	موی سر

رنگ‌ها
Renkler

Türkçe	تلفظ	معنی
Ak	آک	سفید
Avanak Ak	آواناک آک	سفید سفید- کاملاً سفید
Al	آل	قرمز
Beyaz	بیاز	سفید
Bembeyaz	بم بیاز	سفیدسفید- کاملاً سفید
Boz	بوژ	خاکستری
Eflâtuni	أفلاتونی	بنفش- کبود
Gri	گری- قری	خاکستری- طوسی
Kara	کارا	سیاه
Kırmızı	کترمزئی	قرمز
Kıpkırmızı	کئپ کترمزئی	قرمز قرمز- کاملاً قرمز
Kızıl	کئزل	سرخ
Lacivert	لاجیورت	لاجوردی
Mâvi	ماوی	آبی
Masmavi	ماس ماوی	آبی آبی- کاملاً آبی
Mor	مور	کبود- تیره- بنفش
Mosmor	موس مور	کاملاً کبود یا بنفش
Pembe	پمبه	صورتی

Türkçe	تلفظ	معنی
Sarı	ساری	زرد
Sapsarı	سپ ساری	زرد زرد - کاملاً زرد
Siyah	سییاح - سی یاح	سیاه
Simsiyah	سیم سی یاح	سیاه سیاه - کاملاً سیاه
Turuncu	تورونجو	نارنجی
Yeşil	یشیل	سبز
Yemyeşil	یم یشیل	سبز سبز - کاملاً سبز

سبزیجات و میوه‌جات
Sebzeler ve Meyveler

معنی	تلفظ	Türkçe
امرود- گلابی	آرموت	Armut
به	آیوا	Ayva
گردو	جویز	Ceviz
توت‌فرنگی	چلیک	Çelik
گوجه‌فرنگی	دوماتس	Domates
توت	دوت	Dut
سیب	الما	Elma
آلو- گوجه	آریک	Erik
فندق	فئندئک	Fındık
پسته	فئستئک	Fıstık
هویج	هاوؤچ	Havuç
خیار	حئیار	Hıyar
انجیر	اینجیر	İncir
کدو	کاباک	Kabak
هندوانه	کارپوز	Karpuz
خربزه	کاوون	Kavun
زردآلو (نوع مرغوب)	کایسئ	Kaysı
گیلاس	کیراز	Kiraz

Türkçe	تلفظ	معنی
Limon	لیمون	لیمو
Mandalina	ماندالینا	نارنگی
Marul	مارول	کاهو
Maydanoz	مایدانوژ	جعفری
Muz	موز	موز
Patates	پاتاتس	سیبزمینی
Patlıcan	پاتلیجان	بادمجان
Portakal	پورتاکال	پرتقال
Salata	سالاتا	خیار
Soğan	سوغان	پیاز
Şeftali	شفتالی	شفتالو - هلو
Üzüm	اوزوم	انگور
Vişne	ویشنه	آلبالو

خوراکی‌ها
Yemekler

Türkçe	تلفظ	معنی
Adana kebab	آدانا کباب	کباب کوبیده فلفل‌دار
Çig köfte	چی کؤفته	کوفته خام گوشت چرخ کرده را با فلفل قرمز آنقدر ور می‌دهند تا قابل خوردن باشد. غذایی بسیار تلخ است.
Çorba	چوربا	سوپ
Dolma	دولما	دولمه
Domates dolması	دوماتس دولماسی	دلمه گوجه‌فرنگی
Haşlama	هاشلاما	آب‌پز - گوشت آب‌پز غذای آب‌پزی مانند خوراک ماهیچه
Iskender kebab	ایسکندر کباب	کباب کوبیده معمولی
Kadınbudu	کادئن بودو	نوعی غذای مخصوص ترکیه
Karnıyarık	کارنی یارئک	غذایی از کدو که داخل آن را خالی کرده و به جای آن گوشت چرخ کرده تف داده با پیاز پر می‌کنند. گاه اندکی برنج نیز به آن قاطی می‌کنند و از چند محل شیار باز می‌کنند.
Kebab	کباب	کباب

Türkçe	تلفظ	معنی
Köfte	کوفته	کوفته
Kuru fasulya	کورو فاسولیا	لوبیا گرم
Mercimek çorbası	مرجیمک چورباسی	سوپ عدس (عدس لپه شده)
Patlıcan dolması	پاتلیجان دولماسی	دلمه بادمجان
Pilâv	پیلانو	پلو
Piliç	پیلیچ	مرغ سرخ شده در فر
Şiş kebab	شیش کباب	کباب شیشلیک
Yayla çorbası	یایلا چورباسی	اش ماست یا دوغ نوعی سوپ ماست

درجات نظامی
Askeri Rütbeler

Askeri rütbe	Deyiş	Kara ve Hava Kuvvetleri	Deniz Kuvvetleri
درجه نظامی	تلفظ	نیروهای هوایی و زمینی	نیروی دریایی
Er	آر	سرباز	ملوان
Onbaşı	اؤن باشی	سرجوخه	مهنای سوم
Çavuş	چاووش	گروهبان ۳	مهنای دوم
Üstçavuş	اوست چاووش	گروهبان ۲	مهنای یکم
Başçavuş	باش چاووش	گروهبان ۱	استوار دوم
Kıdemli başçavuş	کندملی باش چاووش	استوار یکم	استوار یکم
Asteğmen	آس تیمن	ستوان سوم	ناوبان سوم
teğmen	تیمن	ستوان دوم	ناوبان دوم
Usteğmen	اوس تیمن	ستوان یکم	ناوبان یکم
Yüzbaşı	یوزباشی	سروان	ناوسروان
Binbaşı	بین باشی	سرگرد	ناخدا ۳
Yarbay	یار بای	سرهنگ ۲	ناخدا ۲
Albay	آلبای	سرهنگ	ناخدا
Tuğgeneral	توغ گنرال	سرتیپ	-
Tümgeneral	توم گنرال	سرلشکر	-
Korgeneral	کوز گنرال	سپهبد	-

Askeri rütbe	Deyiş	Kara ve Hava Kuvvetleri	Deniz Kuvvetleri
Orgeneral	اؤرگنرال	ارتشبد	–
Tuğamiral	توغ آمیرال	–	دریادار
Tümamiral	توّم آمیرال	–	دریابان
Koramiral	کور آمیرال	–	دریاسالار
Oramiral	اؤر آمیرال	–	دریابد

اعداد
Sayılar

sayı	Türkçe	عدد	فارسی
۰	sıfır	۰	صفر
۱	bir	۱	یک
۲	iki	۲	دو
۳	üç	۳	سه
۴	dört	۴	چهار
۵	beş	۵	پنج
۶	altı	۶	شش
۷	yedi	۷	هفت
۸	sekiz	۸	هشت
۹	dokuz	۹	نه
۱۰	on	۱۰	ده
۱۱	onbir	۱۱	یازده
۱۲	oniki	۱۲	دوازده
۱۳	onüç	۱۳	سیزده
۱۴	ondört	۱۴	چهارده
۱۵	onbeş	۱۵	پانزده
۱۶	onaltı	۱۶	شانزده
۱۷	onyedi	۱۷	هفده

sayı	Türkçe	عدد	فارسی
۱۸	onsekiz	۱۸	هجده
۱۹	ondokuz	۱۹	نوزده
۲۰	yirmi	۲۰	بیست
۲۱	yirmibir	۲۱	بیست و یک
۲۲	yirmiiki	۲۲	بیست و دو
۲۳	yirmiüç	۲۳	بیست و سه
۲۴	yirmidört	۲۴	بیست و چهار
۲۵	yirmibeş	۲۵	بیست و پنج
۲۶	Yirmialtı	۲۶	بیست و شش
۲۷	yirmiyedi	۲۷	بیست و هفت
۲۸	yirmisekiz	۲۸	بیست و هشت
۲۹	yirmidokuz	۲۹	بیست و نه
۳۰	otuz	۳۰	سی
۳۵	otuzbeş	۳۵	سی و پنج
۴۰	Kırk	۴۰	چهل
۴۵	kırkbeş	۴۵	چهل و پنج
۵۰	Elli	۵۰	پنجاه
۶۰	altmış	۶۰	شصت
۷۰	yetmiş	۷۰	هفتاد
۸۰	seksen	۸۰	هشتاد
۹۰	doksan	۹۰	نود
۱۰۰	yüz	۱۰۰	صد
۱۰۱	yüzbir	۱۰۱	صد و یک

sayı	Türkçe	عدد	فارسی
۱۰۲	yüziki	۱۰۲	صد و دو
۱۰۳	yüzüç	۱۰۳	صد و سه
۱۰۴	yüzdötr	۱۰۴	صد و چهار
۱۰۵	yüzbeş	۱۰۵	صد و پنج
۱۰۶	yüzaltı	۱۰۶	صد و شش
۱۰۷	yüzyedi	۱۰۷	صد و هفت
۱۰۸	yüzsekiz	۱۰۸	صد و هشت
۱۰۹	yüzdokuz	۱۰۹	صد و نه
۱۱۰	yüzon	۱۱۰	صد و ده
۱۲۰	yüzyirmi	۱۲۰	صد و بیست
۱۳۰	yüzotuz	۱۳۰	صد و سی
۱۴۰	yüzkırk	۱۴۰	صد و چهل
۱۵۰	yüzelli	۱۵۰	صد و پنجاه
۱۶۰	yüzaltmış	۱۶۰	صد و شصت
۱۷۰	yüzyetmiş	۱۷۰	صد و هفتاد
۱۸۰	yüzseksen	۱۸۰	صد و هشتاد
۱۹۰	yüzdoksan	۱۹۰	صد و نود
۲۰۰	ikiyüz	۲۰۰	دویست
۲۵۰	ikiyüzelli	۲۵۰	دویست و پنجاه
۳۰۰	üçyüz	۳۰۰	سیصد
۳۵۰	üçyüzelli	۳۵۰	سیصد و پنجاه
۴۰۰	dörtseyüz	۴۰۰	چهارصد
۴۵۰	dörtüyüzelli	۴۵۰	چهارصد و پنجاه

sayı	Türkçe	عدد	فارسی
۵۰۰	beşyüz	۵۰۰	پانصد
۶۰۰	altıyüz	۶۰۰	ششصد
۷۰۰	yediyüz	۷۰۰	هفتصد
۸۰۰	sekizyüz	۸۰۰	هشتصد
۹۰۰	dokuzyüz	۹۰۰	نه صد
۱۰۰۰	bin	۱۰۰۰	هزار
۲۰۰۰	ikibin	۲۰۰۰	دو هزار
۱۰۰۰۰	onbin	۱۰۰۰۰	ده هزار
۱۰۰۰۰۰	yüzbin	۱۰۰۰۰۰	صد هزار
۹۰۰۰۰۰	dokuzyüzbin	۹۰۰۰۰۰	نه صد هزار
۱۰۰۰۰۰۰	milyon	۱۰۰۰۰۰۰	میلیون
۲۰۰۰۰۰۰	ikimilyon	۲۰۰۰۰۰۰	دو میلیون
۱۰۰۰۰۰۰۰	yüzmilyon	۱۰۰۰۰۰۰۰	صد میلیون
۱۰۰۰۰۰۰۰۰	Milyar	۱۰۰۰۰۰۰۰۰	میلیارد

اعداد ترتیبی
Sıra Sayılar

Türkçe		تلفظ	فارسی
sayı	Türkçe	تور کچه	اعداد ترتیبی
۱.	birinci	بیرینجی	اولین، یکم، نخست
۲.	ikinci	ایکینجی	دوم، دومین
۳.	üçüncü	اوچونجو	سوم، سومین
۴.	dördüncü	دوردونجو	چهارم، چهارمین
۵.	beşinci	بشین جی	پنجم، پنجمین
۶.	altıncı	آلتینجی	ششم، ششمین
۷.	yedinci	یدینجی	هفتم، هفتمین
۸.	sekizinci	سکیزینجی	هشتم، هشتمین
۹.	dokuzuncu	دوکوزونجو	نهم، نهمین
۱۰.	onuncu	اونونجو	دهم، دهمین
۱۱.	onbirinci	اون بیرینجی	یازدهم، یازدهمین
۲۰.	Yirminci	بیرمینجی	بیستم، بیستمین
۲۵.	yirmibeşinci	بیرمی بشین جی	بیست و پنجم، بیست و پنجمین
۳۰.	otuzuncu	اوتوزونجو	سی ام، سی امین
۳۵.	otuzbeşinci	اوتوز بشین جی	سی و پنجم، سی و پنجمین
۴۰.	kırkıncı	کترکنن جی	چهلیم، چهلمین

Türkçe		تلفظ	فارسی
sayı	Türkçe	تورکچه	اعداد ترتیبی
۵۰.	ellinci	الینجی	پنجاهم، پنجاهمین
۶۰.	altmışıncı	آلتمئشئن جی	شصتم، شصتمین
۷۰.	yetmişinci	یتمیش اینجی	هفتادم، هفتادمین
۸۰.	sekseninci	• سکسنین جی	هشتادم، هشتادمین
۹۰.	doksanıncı	دوگسانئن جی	نودم، نودمین
۱۰۰.	yüzinci	یوز اینجی	صدم، صدومین

A

A, a	آ	آ، اولین حرف الفبای ترکی
abla	آبلا	خواهر بزرگ‌تر
acaba	آجابا	آیا، آیا چنین است
acar	آچار	قوی بنیه، پرفوت
acayip	آجاییپ	عجیب، عجیب و غریب
acele	آجله	باعجله، فوری
Acem	آجم	ایرانی، فارسی
acami	آجمی	ناشی، غریبه، ناآشنا به چیزی
acenta	آجنتا	نمایندگی
acı	آجی	تلخ، تند، تیز
acıklı	آجیکلی	پرغصه، ماتم‌زده
acıklamak	آجیکمای	گرسنه شدن
acılı	آجیلی	تلخ‌دار، عزادار
acıma	آجیما	

acıtmak	آجیتماک	دلسوزی، ترحم
acil	آجیل	درد آوردن
aç	آچ	فوری
açar	آچار	گرسنه، فقیر
açı	آچی	آچار
açık	آچیک	زاویه، گوشه
açıkça	آچیکچا	باز، روباز، کم‌رنگ
açıklamak	آچیکلاماک	رک، علنی، بی‌پرده
açılış	آچیلش	توضیح دادن، شرح دادن، فاش کردن
açılmak	آچیلماک	افتتاح، گشایش، شروع
açmak	آچماک	افتتاح، باز شدن، آغاز
açtırmak	آچتیرماک	باز کردن، گشودن
ad	آد	باز کردن توسط دیگری
ada	آدا	اسم، نام
adak	آداک	جزیره
		نذر، نذری

adam	آدام	آدم، انسان، شخص، فرد	arbab, خان
adamak	آداماک	نذر کردن	ağaç آغاج
adamca	آدامجا	مثل آدم، انسان وار	درخت
adaş	آداش	هم اسم، هم نام	ağartmak آغارتماک
aday	آدای	نامزد (برای وکالت یا شغل و غیره)	سفید کردن
adet	آدت	تعداد، دانه	ağı آغی
adım	آدیم	قدم	ağır آغیر
adres	آدرس	آدرس	سنگین، سخت، آهسته، یواش
adsız	آدسز	بی نام	ağırceza آغیرجزا
af	آف	عفو	محکمه جنایی، جزای سنگین
afacan	آفاجان	بچه شیطان	ağız آغیز
affetmek	آف آتمک	عفو کردن	دهان، سر یا در ظرف، دهانه
afiş	آفیش	اعلان دیواری	ağızsız آغیزسز
afiyet	آفییت - آفییت	عافیت، نوش جان	بی دهان، بی سر و زبان، بی زبان، آدم ملایم
afyon	آفیون	افیون، حشیش، تریاک	ağlamak آغلاماک
ağa	آغا		گریستن
			ağlatmak آغلاتماک
			به گریه درآوردن، سبب گریه شدن، به گریه انداختن
			ağrı آغری
			درد
			ağrılı آغریلی
			دردمند، دردناک
			ağrımak آغریماک
			درد کردن، درد گرفتن
			ağrısız آغریسز
			بی درد، بدون درد
			ağrıtmak آغریتماک
			درد آوردن
			ah آه
			آه

ahbab	آحاب	دوست، رفیق	akşam	آکşam	شب
ahlâk	آحلاک	اخلاق، خلق، خوی	akşamüstü	آکşam üstü	عصر، بعدازظهر
Ahlâk dışı	آحلاک دئشی	غیر اخلاقی	al	آل	سرخ، سرخ کمرنگ، حبله، گول
ahlâksız	آحلاک سئز	بد اخلاق	ala	آلا	رنگ به رنگ
ahmak	آحماک	احمق، نادان	âlâ	آلا	اعلا، عالی
aile	آیله - عایله	عایله، خانواده	alacaklı	آلا جا کولی	طلبکار
ak	آک	سفید	alan	آلان	میدان، مساحت
akar	آکار	جاری، روان	alay	آلای	مسخره، استهزاء
akıl	آکئل	عقل، فکر	alaycı	آلای جی	مسخره کننده، کسی که مسخره می کند
akıllı	آکئل لی - آکئل لی	باعقل، عاقل، با فکر	albüm	آلبوم	آلبوم
akılsız	آکئل سئز	بی عقل، بی فکر، نادان	alçak	آلچاک	پائین، پست، کوتاه
akım	آکنم	جریان، جریان برق، جریان آب			
akın	آکنن	هجوم، حمله			
akraba	آکرابا	قوم و خویش، نزدیکان، فامیل			
aksak	آکساک	چلایق، لنگ			
aksakal	اک ساکال				

alışkanlık	آلچاکلنک	عادت دادن، معتاد کردن
	پستی، دنائت	
alışılmak	آلچالماک	آلتش وئریش
	پست شدن، پائین آمدن	خرید و فروش، داد و ستد
aldanmak	آلدانماک	آلکش
	گول خوردن، فریب خوردن	کف زدن، دست زدن
aldatıcı	آلداتجی	آلکشلاماک
	فریب دهنده	کف زدن، دست زدن، تشویق کردن
aldatmak	آلداتماک	آلماک
	گول زدن، فریب دادن	خریدن، وصول کردن، گرفتن
alet	آلت	Almanca
	وسیله، آلت	آلمانجا
alev	آلو - آلتو	Almanya
	شعله	آلمانیا
alıcı	آلجی	آلمان
	گیرنده، دریافت کننده، مشتری، خریدار	آلنی آچیک
alım	آلم	روسفید، سربلند
	خرید، عمل خرید	آلت
ahn	آلن	زیر، پائین
	پیشانی، جبین	altın
ahngan	آلنقان	آلتین
	حساس، زودرنج	آلتینلی
ahnteri	آلن تری	آلتینلی
	عرق جبین، عرق پیشانی، زحمت	آلت اوست
alın yazısı	آلن یازنسی	زیرورو، درهم برهم، بالا و پائین
	سرنوشت، تقدیر	amma
alışmak	آلشماک	آما - آما
	خو گرفتن، عادت کردن	اما، ولی، لکن
alışkanlık	آلشکان لک	amaç
	عادت، اعتیاد	آماج
alıştırmak	آلتش تیرماک	amca
		آمجا
		عمو، عموجان
		ampul
		آمپول
		آمپول، لامپ

ana	آنا	توافق، قرارداد
	ننه، مادر، پایه، اساس	anlaşmak آنلاشماک
anne	آنه - آنه	به توافق رسیدن
	مادر، ماما، والده	anlatmak آنلاتماک
anahtar	آناختار	توضیح دادن، تعریف کردن، فهماندن
	کلید، آچار	anne anne آنه آنه
analık	آنالیک	مادریزگی، مادر مادر
	مادری، نامادری	ansızın آنسزین
anarşi	آنارشئ	ناگهان، غفلتاً
	اغتشاش، هرج و مرج	anlı آنلی
anayasa	آنایاسا	قسم خورده، سوگند یاد کرده
	قانون اساسی	aptal آپتال
anayurt	آنایورت	احمق، بی شعور
	وطن اصلی	aptallık آپتاللیک
ancak	آنچاک	حماقت، نادانی
	فقط، ولی، اما	aptes آپتس
and (ant)	آند - آنت	وضو
	قسم، سوگند	aptes almak آپتس آلماک
and içmek	آند ایچمک	وضو گرفتن
	قسم خوردن، سوگند یاد کردن	araba آرابا
anı	آنی	اتومبیل، ماشین، ارابه، چرخ دستی
	خاطره	arabulucu آرابولوجو
ant	آنت	میانجی، واسطه
	بنای یادگاری	aracı آراجئ
anlam	آنلام	میانجی، واسطه
	معنی، مفهوم	araç آراج
anlamak	آنلاماک	وسیله، واسطه
	فهمیدن، متوجه شدن، تفهیم	aramak آراماک
anlamlı	آنلاملی	جستجو کردن، به دنبال چیزی گشتن
	معنی دار، مفهوم دار، بامعنی	aranmak آرانماک
anlaşma	آنلاشما	جستجو شدن، تمقیب شدن

arasıra	آراسئرا گاه گاه، هر از چندی، گاه به گاه	asgari	آسقاری حداقل، اقل، کمترین مقدار
araştırmak	آراشتئرماک تحقیق کردن، بررسی کردن	asıl	آسئل - آصلل اصل، حقیقت
arı	آرئ زنبور	asılı	آسئلئ معلق، آویخته
arıza	آرئزا نقص، عیب، خرابی	asılmak	آسئلماک آویخته شدن، آویزان شدن
arızalı	آرئزالئ معیوب	asker	آسکر سرباز، ارتشی
arka	آرکا پشت، عقب	askerlik	سربازی، خدمت سربازی
arkadaş	آرکاداش دوست، رفیق	askı	آسکئ آویز، چوب لباسی
armut	آرموت گلابی، امرود	asla	آسلا، آصلا اصلاً، ابدأً، هرگز
Arnavut	آرناووت آلبانی	aslan	آسلان شیر
arpa	آرپا جو	asmak	آسماک آویزان کردن، دار کشیدن، دار زدن
artık	آرتئک اضافه، دیگر	Asya	آسیا آسیا
artım	آرتئم افزایش، اضافه شدن	aş	آش آش، غذا، خوراک
artımlı	آرتئملئ ری کردن برنج، برنجی که هنگام پختن زیاد می شود	aşağı	آشاغئ پائین، زیر
artırmak	آرتئرماک زیاد کردن، اضافه کردن	aşağı yukarı	آشاغئ یوکارئ کم و بیش، تقریباً، بالا و پائین
artmak	آرتماک زیاد شدن، اضافه شدن	aşçı	آشچئ آشپز
		aşık	آشئک - عاشئک عاشق، آشفته

aşırı	آششری
	خیلی زیاد، بیش از حد، فوق العاده زیاد
aşk	آشک - عاشق
	عشق، شوق، علاقه زیاد
aşkın	آشکن
	از حد گذشته، متجاوز
aşk olsun	آشک اولسون
	اختیار داریدا، آفرینا
aşmak	آشماک
	گذشتن، عبور کردن
at	آت
	اسب
atelye	آتلیه - آتلیه
	کارگاه
ateş	آتش
	آتش، تب، شور و هیجان
atıcı	آتمی چی
	تیرانداز، دروغگو
atış	آتش
	تیراندازی، روش انداختن
atışmak	آتشش ماک
	مشاخره کردن
atıştırmak	آتشش تترماک
	با عجله خوردن یا نوشیدن
atkı	آتکی
	شال گردن، روسری
atlama	آتلاما
	جهش، پرش
atlamak	آتلاماک
	پریدن، گذشتن، رد شدن
atma	آتما

	پرت کردن، انداختن
av	آو
	شکار، صید
avlamak	آولاماک
	شکار کردن، صید کردن
avlanmak	آولانماک
	شکار شدن، به دام افتادن
avcı	آوچی
	شکارچی، صیاد
avize	آویزه
	لوستر، شمعدانی
avlu	آولوی
	حیاط
avuç	آوویچ
	کف دست، مشت
avukat	آووکات
	وکیل، وکیل دادگستری
Avusturalya	آووستورالیا
	استرالیا
Avusturya	آووستوریا
	اطریش
Ay	آی
	ماه، قمر
ayak	آیاک
	پا
ayakkabı	آیاک کابی
	کفش
ayakkabıcı	آیاک کابین چی
	کفاش، کفش فروش
ayak ucu	آیاک اوچو
	نوک پا، تک پا

ayak üstü	آیاک اوستو	دوغ
	سرپا، در حال ایستاده، ایستاده	
ayarlamak	آیارلاماک	ayrı
	میزان کردن، تنظیم کردن	آیرین
ayçiçeyi	آی چیچئی	ayrıca
	گل آفتاب گردان، آفتاب گردان	آیرلجا
aydın	آیدین	ayrılık
	روشن، نورانی، واضح، روشن فکر	آیرلئک
aydınlık	آیدینلئک	
	روشنایی، نورانیت، وضوح	ayva
aygın	آیقین	آیوا
	افسرده، بی حال	az
ayı	آیین	آز
	خرس	کم، ناچیز
ayıp	آیپ	azalmak
	عیب، زشت، نقص	آزالماک
ayık	آیک	azaltmak
	بیدار، هشیار، هوشیار	آزالتماک
ayılmak	آینلماک	azarlamak
	بیدار شدن، به هوش آمدن، به خود آمدن	آزارلاماک
ayırarak	آییرماک	azdırmak
	سوا کردن، انتخاب کردن، تمیز دادن	آزدیرماک
ayna	آینا	
	آئینه	azgın
aykırı	آیکئیری	آزقین
	مخالف، برضد، ضد	عصبانی، خشمناک
aynalı	آینالین	azıcık
	آئینه دار، با آئینه	آزئچئک
aynı	آینین	
	مشابه، شبیه، عین هم	azınlık
ayran	آیران	آزئلئک
		اقلیت
		azıtmak
		آزئتماک
		منحرف کردن، از حد خارج کردن
		azmak
		آزماک
		از حال طبیعی خارج شدن، عصبانی شدن
		azrak
		نادر، کم یاب

B

B, b	ب
	ب، دومین حرف الفبای ترکی
baba	بابا
	بابا، پدر، پیر، شیخ
baba anne	بابا آنه
	مادربزرگ، مادر پدر
babaç	باباچ
	خروس بزرگ و پیر
babalık	بابالیک
	پدری، ناپدری، قیم
babayiğit	باباییت
	مرد دلیر، دلآور، جسور
bacı	باجا
	دودکش، سوراخ بخاری و اجاق
acak	باجاک
	پا، ساق پا، پاچه
bacanak	باجاناک
	باجناق
bacı	باجی
	خواهر، آبیچی
badana	بادانا
	سفیدکاری، رنگ کاری دیوار
badem	بادم
	بادام
bademcik	بادم چیک
	لوزه
bagaj	باتاج

	چمدان، توشه مسافر
bağ	باغ
	باغ، گره، بند، بستگی، ارتباط، علاقه
bağ bozumu	باغ بوزومو
	فصل پائیز، فصل چیدن انگور
bağcı	باغچی
	باغدار
bağımlı	باغتملی
	تابع، غیرمستقل، وابسته
bağımsız	باغتمسز
	مستقل، آزاد
bağımsızlık	باغتمسزلیک
	استقلال، آزادی
bağıntı	باغتمتی
	علاقه، نسبت، ارتباط
bağırmaq	باغترماک
	جیغ زدن، داد زدن
bağırsak	باغترساک
	روده، امعاء و اعشاء
bağırtı	باغترتی
	فریاد، جیغ
bağlanmaq	باغلاماک
	بسته شدن، دل بستن
bağlantı	باغلامتی
	ارتباط
bağlı	باغلمی
	بسته، وابسته، مربوط
bahane	بامانه
	بهانه، عذر
bahar	بامار
	بهار

baharat	بهارات
	ادویه، ادویه جات
baharatlı	بهاراتلی
	ادویه دار
bahçe	باحچه
	باغ، باغچه
bahçıvan	باحچیوان
	باغبان، باغچه بان
bahis	باحیس
	بحث، موضوع، باب
bahşış	باحشیش
	انعام، بخشش
baht	باحث
	بخت، اقبال
bakan	باکان
	وزیر
bakanlık	باکان لئک
	وزارت
bakar kör	باکار کور
	کوری که چشمانش باز است
bakıcı	باکنجی
	پرستار، مواظبت کننده، فال بین
bakım	باکیم
	مواظبت، معاینه، نگهداری
bakır	باکتر
	مس
bakırcı	باکترجی
	مسگر، مس فروش
bakış	باکشش
	نگاه، نظر، دید
bakire	باکیره

bakre	باکره، دختر شوهر نکرده
bakkal	باکال
	بقال
bakla	باکلا
	باقلا
baklava	باکلوا
	باقلوا
bakmak	باکماک
	نگاه کردن، مواظبت کردن، نظارت کردن
bakraç	باکراچ
	سطل کوچک مسی
baksana	باکسانا
	نگاه کن، به من نگاه کن، ببین
baktirmek	باکترماک
	نشان دادن
bal	بال
	عسل
balaban	بالابان
	آدم چاق و گنده
balayı	بال آیی
	ماه عسل
balcı	بالجی
	عسل فروش
baldır	بالدئر
	ساق پا، ماهیچه پا
baldız	بالدنز
	خواهرزن
balık	بالئک
	ماهی
balıkçı	بالئکچی
	ماهی گیر، ماهی فروش

balina	بالینا	وال ماهی، نهنگ	barışmak	بارئشماک	صلح جو
balon	بالون	بالون، بادکنک			آشتی کردن، صلح کردن
balta	بالتا	تیر	barıştırmak	بارئشترماک	آشتی دادن
bambaşka	بامباشکا	به کلی مغایر، کاملاً متفاوت، چیز دیگری	bari	باری	اقلاً
banka	بانکا	بانک	barut	باروت	باروت
bankacı	بانکاجی	کارمند بانک	basamak	باساماک	پله، پلکان، رتبه
banker	بانکر	بانکدار، صاحب بانک	basbayağı	باس بایاغی	صاف و ساده، صاف و پوست کنده
banyo	بانیو	حمام، شستشو	basılmak	باسئلماک	چاپ شدن، طبع شدن
baraj	باراز	سد، بند	basım	باسئم	چاپ، طبع
barbunya	باربونیا	لوبیا چیتی	basımevi	باسئم اوی	چاپخانه
bardak	بارداک	لیوان، استکان	basın	باسئن	مطبوعات
barınak	بارئناک	پناهگاه	basın toplantısı	باسئن توپلاتئی سی	جلسه مطبوعاتی
barındırmak	بارئندئرماک	پناه دادن، تامین راحتی کردن	basınç	باسئنچ	فشار
barınmak	بارئنماک	پناه آوردن، ملتجی شدن	basit	باسیٹ	ساده، آسان، راحت
barış	بارئش	صلح، آشتی	baskı	باسکنی	زور، فشار، چاپ
barışçı	بارئشچی		baskın	باسکنن	حمله، هجوم، پرفشار

basmak	باسماک
	حمله کردن، هجوم کردن، لگد کردن
baston	باستون
	عصا، چوبدستی
basur	باسور
	بواسیر
baş	باش
	سر، راس، رئیس
başabaş	باشاباش
	سریه‌سر، بی حساب
başak	باشاک
	خوشه گندم، سنبل
başarı	باشاری
	موفقیت، لیاقت
başarılı	باشارتلی
	موفق، موفق بودن
başarmak	باشارماک
	موفق شدن، از عهده برآمدن
başbakan	باش باکان
	نخست‌وزیر
başbakanlık	باش باکانلیک
	نخست‌وزیری
başçavuş	باش چاوش
	سرگروه‌بان
başka	باشکا
	دیگر، دیگری، غیر
başkan	باشکان
	رئیس، رئیس جمهور
başkent	باش کنت
	پایتخت
başkomutan	باش کومتان

	فرمانده کل
başkonsolos	باش کُنسولوس
	سرکنسول
başkonsolosluk	باش کُنسولوسلُک
	سرکنسولگری
başlamak	باشلاماک
	شروع کردن، آغاز کردن
başlangıç	باشلانغیچ
	شروع، سرآغاز، آغاز
başlanmak	باشلانماک
	شروع شدن، آغاز شدن
başlıbaşına	باشلی باشنا
	سرخود، مستقل
başlıca	باشلیجا
	سرآمد، مهم، مشهور
başlık	باشلیک
	سرلوحه، شیربها
başsız	باشسیز
	بی سر، بدون سر، بدون رئیس
baştan	باشتان
	از سر، از اول، از نو
batak	باتاک
	باتلاق
batı	باتئی
	غرب، مغرب
batılı	باتلی
	اروپایی، غربی، اهل اروپا
batış	باتیش
	غروب آفتاب، غروب، از بین رفتن
batmak	باتماک
	غرق شدن، غروب کردن
battaniye	باتانییه

bavul	باوول	بعضی، برخی	be	به
bay	بای	چمدان بزرگ		حرف ندا
bayan	بایان	آقا، بیگ	bebek	بیبک - به بک
bayat	بایات	بانو، خانم	bedava	عروسک، بچه شیرخوار
baygın	بایقین	کهنه، مانده		بداوا
baygınlık	بایقین لیک	بیهوش، غش کرده	bedavacı	مجان، مفت
bayılmak	بایلمک	بیهوشی، از حال رفتگی		بداواچی
bayılmak	بایلمک	از هوش رفتن، بیهوش شدن	beddua	مفت خور
bayıltmak	بایلتماک	بیهوش کردن		بیتوا
baykuş	بایکوش	جغد	bedel	نفرین، دعای بد
bayrak	بایراک	پرچم، بیرق، علم		بیتل
bayram	بایرام	عید	beğenmek	عوض، جایگزین، بجای
bayramlaşmak	بایراملاشماک	عید دیدنی کردن، تبریک عید گفتن		بیینمک - به به نمک
bayramlık	بایراملیک	عیدی، هدیه عیدی	bej	پسندیدن
baytar	بایتار	دامپزشک		بژ - بئر
bazan	بازان	بعضی وقت، گاهاً	bekar	رنگ کاه
bazı	بازی			بکار - بکار
			bekçi	مجرد، زن بی شوهر، مرد بی زن
				بکچی - به کچی
			beklemek	نگهبان، قراول
				بکلمک
			bel	منتظر شدن، انتظار داشتن
				بل - بتل
			bela	کمر
				بلا
			Belçika	بلا، مصیبت
				بلژیک
			belediye	بلدییه
				شهرداری

beleş	بکیش - بهکیش مفت، مجانی	بیچیملی	نوع، شکل، جور
bez	بز - بنز پارچه کهنه، پارچه نخی	بیچیمسز	موزون، متناسب، خوش قواره
bezdirmek	بئزدیرمک به ستوه آوردن، به تنگ آوردن	بیچمک	بی قواره، ناجور، نامتناسب
bezelye	بیزلیه نخودفرنگی	bilanço	برش پارچه، بریدن بیلانچو
bıçak	بچاک چاقو، کارد، تیغ سلمانی	bildiri	ترازنامه بیلدیری
bıçakçı	بچاکچی چاقوساز	bildirmek	اطلاعیه، اعلامیه بیلدیرمک
bıçaklamak	بچاکلاماک چاقو زدن، چاقوکشی	bile	فهماندن، اطلاع دادن بیله
bıkmak	بیکمک به ستوه آمدن، خسته شدن	bilek	حتی، نیز بیلیک - بیلهک
bıktırmak	بیکتیرمک به تنگ آوردن	bilet	میچ دست بیلت - بیلتت
bırakmak	بیراکمک ترک کردن، ول کردن، رها کردن	biletçi	بلیط بیلتچی
bıyık	ببینک سییل	bilezik	بلیط فروش بیلهزیک - بیلزیک
bıyıklı	ببینکلی سییل دار، سییلو	bilgi	النگو، دستبند بیلگی
biber	ببیر - بیبر فلفل	bilgili	معلومات، دانش بیلگیلی - بیلگیلی
biberlik	بیبرلیک فلفل دان	bilgin	بامعلومات، دانشمند بیلگین
biberon	بیبرون پستانک بچه	bilgisiz	عالم، دانشمند بیلگیسیز
biçim	بیچیم		بی معلومات، جاهل، بی علم

bilim	بیلیم	علم، دانش	benek	خودبین، خودخواه بهنگ - بَنگ
bilinç	بیلینچ	شعور، فهم	benekli	خال، لکه روی پوست بَنکلی - بهنه کلی
bilinmeyen	بیلینمیین	مجهول، نامعلوم	benim	خالدار، لکه دار بنیم - بهنیم
bilmece	بیلمهجه	معما	benli	مال من بِنلی - بهنلی
bilmek	بیلmek	دانستن، شناختن، فهمیدن	benzemek	خالدار بَنزَمک - بهنزه مک
belge	بلگه	سند، مدرک	benzer	شباهت داشتن، شبیه بودن بَنزِر - بهنزه ر
belirgin	بلیرگین	معلوم، مشخص، آشکار	benzerlik	شبیه، مثل، مانند بَنزِرلیک
belirli	بلیرلی	معین، مشخص	benzin	شباهت، شبیه بودن بَنزین
belirtmek	بلیرتمک	روشن کردن، مشخص کردن، واضح کردن	beraber	بَنزین
belirsiz	بلیرسیز	مبهم، نامعلوم	beraber	برابر برابر، مساوی، باهم، باهمدیگر
belki	بلکی	بلکه، شاید	beraet	برائت برائت، تبرئه، پاک شدن از عیب
belli	بللی - بَلکی - بهکی	معلوم، آشکار، معین، مشخص	berbat	بریات افتضاح، خراب
bembeyaz	بمبیاز	کاملاً سفید	berber	بربر سلمانی
ben	بِن	من، خال	beri	بری جلو، نزدیک، این طرف
benci	بنجی	خودخواه، خودپسند	berk	بیرک محکم، سفت
bencil	بنجیل		Berkitmek	برکیت مک سفت کردن، محکم کردن

besbelli	تَبَسْبَلْیِ کاملاً مشخص، کاملاً روشن	قدری، اندکی
besin	تَبَسِین مواد غذایی	birazdan
beslenmek	تَبَسْلَنْمَک پرورش یافتن، تغذیه شدن	بیر آزدان
bey	بَی - بَی آقا، بیگ	بیر چوک
beyaz	بَیْاز سفید	بیر چوک مقدار زیادی، بسیاری
beyazlanmak	بَیْازلانماک سفید شدن	birden
beyefendi	بَیْ اَفَندَی حضرت آقا، آقای محترم	بیر دن یک مرتبه، ناگهان، غفلتاً
beyin	بَیْین - بَیْین مغز، مخ	birdenbire
beyinsiz	بَیْین سِیز بی مغز، بی مخ	بیر دن بیر بیردنبیره
bilmezlik	بیلْمِزلیک جهالت، ندانم کاری	biricik
bina	بِینا ساختمان، عمارت	بیری جیک یگانه
binbaşı	بِین باشی سرگرد	birikmek
bindirmek	بِیندیرْمَک سوار کردن	بیریک مَک جمع شدن، گرد آمدن
binmek	بِین مَک سوار شدن	biriktirmek
bir	بِیر	بیریک تیر مَک جمع کردن، گرد آوردن
biraz	بِیر آز آبجو	birim
		بیریم واحد، واحد مقدار، واحد اندازه
		birkaç
		بیر کاج مقداری، چند تایی
		birleşik
		بیرلِشِیک - بیرلِشِیک متحد، متفق
		birleşmek
		بیرلِشْمَک متحد شدن، یکی شدن
		birleşmiş
		بیرلِشْمِش متحد شده
		birlik
		بیرلیک اتحاد، یگانگی
		birlikte
		بیرلیک تِه به اتفاق هم، با همدیگر، باهم
		bisiklet
		بِیسِی کِلِت دوچرخه

bisküvi	بیسکوی بیسکویت
bit	بیت شپش
bitirmek	بیتیرمک - بی تیرمک تمام کردن، خاتمه دادن، اتمام
bitki	بیتکی - بیت کی گیاه، نبات
bitkin	بیتکین - بیتکین فرسوده، خسته
bitkisel	بیتکی سل گیاهی، نباتات
bitmek	بیت مک تمام شدن، پایان یافتن
biz	بیز ما، درفش کفش دوزی
bizim	بیزیم مال ما، متعلق به ما
bodrum	بؤدروم زیرزمین
boğaz	بوغاز گلو، حنجره، تنگه، کانال
boğazlamak	بوغازلاماک سر بریدن، ذبح کردن
boğmak	بوغماک خفه کردن
boğucu	بوغوجو خفه کننده، خفقان آور
boğulmak	بوغولماک خفه شدن، غرق شدن
boğulmuş	بوغولموش خفه شده، غرق شده

bol	بول پر، فراوان، گشاد
bolluk	بول لوک فراوانی
bomba	بؤمبا بمب، چاق و چله
bombalamak	بؤمبالاماک بمباران کردن
bonboş	بؤمبوş خالی خالی، کاملاً خالی، به کلی خالی
bono	بونو سفته، برات
borç	بورچ قرض، بدهی
borçlu	بورچلو بدهکار، مقروض، مدیون
borçlanmak	بورچلانماک مقروض شدن، بدهکار شدن
borçlu	بورچلو مقروض، مدیون، بدهکار
boru	بورو لوله، لوله بخاری، شیپور
boş	بوş خالی، تهی، شل
boşalmak	بوşالماک خالی شدن، تهی شدن
boşaltmak	بوşالتماک خالی کردن، تهی کردن
boşamak	بوşاماک طلاق دادن

boşanmak	بۆشانماک	خاکستری، زمین بایر
	طلاق گرفتن	bozdurmak
boşluk	بۆشلۈک	بۆزدورماک
	جای خالی	پول خرد کردن
boşu boşuna	بۆشو بۆشونا	bozgun
	بیهوده، بیخودی	بۆزقون
bot	بۆت	bozmak
	پوتین، کشتی کوچک	بۆزماک
boy	بوی	خرد کردن پول، خراب کردن
	قد، طول، درازا	bozuk
boya	بویا	بۆزوک
	رنگ، واکس	خراب، از کار افتاده
boyacı	بویاجی	bozulmak
	رنگ کار، رنگرز، واکسی، رنگ فروش	بوزولماک
boyalamak	بویالاماک	خراب شدن، معیوب شدن
	رنگ زدن، رنگی کردن	böbrek
boyalı	بویالی	بۆبرک
	رنگی	کلیه، قلوه
boyamak	بویاماک	böcek
	واکس زدن	بۆچک
boybos	بوی بوس	سوسک، حشره
	قد و قامت	bölge
boylanmak	بوی لانماک	بۆلگه
	قد کشیدن، دراز شدن	ناحیه، منطقه
boynuz	بۆینۆز	bölgesel
	شاخ	بۆلگه ستل
boyun	بویون	ناحیه ای، منطقه ای
	گردن	bölmek
boyut	بویوت	بۆلمک
	ابعاد	تقسیم کردن، بخش کردن
boz	بۆز	bölüm
		بۆلوم
		قسمت، بخش
		bölünmek
		بۆلۆنمک
		قسمت شدن، تقسیم شدن
		bölüşmek
		بۆلۆشمک
		بین خود تقسیم کردن
		böyle
		بۆیله
		این طور، این چنین، چنین
		böylece
		بۆیله جه - بۆیلهجه
		این چنین

bravo	براوو	آفرین	bulgur	بولقور	آلوده شدن
Brezilya	برزیلیا - برزیلیا	برزیل	bulmaca	بولماجا	بلغور
brüt	بروت	ناخالص، ناویژه	bulmak	بولماک	معمای، چپستان، جدول
bu	بو	این	buluşmak	بولوشماک	یافتن، کشف کردن
bucak	بوجاک	گوشه، کنار	bulut	بولوت	ملاقات کردن، به هم رسیدن
buçuk	بوجوک	نیم، نصف	bulutlu	بولوتلو	ابر
budak	بوداک	شاخه	bulvar	بولوار	ابری، ابرآلود
budala	بودالا	احمق، ابله	bunalmak	بونالماک	خیابان وسیع
bugün	بویگون	امروز، امروزه	bunca	بونجا	حالت خفقان پیدا کردن، در تنگی افتادن
buğday	بوغدای	گندم	bunlar	بونلار	این همه، این قدر
buji	بوژی	شمع موتور بنزینی، شمع ماشین	bunlar	بونلار	اینها
bulanık	بولانیک	به هم خورد، گل آلود	bura	بورا	اینجا
bulanmak	بولانماک	حالت تهوع، دل به هم خوردن	burası	بوراسی	اینجا، اینجایش
bulaşıcı	بولاشنجی	مسری، ساری	burç	بورج	برج، قلعه، بارو
bulaşık	بولاشیک	آلوده، ظروف کثیف (غذا خورده)	burmak	بورماک	پیچاندن، چرخاندن
bulaşmak	بولاشماک		burun	بورون	بینی، دماغ

buruşmak	بۇرۇشماک	کامل کردن
	چروکیدن، چین و چروک برداشتن	
buruşuk	بۇرۇشۇک	جادوگر
	چین، چین و چروک، چروک	
buyruk	بۇیروک	بزرگ، گنده، عظیم
	فرمایش، دستور، فرمان	
buz	بۇز	سفیر کبیر
	یخ	
buzdolabı	بۇزدولابی	بویوک الجلیک
	یخچال	سفارت کبری
buzlanmak	بۇزلانماک	بویوک لوک
	یخ بستن، یخی شدن	بزرگی، عظمت
buzlu	بۇزلۇ	بویولمک
	یخدار، یخی	سحر کردن، جادو کردن
buzluk	بۇزلۇک	بویؤتمک
	یخچال طبیعی، جایخی، یخدان	بزرگ کردن، مبالغه کردن، بزرگ جلوه دادن
büçür	بۇچور	بویؤمک
	کوتوله، کوچولو	بزرگ شدن، رشد کردن، نمو کردن
büğü	بویو	بوزگۇ
	جادو، سحر، افسون	چین لباس، ساسون
bükme	بوکمک	بوزمک
	تا کردن، پیچیدن	چین دادن
büro	بورۇ	بوزولمک
	اداره، دفتر	چین خوردن، جمع شدن
büsbütün	بوسبوتون	
	تمام و کمال، کاملاً	
bütçe	بوتچه	
	بودجه	
bütün	بوتون	
	کامل، تمام، کلیه، تمامی	
bütünlemek	بوتونلمک	

C

C, c	ج
cacık	ج، سومین حرف الفبای ترکی جاچنک
cadde	ماسه خیار، آبدوغ خیار جاژه
cadı	خیابان، جاژه جادی
cahil	جادو جاهیل
cahiliyet	نادان، بی سواد، جاهل جاهیلیت
cahillik	دوران جاهلیت (قبل از اسلام) جاهیلیک
caiz	نادانی، بی تجربگی، جاهلی جایز
caket	مجاز، جایز جاکت
câlip	جاکت، کت جالپ
cam	جالب جام
camı	شیشه جامی
can	مسجد، مسجد جامع جان
canavar	جان، دل جاناوار

canavarlık	جانور، حیوان جاناوارلیک
candan	حیوانیت، وحشیت جانان
candarma	با جان و دل، از ته دل جاندارما
cani	ژاندارم جانی
cankurtaran	جانی، آدمکش، جنایتکار جان کورتاران
canlandırma	آمولانس جانلاندرماک
canlı	زنده کردن، مجسم کردن، نقش بازی کردن جانلی
cansız	جاندار، زنده جانستز
carcar	بی جان، بی روح، مرده چارچار
cariye	پرچانه، پر حرف جاریه
casus	کنیز، کنیزک جاسوس
caydırmak	جاسوس جایدترماک
cayır- cayır	منحرف کردن، پشیمان کردن جایئر - جایئر
caymak	گرگر سوخت، با شدت سوختن جایماک
caz	منحرف شدن، از قول خود برگشتن جاز
	موزیک جاز

cazip	جازیپ	جسور، شجاع	cesaretsiz	جسارتسیز	ترسو
cebe	جبهه	جذب، جذب کننده	ceset	جست	جسد، کالبد
cebin	جبین	ذره	cesur	جسور	جسور، شجاع
cehennem	جهنم	پیشانی، ترسو	cetvel	جتول	خط کش، جدول
ceket	جکت - جکت	جهنم، دوزخ	cevap	جواب	جواب
cemal	جمال	کت، ژاکت	cevaplandırmak	جوابلاندیرماک	جواب دادن، پاسخ دادن
cenaze	جنازه	زیبایی، حسن، خوشگلی	ceviz	جویز - جویز	گردو
Cenevre	جنوره - جنئوره	جنزه، جسد	ceylan	جیلان - جیلان	آهو، جیران
cennet	جنت	ژنو	ceza	جزا	جزا، جریمه، تنبیه
cennetlik	جنت لیک	جنت، جنت	cezalandırmak	جزالاندیرماک	جریمه کردن، جزا دادن، تنبیه کردن
cep	چپ - چپ	جنت مکان، اهل بهشت	cezalanmak	جزالانماک	جریمه شدن، تنبیه شدن
cepane	چپانه	جیب	cılız	چلنیز	ضعیف، نحیف، ریزه
cerayan	چریان	زرادخانه، مهمان نظامی	cımbız	چشمبیز	موچین، موکن
cerrah	جراح	برق، الکتریک	cırlak	چترلاک	صدای ناهنجار، صدای دلخراش
cesaret	جسارت	جراح	cırnak	چترناک	چنگال حیوانات، پنجه حیوانات
cesaretli	جسارتلی	جسارت، شجاعت			

cıvata	جنواتا	جوجه تازه از تخم بیرون آمده (جوجه چند روزه)
ciddi	بیچ مهره جیدی	civelek جیولک - جیولهک خوش دماغ، پرعشوه و ناز
cigara	سیگار جیگارا	conta جوتتا واشر چرمی برای آب‌بندی شیرآلات
cigara içmek	سیگار کشیدن جیگارا ایچمک	cop جوب باتون پلیس، چماق سر کلفت
ciğer	جیگر جییر	coşkun جوشکون پر جوش و خروش، پر نشاط
cihat	جهاد جیها	coşmak جوشماک از جا در رفتن، جوش آوردن
cihan	جهان جیهان	cömert جومترت سخاوتمند، جوانمرد
cihaz	جهیزیه جیهاز	cuma جوما جمعه
cilve	جیلوه جیلوه، عشوه، ناز	cumartesi جومارتسی شنبه
cilveli	جیلولی جیلوه‌دار، عشوه‌دار، باعشوه	cumburbaşkanı جومحورباشکانی رئیس جمهور
cimir	جیمیری خسپس، کنس	cüce جوجه آدم کوتوله، کوتوله
cin	جین جن	cümle جومله جمله، تمام، کلیه
cinnet	جینت جنون، دیوانگی	cümleten جوملتن - جوملتن همگی، جملگی، همه با هم
cins	جینس جنس	cüppe جوپه جبه، جامه گشاد و بلند
cisim	جیسیم جسم، ماده	cüzdan جوزدان کیف پول، کیف بغلی، کیف جیبی
civciv	جیوجیو	

Ç

Ç, ç

چ - چ

چ، چهارمین حرف الفبای ترکی

çaba

چابا

سعی، کوشش

çaba harcamak

چابا حارجاماک

سعی و کوشش کردن، تلاش کردن

çabalamak

چابالاماک

دوندگی کردن، تقلا کردن

çabucak

چابوچاک

فوراً، سریعاً، خیلی زود

çabuk

چابوک

تند، سریع، چابک

çabuklaşmak

چابوکلاشماک

سرعت گرفتن، تندتر کردن

çabukluk

چابوکلوک

تندی، سرعت داشتن

çağ

چاغ

عصر، زمان

çağdaş

چاغداش

معاصر، همزمان

çağlıtı

چاغلتی

صدای شرشر آب

çağırarak

چاغشراماک

صدا کردن، صدا زدن

çağla

چاغلا

چغاله، بادام سبز

çağlayan

چاغلایان

آبشار کوچک

çağrı

چاغری

دعوت، صدا زدن

çağrıcı

چاغرنجی

دعوت کننده، صداکننده

çağrılmak

چاغرنلماک

دعوت شدن

çakal

چاکال

شغال

çakıl

چاکئل

سنگریزه، ریگ گرد و بزرگ

çakmak

چاکماک

فندک، کوبیدن میخ، برق زدن

çakmak taşı

چاکماک تاشی

سنگ چخماق

çalar saat

چالار ساعات

ساعت زنگ دار

çalçene

چال چنه

پرچانه، پر حرف

çaldırmak

چالدنرماک

دزدانیدن، نوازاندن موسیقی

çalgı

چالقئ

آلات موسیقی، آلت نواختن

çalgıcı

چالقئچی

نوازنده

çalı

چالئ

بوته، بوته خار

çalılık

چالئلک

بوته زار

çalınmak

چالئن ماک

دزدیده شدن، ربوده شدن

çalışkan چالیش کان
پرکار، زحمتکش

çalışkanlık چالیش کانلیک
پرکاری، سعی و کوشش کردن

çalışmak چالیش ماک
کار کردن، سعی و کوشش کردن

çalıştırmak چالیش تیرماک
بکار انداختن، به کار واداشتن

çalkalamak چالکالاماک
آب کشیدن، در آب تکان دادن

çalkalanmak چالکالانماک
تکان خوردن، پرموج شدن دریا، آب کشیده شدن

çalınmak چالماک
دزدیدن، کوبیدن، نواختن

çam چام
کاج، درخت کاج

çamaşır چاماشیر
لباس زیر (زنانه یا مردانه)

çamaşırıcı چاماشیرجی
رختشویی، لباس شوی

çamur چامور
لجن، گل

çamurlamak چامورلاماک
گل آلود کردن، گلی کردن

çamurlu چامورلو
گلی، پر گل و لای

çamurluk چامورلوک
گلگیر، گلگیر اتومبیل

çanta چانتا
کیف دستی

çap چاپ
قطر، اندازه

çapa چاپا
بیل باغبانی، کلنگ دوسر

çapalamak چاپالاماک
کندن باغچه یا زمین با بیل

çapkın چاپکین
چشم چران، هرزه چشم

çaplı چاپلی
قطور، گشاد

çaprasık چاپراشیک
تو در تو، پیچیده

çapraz چاپراز
دو خط چپ و راست متقاطع

çar چار
تزار

çarçur چارچور
ریخت و پاش، خرج بیهوده

çardak چارداک
چهارطاق، آلاچیق، سایه بان

çare چاره
چاره

çaresiz چاره سیز
بدون چاره، بدون راه حل

çarlık چارلیک
حکومت تزاری

çarpyı چارپین
ضربدر (ریاضی)

çarpyık چارپیک
پیچیده، تو در تو، کج و موج

çarpyıntı چارپینتی
چارپینتی

	تپش قلب، ضربان	çekecek	چکه چک - چکچک
çarpişmak	چارپیش ماک		پاشنه کش
	بهم خوردن، تصادف کردن	çekici	چکچی
çarpmak	چارپماک		جذاب، کشنده، جذب کننده
	تصادف کردن، به چیزی برخوردن	çekiç	چکچک
çarşaf	چارشاف		چکش
	ملافه، چادر زنان	çekilmek	چکيلمک
çarşamba	چارشامبا		کناره گیری، کناره گیری کردن، وزن شدن
	چهارشنبه	çekingen	چکینگن - چکین گن
çarşı	چارشوی		کمرو، خجول
	بازار	çekinmek	چکینمک - چکین مک
çatal	چاتال		خودداری کردن
	چنگال غذاخوری	çekirdek	چکیردک
çatışma	چاتشما		هسته، تخم
	مشاجره، درگیری	çekirdekli	چکیردکلی
çatlak	چاتلاک		تخم دار، هسته دار
	شکاف دار، ترک دار	çekirdeksiz	چکیردکسيز
çavuş	چاوش		بی هسته، بی دانه، بدون هسته
	گروه بان	çekirge	چکیرگه
çay	چای		ملخ
	چای	çekmece	چکه جه
çaycı	چایچی		کشو میز، کشو کمد
	چایچی	çekmek	چکمک
çaydan	چایدان		کشیدن، جذب کردن، توزین
	قوری	çelik	چلیک
çayhane	چایخانه		فولاد
	چای خانه، قهوه خانه	çeltik	چلتیک
çayır	چاییر		شلتوک
	چمن زار، علف زار	çember	چمبر
Çek	چک		حلقه، دایره
	چک (بانکی)	çene	چنه

çengel	چانه، پرحرفی چنگل	çığ	چنغ
çerçeve	چرچهوه چهارچوبه، قاب عکس	çığlık	چینلنک بیمن
çerçi	چرچی خرازی، دوره گرد	çıkarmak	چینکارماک کسر کردن، بیرون آوردن
çeşit	چشیت نوع، جور، طور	çıkış	چینکشش خروج، حرکت، درب خروجی
çeşitli	چشیتلی جور به جور، متنوع	çıkamaz	چینکماز بن بست
çete	چته گروه مسلح غیرمنظم	çikolata	چینکولاتا شکلات
çevik	چهویک - چویک چابک، زرنگ	çıldırmaк	چینلدنرماک دیوانه شدن، جنون
çevirmek	چویرماک برگرداندن	çıldırtmaк	چینلدنرتماک دیوانه کردن
çevre	چوره - چنوره اطراف، محیط	çılgın	چینلقین دیوانه
çevrelemek	چنوره لماک احاطه کردن	çılgınlık	چینلقین لیک دیوانگی، بی عقلی
çevrilmek	چنوریلماک احاطه شدن	çınar	چینار چنار
çeyiz	چینیز جهیزیه، جهاز	çingırdak	چینقشرداک زنگوله
çeyizlik	چینیزلیک جهیزیه، برای جهاز، جهیزی	çiplak	چینپلاک برهنه، لخت
çeyrek	چیرک - چه برک چارک، ربع، یک چهارم	çırak	چیراک شاگرد، وردست
çıban	چینبان دمل	çırılçiplak	چینرلچینپلاک لخت و عریان، کاملاً برهنه
		çırpı	چیرپین

	ترکه، تراشه، شاخه
çırpınmak	چترپن ماک
	بال و پر زدن، تقلا کردن
çırpamak	چترپماک
	تکان دادن
çiçek	چیچک
	گل، شکوفه، آبله
çiçekçi	چیچکچی
	گل فروش
çiçekli	چیچکلی
	گل دار
çiğçi	چیغچی
	دهقان، برزگر
çiflik	چیفلیک
	مزرعه
çift	چیفت
	جفت، زوج
çiftçi	چیفتچی
	کشاورز، زارع، دهقان، برزگر
çiftçilik	چیفتچیلیک
	کشاورزی
çiftlik	چیفتلیک
	مزرعه
çiğ	چی - چیس
	خام، ناپخته
çiğnemek	چینمک
	جویدن
çiklet	چیکلت
	آدامس
çikolata	چیکولاتا
	شکولات

çil	چیل
	خال خال، لکه صورت
çile	چيله
	ریاضت و زحمت، عذاب، غم و غصه
çilek	چیلک
	توت فرنگی
çilesiz	چيله سیز
	بی غم و غصه
çilingir	چیلینگیر - چیلینگیر
	کلیدساز، قفل ساز
çimdik	چیمدیک
	نیشگون
çimento	چیمنتو
	سیمان، سمنت
çimmek	چیممک
	آب تنی کردن
Çin	چین
	کشور چین
çince	چینجه
	به زبان چینی
çingene	چینگنه
	کولی
çinli	چینلی
	اهل چین
çiriş	چیریش
	سریش
çirkin	چیرکین
	زشت، بی ریخت
çiş	چیش
	شاش، چیش (به زبان بچه)
çiş etmek	چیش اتمک

çivi	جیش کردن (به زبان بچه) چیوی	çopur	چوپور	آبله رو
çizgi	میخ چیزگی	çorap	چوراپ	جوراب
çizgili	خط، سطر چیزگیلی	çorba	چوربا	آش، سوپ
çizgisiz	خط کشی شده، خطدار چیزگیسیز	çökmek	چوکمک	به زانو نشستن
çizme	بدون خط چیزمه	çöl	چؤل	صحرا، بیابان
çoban	چکمه چوبان	çöpçü	چوپچو	رفتگر، آشغالچی
çocuk	شبان، چوبان چوکوک	çöplük	چوپلوک	آشغال دادن
çocuklu	بچه، فرزند چوکوکلو	çörek	چورک	نوعی گرده نان، شیرمال
çocukluk	بچه دار، عایله مند چوکوکلوک	çözmek	چوزمک	حل کردن مسئله، باز کردن گره
çoğalma	کودکی، دوران کودکی چوغالما	çözölmek	چوزولمک	حل شدن مسئله، باز شدن گره
çoğunluk	افزایش چوگونلوک	çözüm	چوزوم	راه حل
çok	اکثریت چوک	çubuk	چوبوک	چبق، چوب کوتاه، ترکه
çoktan beri	زیاد، بسیار، خیلی چوکتان بری	çukur	چوکور	گودال، حفره
çocukluk	از خیلی وقت پیش چوکوکلوک			
çocukluk	اهل و عیال، زن و بچه چوکوکلوک			
çomak	چوماک			

D

D, d	د
	د، پنجمین حرف الفبای ترکی
da- de	دا - د
	پسوند آخر کلمه به معنی در آنجا در آن محل، اگر به صورت جداگانه باشد به معنی «هم، نیز» می باشد.
dadanmak	دادانماک
	بدعادت شدن، به دهن مزه کردن
dağ	داغ
	داغ، گرم، خیلی گرم، کوه
dağar	داغار
	تغار
dağcı	داغجی
	کوهنورد
dağcılık	داغچنلیک
	کوه نوردی، کوه پیمایی
dağılım	داغئلیم
	توزیع، پخش، انتشار، پراکندگی
dağılmak	داغئلماک
	پراکنده شدن، پاشیده شدن
dağınık	داغئلنیک
	پاشیده، پراکنده، ریخته
dağıtım	داغئلتم
	توزیع، پخش
dağıtmak	داغئلتماک
	توزیع کردن، پخش کردن
dağlamak	داغئلماک

dağlı	داغلی	داغ کردن، نشان داغی کردن
daha	داها	کوهستانی، نشان دار
dâhi	داهمی	دیگر، باز، بازهم، هنوز
dahil	داحیل	دایمه، دارای هوش فوق العاده
dahil	داحیل	داخل، درون، تو
daima	دایما	همیشگی، دایم، دائماً، همیشه
dair	دایر	در باب، در خصوص
daire	دایره	دایره، آپارتمان، اداره
dakika	داکیکا	دقیقه
daktilo	داکتیلو	ماشین تحریر
dal	دال	شاخه، عقب، پشت
dalak	دالاک	طحال
dalamak	دالاماک	گزیدن، گاز گرفتن
dalbudak	دال بۇداک	شاخ و برگ
daldırma	دالدرما	شاخه نهال را زیر خاک خوابانیدن
daldırmak	دالدرماک	غوطه ور کردن، در آب فرو بردن

dalga	دالقا	موج، مسخره	danışmak	دانشماک	مشورت کردن
dalgacı	دالقاجی	سربه‌هوا، کسی که جدی نیست	danışman	دانشمان	مشاور، مستشار
dalga geçmek	دالقاگچمک	مسخره کردن، دست انداختن	daniştay	دانش‌تای	شورای دولتی
dalgalanmak	دالقالانماک	موج زدن، به اهتزاز درآمدن	Danimarka	دانیمارکا	دانمارک
dalgalı	دالقالی	موج‌دار، دارای موج	Danimarkalı	دانیمارکالی	اهل دانمارک، دانمارکی
dalgın	دالقین	پریشان، حواس‌پرت، غرق در فکر	dans	دانس	دانس، رقص دو نفری
dalgınlık	دالقین‌لنک	حواس‌پرتی، پریشانی حواس	dansöz	دانسوز	رقاصه
dam	دام	پشت‌بام، خانه کوچک	dantel	دانتل	تور لباس زنانه، لباس توری زنانه
damak	داماک	سقف دهان، کام	dapdaracak	داب‌داراچنک	خیلی تنگ
damar	دامار	رگ	dar	دار	تنگ، کم عرض
damga	دامقا	مهر، علامت	dar ağacı	دارآغاجی	چوبه‌دار
damgalamak	دامقالاماک	مهر کردن، نشان دادن	daralmak	دارالماک	تنگ شدن، کم عرض شدن (جاده و غیره)
damgalı	دامقالی	مهردار	daraltmak	دارالتماک	تنگ کردن، کم عرض کردن
damla	داملا	قطره، چکه	darbe	داربه	کودتا، ضربه
dana	دانا	گوساله	dargın	دارقین	دلگیر، رنجیده خاطر
danışma	دانشما				

dargınlık	دارقینلئک	طاس، کچل
	دلگیری، رنجیدگی	dede (دده)
darı	دارئ	پدربزرگ، پیرمرد
	ارزن	dedikodu
darılğan	دارنلقان	ددئ کؤدؤ
	زودرنج	غیبت، بدگویی، پشت کسی حرف زدن
darılmak	دارنلماک	defol
	رنجیده خاطر شدن، دلگیر شدن	دفاؤل
davacı	داواجئ	defter
	شاکئ، مدعی	دفتر، دفترچه
davranış	داورانئش	değer
	رفتار، روش، طرز حرکت	دئیر
davul	داوؤل	değerli
	دهل، طبل	دیرلسئ
dayak	دایاک	değersiz
	سیلی، کتک، پایه، تیر	دیرسیز
dayak atmak	دایاک آتماک	değil
	کتک زدن	دئیل - دئیل
dayak yemek	دایاک بئک (بئمک)	değirmen
	کتک خوردن	دئیرمن
dayanıklı	دایانئکلی	değişen
	بادوام، محکم	دئیشن
dayanısız	دایانئکسنز	متغیر
	بی دوام، سست	değişmek
dayanışma	دایانئشما	دئیشمک
	همبستگی، پیوستگی	تغییر یافتن، عوض شدن
dayı	دایئ	değiştirmek
	دایی	دئیشتمک
daz	داز	عوض کردن، تغییر دادن، تبدیل کردن
	طاس، سر بی مو	dek- değın
dazlak	دازلاک	دک - دئین
		تا، الئ
		dekan
		دکان - دئکان
		رئیس دانشکده
		dekanlık
		دکانلئک
		ریاست دانشکده

deli	دلی	دیوانه	demir yolu	دمیر یولو	راه آهن
delice	دلیجه	دیوانه وار	demlemek	دملمک	دم کردن (چای، پلو)
delik	دلیک	سوراخ، منفذ	demlenmek	دملمک	دم کشیدن
delik deşik	دلیک دشیک	سوراخ سوراخ	demlik	دملیک	قوری چای
delikanlı	دلیکانلی	نوجوان، تازه به دوران رسیده	demode	دموده	از مد افتاده
delikli	دلیکلی	سوراخ دار	denemek	دنمک	آزمایش کردن، تجربه کردن
deliksiz	دلیک سیز	بی سوراخ، بدون سوراخ	deney	دنی - دتهی	آزمایش، تجربه، امتحان
delinmek	دلینمک	سوراخ شدن	denge	دنکه	تعادل، موازنه
delirmek	دلیرمک	دیوانه شدن	deniz	دنیز	دریا
delirtmek	دلیرتمک	دیوان کردن	denizaltı	دنیز آلتی	زیر دریایی
demeç	دمچ	بیان، نطق	denk	دنک	میزان، هم آهنگ، بار، عدل
demet	دمت	دسته، بسته (سبزی و گل و غیره)	denklem	دنکلم	معادله
demin	دمین	همین الان، قدری پیش تر، چند لحظه قبل	denklemek	دنکلمک	میزان کردن، جور کردن
demir	دمیر	آهن، لنگر	depo	دپو	انبار
demir atmak	دمیر آتماک	لنگر انداختن	depo etmek	دپو آتماک	انبار کردن
demirci	دمیرچی				

depozit	دپوزیت	بی درد، بی غم و غصه
	ودیعہ، رهن، گرو	دسن - دسن
deprem	دپریم	نقش، طرح
	زلزلہ	desteklemek دستکلمک
dere	دره - دهره	پشتیبانی کردن، حمایت کردن
	دره، نهر	deşmek دشمک - دشمک
dergi	درگی	کندن، سوراخ کردن
	مجله، نشریه	detektif دتکتیف
deri	دری	پلیس مخفی، پلیس شخصی
	پوست، جلد، چرم	dev دنو
derin	درین	دیو، فوق العاده بزرگ، وحشتناک
	عمیق، گود	devam دوام
derken	درکن	ادامه، دنباله
	در همان لحظه، در حال گفتن	devam etmek دوام اتمک
dernek	درنک	ادامه دادن، دنبال کردن
	انجمن، جامعه	devamlı دواملی
ders	درس	پشت سر هم، مرتباً
	درس	davamsız دوامسنز
ders almak	درس آلماک	موقت، ناپایدار، غیر مرتب
	عبرت گرفتن، درس گرفتن	deve دهوه
dershane	درس خانه	شتر
	کلاس درس	deve boynu دهوه بوینو
dert	درت - دهرت	شتر گلو، لوله سیفون
	درد، مرض	deveci دهوه جی
dertyanmak	درت یانماک	شتر بان، ساریان
	درد دل کردن	deve kuşu دهوه کوئشو
dertleşmek	درت لشمک	شتر مرغ
	همدردی کردن، درد دل کردن	devir دنویر
dertli	درتلی	عصر، دوره، عهد
	دردناک، دردمند	devirmak دنویر آلماک
dertsiz	درتسیز	تحويل گرفتن

devirmek	دئوریرمک
	واژگون کردن، سرنگون کردن
devlet	دئولت
	دولت
devlet kuşu	دئولت کؤشؤ
	همای سعادت
devre	دئوره
	دوره، عصر، زمانه، عهد
devr etmek	دئوراتمک
	تحویل دادن، منتقل کردن
devrik	دئوریک
	برگشته، پیچ خورده
devrilmek	دئوریلیمک
	واژگون شدن، سرنگون شدن
devrim	دئوریم
	انقلاب، نهضت
devrimci	دئوریمجی
	انقلابی، اصلاح طلب
devriye	دئوریه
	مامور گشت، گشتی، نگهبان
deyim	دیییم
	گفته، بیان، اصطلاح، تعبیر
dırlamak	دئرلاماک
	غرغر کردن
dırdır	دئردرئر
	غرغر، لندلند
dış	دئش
	خارج، بیرون، خارجی
dışarı	دئشارئ
	بیرون، خارج
diğer	دییر- دیییر

	دیگر، غیر
dik	دیک
	عمود، راست، فراز
dik başlı	دیک باشلی
	کله شق، لجوج
diken	دیکن
	خار، تیغ
dikenli	دیکنلی
	خاردار
dikensiz	دیکنسیز
	بی خار، بدون خار
dikey	دیکهئ- دیکئی
	عمود، قائم
dikiş	دیکیش
	دوخت، بخیه، خیاطی
dikiş makinası	دیکیش ماکیناسی
	ماشین خیاطی
dikkafalı	دیک کافالی
	کله شق، لجوج، یکدنده
dikkat	دیکات
	دقت، مواظبت
dikkatli	دیکاتلی
	بادقت، دقیق
dikkatsiz	دیکاتسیز
	بی دقت
dikmek	دیکمک
	دوختن، بخیه زدن
dil	دیل
	زبان
dilbaz	دیلباز
	زبان باز

dilbilgisi	دیل بیلگیسی دستور زبان	dinleyenler	شنونده، سامع دینله‌یی‌چیلر
dilbilmez	دیل بیلمز زبان نفهم	dinmek	شنوندگان دینمک
dilek	دیلک آرزو، میل، خواهش، تقاضا	dinsiz	آرام گرفتن دینسیز
dilekçe	دیلکچه عریضه، تقاضانامه، درخواست	dip	بی‌دین دیپ
dilenci	دیلنچی گدا، فقیر	diploma	ته، بیخ دیپلوما
dilencilik	دیلنچیلیک گدایی	dipsiz	گواهینامه، دیپلم دیبسیز
dilenmek	دیلنمک گدایی کردن	dirsek	بی‌اساس، بی‌ته دیرک
dilim	دیلیم قاج، یک تکه بریده شده	direksiyon	ستون، پایه، تیر دیرکسیون
dilli	دیلی خوش زبان، چرب زبان	direnmek	فرمان اتومبیل دیرنمک
dilmaç	دیلماچ مترجم		مقاومت کردن
dilsiz	دیلسیز لال، بی‌زبان	diri	دیری زنده، جاندار، تر و تازه
din adamı	دین آدمی آخوند، واعظ، ملا	diriltmek	دیریلتمک زنده کردن
dinlemek	دینلمک گوش دادن، گوش کردن	dirsek	دیرسک آرنج
dinlememek	دینلممک - دینلمه‌مک گوش ندادن، حرف گوش نکردن	diş	دیش دندان، دندان
dinlenmek	دینلنمک استراحت کردن	dişçi	دیشچی دندانساز
dinleyici	دینلیچی	dişeti	دیش آتی له

dişi	دیشی ماده، مادگی	doğumlu	ولادت، تولد، زایش دوغوملو
dişlemek	دیشلمک گاز زدن، گاز گرفتن	doğurmak	متولد سال دوغورماک
dişhekimi	دیش حکیمی دندانپزشک	doğuş	زائیدن، بچه زائیدن دوغوش
dişsiz	دیش سیز بی دندان، بدون دندانه	doğuştan	زایش، طلوع دوغوشتان
diz	دیز زانو	doktor	مادرزادی، خلقتاً دوکتور
diz çökmek	دیز چوکمک به زانو نشستن، زانوزدن	dokuma	دکتر، طبیب، حکیم دوکوما
dizi	دیزی سریال، ردیف	dokumacı	بافندگی دوکوماچی
dizmek	دیزمک ردیف کردن	dokumak	بافنده دوکوماک
doğa	دوغا طبیعت	dokunmak	بافتن دوکونماک
doğal	دوغال طبیعی		دست زدن، لمس کردن، برخوردن
doğmak	دوغماک زائیده شدن، تولد یافتن، به دنیا آمدن	dokunulmazlık	دوکونولمازلیک مصونیت
doğramak	دوغراماک خرد کردن، تکه کردن	dolamak	دولاماک پیچیدن
doğru	دوغرؤ درست، راست، مستقیم	dolandırıcı	دولاندیرنجی کلاه بردار، حقه باز
doğrusu	دوغروسؤ راستش، حقیقت امر	dolandırmak	دولاندیرماک چرخانیدن، گول زدن
doğu	دوغؤ شرق، مشرق	dolanmak	دولانماک گردش کردن، قدم زدن
doğum	دوغوم	dolap	دولاب گنجه، رف

dolaşmak	دولاشماک	گردش کردن، پیچیدن (دور چیزی)
dolayı	دولایی	به مناسبت، برای
dolayısıyla	دولایی‌سوله	بدان سبب
dolaylı	دولاییلی	باواسطه، غیرمستقیم
dolaysız	دولایسنز	بدون واسطه، به طور مستقیم
doldurmak	دولدورماک	پر کردن
dolgu	دولقو	پرکنی، پر کردن دندان
dolgun	دولقون	چاق و چله
dolma	دولما	دلمه، پر شده، پر کرده شده
dolmak	دولماک	پر شدن، زیاد شدن
dolmakalem	دولماکالم	خودنویس
dolmuş	دولموش	پر شده، نام مینی‌بوس‌های عمومی که در خط معینی کار می‌کنند.
dolu	دولو	پر، تگرگ
domates	دوماتس	گوجه‌فرنگی
domuz	دوموز	خوک

don	دون	زیرشلواری، تنکه
dondurma	دوندورما	بستی
donmak	دونماک	یخ کردن، از سرما لرزیدن
dopdolu	دوپ دولو	کاملاً پر، پر پر، لبریز
dost	دوست	دوست، آشنا
dosya	دوسیا	پرونده
doymak	دویماک	سیر شدن، اشباع شدن
doyurmak	دویورماک	سیر کردن
dökmek	دوکمک	ریختن، پاشیدن
döndürmek	دوندورمک	برگرداندن
dönem	دونم	دوره، فصل
döner	دونر	گردان، چرخان
döner kebab	دونر کباب	کباب گردان
dönmek	دونمک	برگشتن، مراجعت کردن
dönük	دونوک	برگشته، پشت کرده
düş	دوش	

	سینه	durmak	دورماک
döşek	دوشک		ایستادن، توقف کردن، مکث کردن
	تشک، بستر	durum	دوروم
döşeli	دوشلی		وضعیت، حال، شکل ظاهری
	مفروش، پهن شده، گسترده شده	duruş	دوروش
döviz	دوویز		حالت، وضع، طرز
	ارز، پول خارجی	duruşma	دوروشما
dövmek	دوومک		دادرسی، محاکمه
	زدن، کوبیدن، کتک زدن	duş	دوش
dövülmek	دووولمک		دوش
	کتک خوردن، کوبیده شدن	duşyapmak	دوش یاپماک
dua	دوْعا		دوش گرفتن
	دعا	dut	دوت
dua etmek	دوْعا اتمک		توت
	دعا کردن	duvar	دوْوار
dudak	دوداک		دیوار
	لب	duygu	دویقو
dudukuşu	دودوْ کوشوْ		حسن، احساس
	طوطی	duygulu	دویقولو
dul	دول		حساس، باحس، احساساتی
	بیوه	duygusuz	دویقوسوز
duman	دومان		بی حس، بی عاطفه، بی احساس
	دود	duymak	دویماک
dur	دور		حس کردن، احساس کردن، شنیدن
	ایست، بایست	düdük	دودوک
durak	دوراک		سوت، نی، فلوت
	ایستگاه اتوبوس	düdüklü tencere	دودوکلو تنجره
durdurmak	دوردورماک		دیگ زودپز
	متوقف کردن، جلوگیری کردن	düğme	دویمه
durgun	دورقون		دگمه، کلید برق
	راکد، کساد	düğüm	دویوم

	گره	
düğüm çözmek	دویوم چؤزمک	
	باز کردن گره	
düğün	دویون	
	عروسی	
düğün yapmak	دویون یاپماک	
	عروسی کردن	
dükân	دوکآن	
	دکان، مغازه	
dümen	دومن	
	سکان، فرمان کشتی	
dün	دون	
	دیروز، روز قبل	
dün akşam	دون آکşam	
	دیشب	
dünkü	دونکو	
	دیروزی	
dünya	دوتیا	
	دنیا، جهان، گیتی	
dürmek	دورمک	
	لوله کردن، پیچیدن	
dürüst	دوروست	
	درست، حقیقت، راست	
düş	دوش	
	خواب، رویا	
düş görmek	دوش گؤرمک	
	خواب دیدن	
düşkün	دوشکون	
	حقیر، ذلیل، دل بسته	
düşkünlük	دوشکونلوک	
	پستی، بیچارگی، دلبستگی	

düşman	دوشمان	
	دشمن	
düşmanlık	دوشمانلیک	
	دشمنی، عداوت	
düşmek	دوشمک	
	افتادن، سقوط کردن، درافتادن	
düşünce	دوشونجه	
	اندیشه، فکر، عقیده	
düşünceli	دوشونجهلی	
	باملاحظه، عاقل	
düşündürmek	دوشوندورمک	
	به فکر انداختن	
düşünmek	دوشونمک	
	فکر کردن، تفکر کردن، تصور کردن	
düşürmek	دوشورمک	
	پائین انداختن، ساقط کردن	
düz	دوز	
	راست، مستقیم، هموار	
düzelmek	دوزلمک	
	راست شدن، درست شدن، خوب شدن	
düzeltmek	دوزلتمک	
	درست کردن، منظم کردن	
düzen	دوزن	
	نظم و ترتیب، حقه، حيله	
düzenbaz	دوزن باز	
	حقه باز، حيله گر	
düzenli	دوزنلی	
	مرتب، بانظم و ترتیب	
düzensiz	دوزنسيز	
	بی نظم و ترتیب، نامرتب	
düzgün	دوزگون	
	صاف و هموار، بی کم و کسر، تمام و کمال	

E

E, e	آ - ا
ebat	ا، آ، ه، ه ششمین حرف الفبای ترکی ابعات
ebe	ابعاد، طول و عرض و ارتفاع آبه
ebadî	ماما، قابله ابدی
ebelik	ابدی آبهلیک
ebet	ممامایی، قابلگی آبت
eczacı	ابد، همیشگی، جاویدان اجزا
eczane	اجزا دارو، عناصر دارو، جزوها اجزاجی
eda	داروساز، داروخانه چی آدا
edali	داروخانه ادا، اطوار، ناز و کرشمه آدالین
edebiyat	پرادا، پرعشوه و ناز آدبیات
edep	ادبیات، علوم دینی آدب
edepli	آدب، اخلاق، تربیت آدپلی

بادب، باتربیت

efendi	آفندی آقا، آقای محترم، ارباب
efendim	آفندیم بلی، بله قربان، معمولاً زمانی بیان می شود که حرف طرف مقابل فهمیده نمی شود و جهت تکرار آن گفته می شود.
eflâtun	آفلاتون رنگ بنفش، کبود روشن
egemen	اژمن حاکم
egemenlik	اژمنلیک حاکمیت
eğər	آیر اگر
eğik	آییک خمیده، مایل، سرکج
eğilmək	آیلمک خم شدن، کج شدن
eğitim	ایتیم تعلیم و تربیت، پرورش
eğitimli	ایتیملی تربیت شده، تعلیم یافته
eğitmək	ایتیمک تعلیم دادن
eğlence	ایلنجه تفریح، سرگرمی
eğlendirme	ایلندیرمک سرگرم کردن، مشغول کردن
eğlenmek	ایلمک سرگرم شدن، تفریح کردن، کیف کردن

eğmek	آیمک خم کردن، کج کردن	ekşi	کم شدن، کاهش یافتن اکشی
eğri	آبری کج، متقلب	ekşili	ترش اکشیلی
ehliyet	آهلییت گواهینامه رانندگی، تصدیق	ekşime	ترش مزه، ترش دار اکشیمه
ehliyetsiz	اهلییت سیز بدون گواهینامه رانندگی، ناشی	el	ترشیدن ال
ejder	اژدر اژدها	elbise	دست، وسیله، واسطه البیسه
ek	اک ضمیمه، پیوست	el çekmek	لباس، پوشاک ال چکمک
ekili	اکیلی کاشته شده	el çekmek	دست برداشتن، منصرف شدن ال دیشتمیرمک
ekilmek	اکیلیمک کاشته شدن	elçi	سفیر، نماینده الچی
ekinci	اکینجی زارع، کشاورز، دهقان	elçilik	سفارت الچیلیک
eklemek	اکلمک پیوست کردن، اضافه کردن	eldarlığı	تنگدستی ال دارلئغی
ekmek	اکمک نان، معیشت	el değiştirmek	دست عوض کردن ال دیشتمیرمک
ekran	اکران پرده سینما، اکران	eldiven	دستکش ال دیون
eksen	اکسن محور	el ele	دست به دست، دست در دست هم ال ال
eksi	اکسی منها، منهای، کسر، عمل کسر	eleman	عضو، عنصر المان - ائلئمان
eksik	اکسیک کسر، نقصان	eleştirmek	موشکافی کردن، انتقاد الئشتمیرمک
eksilmek	اکسیلمک کسر، نقصان	elfreni	ترمز دستی ال فرنی

eli çabuk	الی چابوک
	فرز، چالاک
eli dar	الی دار
	تنگدست، دست خالی
eli sopalı	الی سوپالی
	چوب به دست، گردن کلفت
el işi	ال ایشی
	کاردستی
el koymak	ال کویماک
	دست گذاردن، مصادره کردن
elma	الما
	سیب
el öpmek	ال اوپمک
	دست بوسی
el sallamak	ال سالااماک
	دست تکان دادن
el sıkmak	ال سیکمک
	دست دادن، دست فشردن
el sürmek	ال سورمک
	دست مالیدن، لمس کردن
el şakası	ال شاکاسی
	شوخی دستی
elverişli	ال وئریشلی
	مناسب، بدرخور، جور آمدن
elverişsiz	ال وئریشسیز
	نامناسب، به دردنخور، ناجور
elvermek	ال وئریمک
	دست دادن، به درد خوردن
emanet	امانت
	امانت
emaye	امایه

	لعاب دار
emek	امک
	زحمت، دسترنج
emekçi	امکچی
	زحمتکش
emekli	امکلی
	بازنشسته
emir	امیر
	امر، فرمان
emretmek	امر اتمک
	امر کردن، فرمان دادن
emzik	امزیک
	پستانک، شیشه پستانک
emzirmek	امزیرمک
	بچه را شیر دادن
en	آن
	عرض، پهنا
enayı	آنایی
	احمق
ender	آندر
	کمیاب، نادر
enflasyon	انفلاسیون
	تنزل قیمت پول
engebe	انگبه
	پستی و بلندی، ناهمواری زمین
engel	انگل
	مانع، اشکال
engellemek	انگل له مک - انگلمک
	مانع شدن، جلوگیری کردن
engin	انگین
	وسیع، پهناور

enginar	انگینار	erken	ارکن
	کنگر فرنگی		زود
enişte	انیشته	erkenci	ارکنجی
	شوهرخواهر، شوهرخاله یا عمه		سحرخیز
enkaz	انکاز	ermek	ارمک
	آوار، تکه پاره‌های ساختمان یا ماشین و غیره که خراب شده باشد.		نایل شدن، موفق شدن
enli	انلی	eroın	اثررؤین
	پهن، عریض		هروئین
ense	انسه	erte	ارته
	پس گردن، پشت گردن		روز بعد
ensiz	انسیز	ertelemek	ارته‌لمک
	باریک، کم عرض، تنگ		موکول به بعد کردن
enteresan	انترسان	ertesı	ارته‌سی
	جالب توجه		بعدی، بعد
epey	اپ ای- ائپی	ervah	ارواح
	خیلی، زیاد، فراوان		ارواح
er	آر	esen	اسن
	زود، مرد، شجاع		سالم، نیرومند
ergeç	آرگنچ	esin	اسین
	دیر یا زود، بزودی		نسیم، باد ملایم، وزش
ergin	آرگین	esir	اسیر
	بالغ، پخته، کامل		اسیر، گرفتار
erik	آریک	esirgemek	اسیرگمک
	آلو، آلوچه		مضایقه کردن، دریغ داشتن
erimek	اریمک	eski	اسکی- اسکی
	ذوب شدن		کهنه، سابق
eritmek	اریتمک	eskici	اسکی‌جی
	ذوب کردن، حل کردن		کهنه‌فروش، سمسار
erkek	ارکک	esmek	اسمک
	مرد، نر، شوهر		وزیدن
		esmer	اسمر

esnek	اسبزه، گندم گون استک	etkilemek	اتکیلیمک تاثیر کردن، اثر کردن
esnemek	کش دار، قابل ارتجاع اسنهمک	etkili	اتکیللی اثر دار، موثر، بانفوذ
eş	خمیازه کشیدن اش - اش	etli	اتلی گوشت دار، گوشتالو، چاق
eşanlımlı	جفت، همسر، زوج، همانند اش آنلاملی	etsiz	اتسیز بی گوشت، لاغر
eşdeğer	هم معنی، مترادف اش دیر - اش دیر	ev	انو خانه، منزل، مسکن
eşek	هم ارزش، معادل اشک - اشک	evet	اتوت - اوت بلی، بله
eşeklik	الاغ، خر اشکلیک	evkadımı	انوکادنتی زن خانه دار
eşit	خریت، حماقت اشیت - اشیت	evlât	انولات فرزند، اولاد
eşlik	مساوی، برابر، معادل اشلیک	evlenmek	انولنمک ازدواج کردن، زناشویی کردن
eşsiz	هم آهنگی، همراهی، همکاری اشسیز	evli	انولی متاهل
eşya	بی مانند، بی همتا، بی نظیر اشیا	evrak	انوراک اوراق، اسناد
et	اشیاء، اجناس، وسایل آت	evrim	انوریم تحول، تکامل
etek	گوشت اتک	eyalet	ایالت ایالت، استان
eteklik	دامن، دامنه کوه اتکلیک	eylem	ایلم عمل، فعل، عملیات
etki	پارچه دامنی اتکی - اتکی	ezmek	ازمک خرد کردن، له کردن، پایمال کردن
	اثر، تاثیر		

F

F, f	ف
faal	فعال، زرنګ، پرکار
faaliyet	فألیت - فألیت
fabrika	فابریکا
fabrikacı	فابریکاجی
fabrikator	فابریکاتور
facia	فأجیآ
fahiş	فأحیش
fahişe	فأحیشه
faik	فأیک
faiz	فأیز
faizci	فأیزجی
fakat	فأکات

fakır	فأکیر
fakir	فأکیر
fakulte	فأکولتہ
fal	فأل
falaçmak	فأل أچماک
falan	فألان
fal bakmak	فأل باکماک
falcı	فألجی
falcılık	فألچلئک
fanus	فأنوس
far	فأر
faraş	فأراش
fare	فأره
fare kapanı	فأره کأپانی
farfara	فأرفأرا

فقط، ولی

فقر، تنگدستی

فقیر، تنگدست، بینوا

دانشکده

فأل، طالع

فأل گرفتن، طالع دیدن

فألان

فأل دیدن

فأل بین

فأل بینی، طالع بینی

فأنوس، چراغ دریایی

چراغ جلوی اتومبیل

خاک انداز

موش

تله موش

fark	پرحرف، پرچانه فارک	faydalı	نفع بردن، استفاده کردن فایده‌الی
fark etmek	تفاوت فارک اتمک	faydasız	مفید، سودمند، بافایده فایداستز
farklı	متوجه فرق چیزی شدن فارکلی	fayton	بی فایده، بی سود، غیر مفید فایتون
farksız	تفاوت، مختلف فارکستز	faz	درشکه فاز
Fars	بدون فرق، بدون تفاوت فارس	fazilet	مرحله، فاز (برق) فازیلت
Farsça	فارس فارسچا	fazla	فضیلت فازلا
farz	به زبان فارسی فازز	fazlasıyla	زیاد، بیشتر، خیلی فازلاسیله
farz etmek	فرض، واجب، لازم فازز اتمک	fecı	بیش از حد، بیش از اندازه فجی
farzı muhal	فرض کردن فاززئ موحال	fedâ	جانگداز، دردناک فدا
Fas	فرض محال فاس	fena	فدا، برای چیزی از چیز دیگری گذشتن فنا
Faşlı	مراکش فاسلی	fenalaşmak	بد، زشت فنالاشمک
fasulya	مراکشی، اهل مراکش فاسولیا	fenâr	بد شدن حال، از حال رفتن، خراب شدن فنر
fatura	لوییا فاتورا	feribot	فانوس، چراغ دریایی فیری بوت
fayda	صورت حساب فایدا	fıkra	کشتی حمل و نقل اتومبیل فئکرا
faydalanmak	فایده، سود، نفع فایداانماک	fındık	حکایت، حکایت کوچک فئندئک

	فندق	firma	فیرما
fırın	فترن		مارک تجارتی
	فر، فر نانوايي	fitre	فیتره
fırıncı	فترن چی		فطریه
	نانوا	fiyat	فییات
fırlama	فترلاما		قیمت، ارزش، نرخ
	عمل پراندن یا پرت کردن	fonksiyon	فونکسیون
fırtına	فترتتا		عمل، اثر
	طوفان، تندباد	fotograf	فوتوگراف
fırtınalı	فترتتالی		عکس
	طوفانی، عصبانی	fotograf çekmek	فوتوگراف چکمک
fıstık	فستیک		عکس برداشتن
	پسته، زن یا دختر خوشگل و خوش اندام (کنایه)	fotografçı	فوتوگرافچی
fışkırmak	فیشکیرماک		عکاس
	جهیدن، بیرون پریدن	fotograf makinesi	فوتوگراف ماکینه سی
fikir	فیکیر		دروبین عکاسی
	فکر، عقل، اندیشه	Fransa	فرانسا
fikirli	فیکیرلی		فرانسه
	با فکر، باهوش	Fransız	فرانسز
fikirsiz	فیکیرسیز		فرانسوی
	بی فکر، بی خیال	Fransızca	فرانسزجا
fidan	فیدان		به زبان فرانسوی
	نھال، درخت نونهال	frenği	فرنگی
fil	فیل		سفلیس
	فیل	frenlemek	فرنلکم - فرنن لکم
filter	فیلتر - فیلتر		ترمز کردن، مانع شدن
	فیلتر، صافی	fuar	فوار
firen- fren	فیرن - فرنن		نمایشگاه
	ترمز	füze	فوزه
			فشنگ جهنده، موشک

G

G, g	ق-گی
gaga	گ، ق، هشتمین حرف الفبای ترکی قاقا
galebe	نوک، منقار قالبه
galiba	غلبه، چیرگی، پیروزی قالیبا
gammaz	گویا، احتمالاً، به نظرم قاتماز
gamze	سخن چین، فتنه گر قامزه
gardiyan	غمزه، عشو، اشاره با چشم و ابرو گاردی یان
gargara	نگهبان زندان، نگهبان قارقارا
garibe	غرغر، گرداندن آب در دهان قاریبه
garip	چیز عجیب و غریب قاریپ
gasıp	غریب، بیگانه، دور از وطن قاسپ
gavur	غصب گاوور
gaye	کافر، غیرمسلمان قایه
gayet	مدف، مقصد قایت

gayr- gayrı	بغایت، زیاد، خیلی قایر- قایری
gayret	غیر، دیگری قایت
gaz	غیرت، همت گاز
gaz sobası	گاز، پارچه نازک، نفت گاز سوباسی
gazap	بخاری نفتی قازاپ
gazete	غضب، خشم قازنه
gazeteci	روزنامه قازنه چی
gebe	روزنامه نویس، روزنامه نگار گبه
gebe kalmak	حامله، باردار گبه کالماک
gebelik	حامله شدن گبه لیک
gebermek	حاملگی گیرمک- گبه رمک
gece	تلف شدن، مردن، به درک واصل شدن گنجه
gececi	شب گنجه چی
gecekondü	شب کار، نوبت کار شب، شیفت شب گنجه کوتدور
gecelik	خانه موقت که بدون اجاره صاحب زمین و شهرداری می سازند گنجه لیک

geceyarısı	لباس خواب، لباس شب گنجه بارئسی	geçmiş olsun	گنچمیش اولسون
gecikmek	نصف شب گنچیک مک	gelecek	در مورد بیماری یا اتفاقات بد یا تصادفات گفته می‌شود. مانند «بلا دور باشد»
geciktirmek	تاخیر کردن، دیر کردن گنچیکتیرمک	gelenek	آروغ زدن گلجک - گلجک
geç	به تاخیر انداختن گنچ	gelinlik	آینده گلنک - گلنک
geç kalmak	دیر، دیروقت، رد شو گنچ کالمک	gelir	رسم و عادات، آداب و رسوم گل گیت
geçen	دیر ماندن، دیر کردن، تاخیر کردن گنچن	gelin	رفت و آمد گلین
geçer	گذشته گنچر	gelinlik	عروس گلین لیک
geçici	می‌گذرد گنچجی	gelir	لباس عروس گلیر
geçilmez	موقت، واگیر گنچیلمز	gelirli	درآمد، عایدات گلیرلی
geçim	غیر قابل عبور گنچیم	gelişme	پردرآمد گلیشه
geçindirmek	گذران، معیشت گنچیندیرمک	gelmek	پیشرفت، توسعه، ترقی گلمک
geçinmek	تامین زندگی کردن گنچینمک	gemi	آمدن، وارد شدن گمی
geçit	سازش کردن، موافق بودن گنچیت	gemici	کشتی گمیجی - گه می جی
geçmek	گذرگاه، تنگه، راه عبور گنچمک	genç	کشتی بان، ملاح گنچ
geçmiş	گذشتن، عبور کردن، رد شدن گنچمیش	gençleşmek	جوان گنچلشمک
	گذشته، از حد گذشته		جوان شدن

gençleştirmek	گنجشستیرمک	عقب، بقیه، ادامه
gençlik	گنجلیک	گنری چی - گریجی
genel	گنئل - گنئل	مرجع، کهنه پرست
genelge	گنئل گه - گنئلگه	گنریجیلیک
genel kurmay başkanı	گنئل کورمای باشکانی	ارتجاع، متعصب به گذشته
genellikle	گنئل لیکله	geveze
general	گنئرال	gevezelik
geniş	گنیش	gevsemek
gensoru	گن سورو	gezdirmek
gerçek	گرچک	gezegen
gerçeklemek	گرچکلیمک	gezginci
gerdanlık	گردان لیک	gezi
gerek	گرک - گرهک	gezmek
gerekmek	گرکمک	gıcık
gergin	گرگین	گلغلک گلو، آب یا چیزى به گلو جستن
geri	گری - گری	gıcır gıcır
		صدای خش خش کنایه از پاک و تمیز بودن
		مانند صدایی که هنگام شستن ظروف به وقت پاکي ایجاد می شود.
		gıdıklamak
		گلغلک دادن، گلغلک کردن
		gır gır etmek
		غرولند کردن

gırtlak	قترتلاک	پوشیدن، تن کردن
gibi	حنجره، گلو، حلقوم گیبی	گیزلمک
giderek	مانند، مثل گیدرک	پنهان کردن، مخفی کردن
gidermek	تدریجاً، یواش، یواش گیدریمک	گیزلنمک
gidi	از بین بردن، رفع کردن گیدی	پنهان شدن، مخفی شدن
gidiş	دیوت، قمرساق گیدیش	گیزلی
girilmez	روش، رفتار گیریلمز	پوشیده، پنهان
giriniz	ورود ممنوع، غیرقابل ورود گیرینیز	گیزلیجه
giriş	وارد شوید، داخل شوید گیریش	به طور مخفیانه، سری، پنهانی
giriş kapısı	ورود، دخول گیریش کاپیس	گونجا
girmek	در ورودی، درب ورود گیرمک	غنچه
gitmek	وارد شدن، داخل شدن گیتمک	گوبک
gitmemek	رفتن گیتممک - گیتمه مک	ناف، نسل
giyecek	نرفتن گییه جک	گوبکلی
giyinmek	لباس پوشیدن گیینمک	شکم گنده، شکم دار
giymek	گیمک	گؤچ
		کوچ، مهاجرت، هجرت
		گؤچ etmek
		کوچ کردن، مهاجرت کردن
		göçebe
		گؤچه به
		کوچ نشین، چادر نشین
		göçemen
		گؤچه من
		مهاجر
		göğüs
		گؤغوس - گؤنوس
		سینه، پستان، آغوش
		gök
		گؤک
		آسمان، گردون
		göktaş
		گؤک تاش
		سنگ فیروزه
		göl
		گؤل
		دریاچه، استخر

gölge	گؤلگه	سایه	görmemiş	چشم پوشی، اغماض گۆرمه میش
gölgeli	گؤلگه لی	سایه دار	görücü	ندیده، کوتاه نظر گۆرؤجؤ
gömlək	گۆملک	پیراهن، درجه، رتبه، فامیل	görüçülük	خواستگار گۆرؤجؤلؤک
gömmek	گۆممک - گۆمتک	دفن کردن	görünüş	خواستگاری گۆرؤنؤش
gön	گۆن	چرم، چرمی	görünüşte	ظاهر، دید ظاهر، منظره گۆرؤنؤشته
göndermek	گۆندرمک	فرستادن، ارسال کردن	görüş	در ظاهر، در دید ظاهر گۆرؤش
gönül	گۆنؤل	دل، قلب، میل	görüşmek	دید، دیدار، عقیده، دید و بازدید گۆرؤشمک
gönül almak	گۆنؤل آلماک	دل کسی را به دست آوردن	gösterge	ملاقات کردن، دید و بازدید گۆسترگه
gönül vermek	گۆنؤل وئرمک	دل بستن، دل دادن	gösteri	عقربه، عقربه ساعت گۆستری
gönüllü	گۆنؤللؤ	داوطلب، دلبخواه	gösteriş	نمایش، تظاهرات گۆستریش
gönülsüz	گۆنؤل سوز	بی میل	gösterişçi	خودنمایی، تظاهر گۆستریشچی
göre	گۆره	نظر به، بنا بر	göstermek	متظاهر، خودنما گۆسترمک
görenek	گۆرنک - گۆرنک	عادت، رسوم، آداب	gövde	نشان دادن، نمایاندن گۆوده
görev	گۆره و	وظیفه، خدمت	gövdeli	بدنه، تنه گۆوده لی
görmek	گۆرمک	دیدن، مشاهده کردن	göz	درشت هیكل، تنه دار، تنومند گۆز
görmemezlik	گۆرمه مزلیک			چشم، سوراخ، کشو میز، لنگه ترازو

göz bebeği	گؤز ببه یی
	مردمک چشم
gözetlemek	گؤزتلمک
	با حالت تجسس نگاه کردن، پانیدن
göz kamaşmak	گؤز کاماشماک
	خیره شدن چشم
göz kapağı	گؤز کاپاغی
	پلک چشم
göz kırpmak	گؤز کترپماک
	چشمک زدن
gözlem	گؤزلم
	نظارت، مشاهده
gözlük	گؤزلوک
	عینک
gözlüklü	گؤزلوکلو
	عینکی
gözükmek	گؤزوکمک
	دیده شدن، ظاهر شدن
gözü tok	گؤزتوک
	چشم و دل سیر، بلندنظر
göz yaşı	گؤز یاشی
	اشک چشم
göz yummak	گؤز یوماک
	چشم پوشی کردن
grev	گرو-گرو
	اعتصاب
gri	گری
	خاکستری
grip	گریپ
	بیماری گریپ (سرماخوردگی)
grup	گروپ

	گروه، دسته، تیم
guguk	قووقوک - گوگوک
	فاخته (پرنده)
güsül	قوسول
	غسل
gübre	گوبره
	کود
güç	گوج
	زور، قدرت، نیرو، قوت
güçlendirmek	گوجلندیرمک
	پرزور کردن، سخت کردن
güçlenmek	گوجلنمک
	قوی شدن، پرزور شدن
güçlü	گوجللو
	قوی، پرزور، پر قدرت، با قدرت
güçsüz	گوجسوز
	بی قدرت، ضعیف
gül	گول
	گل
güldürmek	گولدورمک
	خندانیدن، به خنده آوردن
güldürücü	گولدوروجو
	مضحک، خنده آور، کسی که با حرکات یا حرف هایش دیگران را می خندانند.
güle güle	گوله گوله
	به سلامت، باخوشی، اصطلاحی است که هنگام خداحافظی به کار می رود.
gülle	گوله
	گلوله، گوی
gülmek	گولمک
	خندیدن

gül suyu	گول سۇيۇ	گلای	گورشی	گورشی چی	گورشی چی
gülümsemek	گولومسه مک	تبسم کردن	گورشمک	گورشمک	گورشمک
gülünç	گولونچ	خنده آور	gürültü	گورولتو	گورولتو
gülüş	گولوش	خنده، تبسم	gütmek	گوتمک	سر و صدا، صدای بلند
gümrük	گومروک	گمرک	güven	گورون	پائیدن، چرانیدن
gümüş	گوموش	نقره	güvenlik	گورونلیک	اعتماد، امنیت، اطمینان
gün	گون	روز، زمان، آفتاب	güvenmek	گورونمک	مصونیت، امنیت
günah	گوناه	گناه	güvenmek	گورونمک	اعتماد کردن، اطمینان کردن
günaydın	گون آیدین	صبح بخیر	güvercin	گورورجین	گورورجین
gündelik	گوندلیک	روزمزد، اجرت روزانه، یومیه	güz	گوز	گوز
gündem	گوندم	برنامه	güzel	گوزل	گوزل
güneş	گونش	آفتاب، خورشید	güzellik	گوزلیک	قشنگ، خوشگل، زیبا
güneşlenmek	گونش لنمک	آفتاب خوردن	güzel sanatlar	گوزل ساناتلار	زیبایی، قشنگی
güney	گونئی - گونئی	جنوب			هنرهای زیبا
gür	گور	پر قدرت، تند، شدید			
güreş	گورش				

H

H, h	ح- ه
ha	ح، ه، دهمین حرف الفبای ترکی ها
haber	حرف ندا، ها، هان حابر
haberci	خبر، اطلاع حابرچی
haberdar	خبر آورنده، خبررسان حابردار
haberleşmek	باخبر، مطلع، خبردار حابرلشمک
haberler	به همدیگر خبر دادن، مکاتبه کردن حابرلر
haberli	اخبار حابرلی
habersiz	مطلع، باخبر حابرسیز
Habeş	بی خبر، بی اطلاع حابش
Habeşistan	حبش، آدم سیاه، زنگی حابشیستان
habis	حبشه حابیس
hac	حییث، بدجنس حاج
hacalet	حج حاجالت

hacamet	حجالت، شرم حاجامت
hacı	حجامت حاجی
hacim	حاجی حاجیم
haç	حجم حاج
had	صلیب حاد
hadi- haydi	حد، حدود، درجه هادی - هایدی
hâdis	یا الله، زودباش حادیث
hadise	حادیث، خبر حادیثه
hafıza	حادثه، اتفاق، واقعه هافنزا
hafif	قوه حافظه حافیف
hafiflemek	خفیف، آسان، سبک حافیفلمک
hafiflik	سبک شدن، راحت شدن حافیفلیک
hafta	سبکی، راحتی، آسانی هافتا
haftalık	هفته هافتالیک
haftalık	هفتگی هافتالیکلر

هفتگی، کسی که اجرت خود را هفته به هفته می‌گیرد.

hain حاین خائن

hainlik حاینلیک خیانت

hak حاک حق، عدالت، خداوند

hakk حاک حک، کنده کاری روی چیزی مانند فلز

hâk حاک خاک

hakaret حاکارت توهین، تحقیر

hakem حاکم داور

hakikat حاکیکات حقیقت، درستی

hakim حاکیم حکیم، عالم

hâkim حاکیم حاکم، حکم کننده

haklı حاکلی حق دار، محق

haksız حاکسز ناحق، بی اساس

haksızlık حاکسزلیک بی عدالتی، ظلم

hala حالا عمه

hâlâ حالا

هنوز، تاکنون

halbuki حال بوکی در صورتی که، با وجودی که

halı هالی قالی، فرش

halife حالیفه خلیفه

halk حالک خلق، مردم

halka حالکا حلقه، دایره

halkalı حالکالی حلقه دار، حلقه ای

halt حالت غلط، مزخرف

ham هام خام، ناپخته

hamal هامال حمال، باربر

hamallık هاماللیک حمالی، باربری، کار مفت کردن

hamam هامام حمام، گرمابه

hamile هامیله حامله، آبستن

hamsi هامسی ماهی ساردین

hamur هامور خمیر

hangisi هانگیسی کدامین، کدام یکی

hanım	خانم	حرب، جنگ
hanımeli	خانم، بانو خانم‌الی	حاصرت
hanı	نوعی گل پیچک هانئ	حصیر، بوریا
hap	کو، کجاست، چی شد حاب	حاصرت اوتو
hapis	حب، قرص حاپیس	پوشال
hapsetmek	حبس، زندان حاپس اتمک	حاسرت
hapsolmak	حبس کردن، توقیف کردن حاپس اولماک	حسرت، آرزو
hapşirmek	حبس شدن، زندانی شدن هاپشیرماک	hasta
haraç	عطسه کردن حاراج	حاستا
haram	خراج، باج، جزیه حارام	مریض، بیمار
harbiye	حرام حارییه	hastabakıcı
harcamak	دانشکده افسری، امور جنگی حارجاماک	حاستا باکنچی
harç	خرج کردن، مصرف کردن، نابود کردن حارچ	پرستار
harika	خرج، مصرف، هزینه، ملاط حاریکا	hastalanmak
harita	فوق‌العاده، خارق‌العاده هاریتا	حاستالانماک
harp	نقشه جغرافیا حارپ	مریض شدن، بیمار شدن
		hastalık
		بیماری، مرضی، ناخوشی
		hastane
		حاستانه
		hastanama
		بیمارستان
		hata
		حاشلاما
		آب‌پز، گوشت آب‌پز
		hatır
		حانا - حاطا
		خطا، اشتباه
		hatıra
		حاطرت
		خاطر، یاد، حافظه
		hatırlamak
		حاطرترا
		خاطره، یادگاری
		hatırlatmak
		حاطرتلاماک
		یاد کردن، به یاد آوردن
		hatırlatmak
		حاطرتلاماک
		یادآوری کردن
		hatırlı
		حاطرتلئ
		محترم، کسی که خاطرش عزیز باشد

hatta	حاتتا	حتی
hava	هاوا	هوا، باد
havacı	هاواجی	هوانورد، خلبان
havagazi	هاواگازی	گاز شهری
havali	هاوالی	هوادر، دارای هوا، دل‌باز
havasız	هاواسنز	بی‌هوا، خفه
hava yolları	هاوا یولاری	خطوط هوایی، اداره هواپیمایی
havlamak	هاوالاماک	پارس کردن
havlu	حاولو	حوله، حوله دست، حوله حمام
havuç	هاووج	هویج
hayat	حایات	حیات، زندگی
haydı- hadi	هایدی- هادی	زود باش، ادامه بده
haydut	هایدوت	دزد سرگردنه، راهزنی
hayhay	های های	بسیار خوب، چشم (در قبول کردن دستوری یا پیشنهادی یا حرفی گفته می‌شود)
hayhuy	های هوئی	هیاهو، سروصدا

hayın	حایین	خائن
hayır	حایر	خیر، نخیر، نه
hayırlı	حایرلی	خیر، با خیر، به خوبی، پرفایده
hayırsız	حایرسنز	بی‌خیر، بی‌فایده
haykırmak	حایکیرماک	فریاد کشیدن، نمره زدن
haylaz	هایلاز	تنبل، کار نکن
hayran	حایران	حیران، شیفته
hayret	حایرت	حیرت، تعجب
hayvan	حایوان	حیوان، جاندار
hayvanat	حایوانات	حیوانات
hayvanat bahçesi	حایوانات باغچه‌سی	حایوانات باغ‌وحش
hazer	حازر	بحر خزر، دریای خزر
hazır	حاضر- حازر	حاضر، آماده
hazırlamak	حاضرلاماک	حاضر کردن، آماده کردن
hazırlanmak	حاضرلانماک	آماده شدن، حاضر شدن

hazine	حازینه	یاور، حریف، مردک، گردن کلفت
hediyе	هدیه	hesap görmek حساب گؤرمک
hekim	حکیم	تصفیه حساب کردن، حساب کردن
hele	هله	hesaplamak حسابلاماک
hem	هم	حساب کردن
hemen	همین	heves هوس
hemşeri	همشهری	هوس، اشتیاق
hemşire	همشیره	heyecan هیجان
hentüz	هنوز	هیجان، دستپاچیگی
hep	همپ - منپ	heyecanlandırılmak هیجانلاندرماک
hepsi	همه، همه‌اش، دائم، همیشه	به هیجان آوردن
her	هر	heyecanlı هیجانلی
herbiri	هر یکی، هر کدام	heyelan هیجان آور، باهیجان
hergele	هرگله	heyelan میلان
herhangi	هر مانگی	ریش کوه
herif	هر حریف	heykel میکل
		مجسمه
		hıçkırık هینچکئرئک
		سکسکه
		hınç هئنچ
		کینه، انتقام
		hırçın هئرچئن
		لجوج، لجباز
		hırçınlık هئرچئنلئک
		لجاجت، بدخلفی
		hırka هئرکا
		خرقه، لباس درویشان
		hırsız هئرستز
		دزد، سارق
		hırsızlık هئرستزلئک
		دزدی، سرقت

hışırta	هششترتی صدای خش خش	hindi	هیندی حمایت، پشتیبانی
hiyanet	خیانت خیانت	Hint	هینت بو قلمون
hıyar	حیاری خیار، احمق	Hintli	هینتلی هند، هندوستان
hız	حز سرعت، شتاب، شدت	hisse	هیسسه اهل هندوستان، هندی
hızlandırmak	حزلاندرماک سرعت دادن، شتاب دادن	hisse senedi	هیسسه سنندی سهام، قسمت، سهام
hızlı	حزلی تند، سریع، باشتاب	hizmet	هیزمت ورقه سهام
hibe	حیبه بخشش	hizmetçi	هیزمتچی خدمت، وظیفه
hicap	حیجاپ حجاب، شرم و حیا	hoca	هوچا خدمتگذار، مستخدم
Hicaz	حیجاز عربستان سعودی	Holanda	هولاندا پیشماز، معلم، استاد، مدرس
hicran	هیجران هجران، فراق	Holandalı	هولاندالی هلند
hiç	هیچ هیچ، اصلاً، هرگز	Holandalı	هولاندالی هلندی
hiç bir	هیچ بیر هیچ یک، هیچ کدام	hor	هور خوار، حقیر، پست
hiç biri	هیچ بیر هیچ کدماش	horhor	هور هور صدای گرگر آب
hikâye	حیکایه حکایت، داستان	horlamak	هورلاماک خرخر کردن، خرناس کشیدن
hile	حیله حیله، تقلب	horoz	هوروز خروس
himaye	حیمایه	hostes	هوستس مهماندار زن در هواپیما

hoş	خوش، قشنگ
hoşça	خوشچا
hoşça kal	خوشی، باحال خوشی خوشچا کال
hoşgörü	هنگام خداحافظی گفته می‌شود و به مفهوم «خوش باشی» می‌باشد خوش‌گورو
hoşlanmak	مسامحه، گذشت، خوش‌بین خوش‌لانماک
hudut	پسندیدن، خوشش آمدن خودوت
hukuk	مرز، سرحد، حدود حقوق، علم حقوق حقوق
hukukçu	حقوق‌دان حقوق‌کچو
hulkum	حقوق‌م حلقوم
huni	حقیف هونی
hurma	خرما خورما
hususî	خصوصی، شخصی خوصوصی
huy	خوی، مزاج هوی
huylu	عادت کرده هویلو
huysuz	بداخلاق، بدخلق، بد معاشرت هویسوز

huzur	حضور، آسایش، آرامش حضور
huzur içinde	در آسایش و آرامش حضور ایچینده
huzursuzluk	ناراحتی خیال، مشوش بودن حضورسوزلوک
hücum	هجوم، حمله هوجوم
hükümet	حکومت، دولت حکومت
hükümet başkanı	رئیس دولت حکومت باشکانی
hükümlü	محکوم شده، سابقه‌دار حکوملو
hüner	هنر، کار برجسته هونر
hür	آزاد، مستقل حور
hürmet	حرمت، احترام حورمت
hürmetli	محترم، قابل احترام حورمتلی
hürmetsizlik	بی‌حرمتی، بی‌احترامی، هتک حرمت حورمتسیزلیک
hürriyet	آزادی، حریت حورریت
hüviyet	هویت، ماهیت، ورقه یا برگه هویت هوییت
hüzün	حزن، غم و اندوه حوزون
hüzünlü	محزون، حزن‌آور حوزونلو

I

I, i	ا، اء، ی (ای ضمیمه)
ihk	یازدهمین حرف الفبای ترکی اٹئک
ihmlı	ولرم، نیم گرم اٹئملئ
Irak	معتدل، میانه‌رو اٹراک - عراق
Iraklı	عراق اٹراکلی - عراقلی
irk	عراقی، اهل عراق اٹرک
irkçı	نژاد، نسل اٹرکچی
irkçılık	نژادپرست اٹرکچئلیک
irmek	نژادپرستی اٹرماک
ırz	نهر، رودخانه بزرگ اٹرز
ırza geçmek	ناموس، شرف اٹرزا گچمک
ısı	تجاوز به ناموس اٹسئ
ısıdırmak	حرارت، گرما اٹسئدئرماک
ısınmak	گرم کردن اٹسئنماک

ısırgan	گرم شدن اٹسئرگان
ısırmak	حیوانی که گاز بگير است اٹسئرماک
ısıtma	گاز گرفتن، دندان زدن اٹسئتما
iskarta	تب نوبه، مالاریا اٹسکارتا
ıslak	اسقاط، از کار افتاده، اشیاء فرسوده اٹسلاک
ıslanmak	خیس، نمناک، تر اٹسلائنماک
ıslatmak	خیس شدن اٹسلائتماک
ışık	خیس کردن اٹسئلیک
ısmarlama	سوتی که با دهان زده می‌شود اٹسمارلاما
ısmarlamak	سفارش، سفارش اٹسمارلاماک
ıspanak	سفارش دادن اٹسپاناک
ısrar	اسفناج اٹسرار
ışık	اصرار، تاکید اٹسئشک
ışıklandırmak	روشنایی اٹسئشک لاندئرماک
	روشن کردن، نورانی کردن

İ

I, i	ای، ی، ی / (ای ملایم)
iade	ی، دوازدهمین حرف الفبای ترکی ایآده
iadeli	پس دادن، عودت ایآده‌لی
ibadet	قابل برگشت، برگشت دادنی ایبادت
ibadethane	عبادت، پرستش ایبادت‌خانه
ibare	عبادتگاه، معبد ایباره
ibaret	عبارت، جمله ایبارت
ibre	عبارت، تشکیل شده، مرکب ایبره
ibret	عقربه ایبرت
ibrik	عبرت، پند ایبریک
icap	ابریق، آفتابه، کتری ایجاب
icat	ایجاب، ضرورت ایجات
icaz	ایجاد، به وجود آوردن ایجاز
iç	اختصار، کوتاه کردن سخن یا نوشته ایچ

iç açmak	درون، داخل، تو ایچ آچماک
iç çamaşır	دل گشودن، مفرح شدن ایچ چاماشیر
iç çekmek	لباس زیر ایچ çekmek
iç bükey	آه کشیدن ایچ بوکی
içecek	مقعر، توگرد ایچچک
içedönük	نوشیدنی ایچه دؤنوک
içeri	تودار، درون‌گرا ایچری
içerlek	درون، داخل، اندرون ایچرلک
içerlemek	پرت، دورافتاده ایچرلمک
içgüdü	اوقات تلخ شدن، تو هم رفتن ایچ گودو
içi açılmak	غریزه ایچی آچنلماک
içi bulanmak	دل باز شدن، مفرح شدن ایچی بولانماک
içim	دل به هم خوردن ایچیم
için	جرعه، قورت ایچین
içinde	به جهت، به خاطر ایچینده
	درونش، داخلش

içirmek	<i>ایچیرمک</i> نوشاندن	ifşa	<i>ایفشا</i> زیاده روی، از حد گذراندن
içki	<i>ایچکی</i> مشروب، نوشابه الکلی	iftar	<i>ایفتار</i> فاش کردن
içkili	<i>ایچکیلی</i> مست، مشروب خورده	iftarlık	<i>ایفتارلیک</i> افطار، روزه باز کردن
içli dışı	<i>ایچلی دئشلی</i> بی تعارف، ظاهر و باطن	iğ	<i>ای- ایی</i> غذای افطاری
içmek	<i>ایچمک</i> نوشیدن، سیگار کشیدن	iğde	<i>ایده</i> دوک، ماسوره
içten	<i>ایچتن</i> از ته دل، از صمیم قلب		سنجد
idam	<i>ایدام</i> اعدام	iğfal	<i>ایغفال</i> اغفال، گول زدن
idi	<i>ایدی</i> بود	iğfal etmek	<i>ایغفال اتمک</i> اغفال کردن، گول زدن
ifade	<i>ایفاده</i> افاده، توضیح، بیان	iğfal edilmek	<i>ایغفال ادیلمک</i> اغفال شدن، گول خوردن
ifade almak	<i>ایفاده آلماک</i> استطاق کردن	iğne	<i>ایینه</i> سوزن، آمپول، سنجاق
iffet	<i>ایفت</i> عفت، پاکدامنی	iğneci	<i>اینه جی</i> آمپول زن، سوزن زن
iffetli	<i>ایفتلی</i> باعفت، پاکدامن	iğnedan	<i>اینه دان</i> سوزن دان، جای سوزن
iffetsiz	<i>ایفتسیز</i> بی عفت، بی ناموس	iğrenç	<i>اییرنچ</i> نفرت آور، منفور
iflâs	<i>ایفلاس</i> ورشکست	iğrendirmek	<i>ایرندیرمک</i> متنفر کردن، باعث نفرت شدن
iflâs etmek	<i>ایفلاس اتمک</i> ورشکسته شدن	iğrenmek	<i>ایرنمک</i> متنفر شدن، نفرت داشتن
ifrat	<i>ایفرات</i>	iğva	<i>ایغوا</i> گول زدن، فریب دادن، اغوا کردن

ihale	ایحالہ
ihbar	ایحبار
ihbarname	ایحبارنامه
ihda	ایهدا
ihdas	ایحداث
ihmal	ایحمال
ihracat	ایحراجات
ihracatçı	ایحراجاتچی
ihtiyar	ایحتییار
ihtiyarlamak	ایحتییارلاماک
ihtiyarlatmak	ایحتییارلاتماک
ihtiyarlık	ایحتییارلیک
ikaz	ایکاز
iken	ایکن
ikiz	ایکیز
ikna	ایکنا

ikram	ایکرام
ikramiye	ایکرامیه
iktisat	ایکتیسات
iktisatçı	ایکتیساتچی
il	ایل
ilaç	ایلاچ
ilaçlamak	ایلاچلاماک
ilân	ایلان
ilçe	ایلچه
ile	ایله
ileri	ایلیری
ilerici	ایلیریچی
ileride	ایلریده
ilerlemek	ایلرلمک
iletken	ایلتکن

قانع کردن

بخشش، هدیه کردن، تخفیف در قیمت

عیدی یا پاداشی که به کارمندان داده می شود

اقتصاد

متخصص اقتصاد، اقتصاددان

ولایت، استان

دارو، درمان

ضد عفونی کردن، دوا زدن

اعلان، آگهی

شهرستان

با، بوسیله

جلو، آتی، پیشرفته

متجدد، ترقی خواه

در آینده

پیشرفت کردن

	هادی، ناقل، انتقال دهنده
iletmek	ایلمک
	رساندن
ilgi	ایلگی
	علاقه، ارتباط، توجه
ilgi göstermek	ایلگی گؤسترمک
	علاقه نشان دادن
ilgilenmek	ایلگی لشمک
	علاقمند شدن، توجه داشتن
ilgili	ایلگیلی
	علاقمند، مربوط، مرتبط
ilginç	ایلگینچ
	قابل توجه، چیزی که جلب توجه کند
ilgisiz	ایلگیسیز
	غیرمربوط، بی علاقه، بی مناسبت
ilim	ایلم
	علم، دانش
ilişki	ایلیشکی
	ارتباط، ربط
ilk	ایلک
	نخست، ابتدا، اول
ilk bahar	ایلک باهار
	بهار
ilk çağ	ایلک چاğ
	عهد قدیم، دوران اول
ilke	ایلکه
	اصل، اساس، جوهر
ilkel	ایلکل - ایل کل
	ابتدایی
ilkokul	ایلک اوکول
	دبستان، مدرسه ابتدایی

iltica	ایلتیجا
	پناهنده شدن، پناه بردن
imal	ایمال
	ساختن، درست کردن
imalatçı	ایمالاتچی
	سازنده، کارخانه دار
imar	ایمار
	عمران، آبادانی
imdat	ایمدات
	کمک، یاری، یاری خواستن
imha	ایمحا
	محو کردن، از بین بردن
imkân	ایمکان
	امکان، ممکن بودن
imkansız	ایمکانسیز
	غیرممکن، غیرمقدور، ناممکن
imren	ایمرن
	غبطه
imrendirmek	ایمرندیرمک
	به هوس آوردن
imsak	ایمساک
	خودداری
imtihan	ایمتیحان
	امتحان، آزمایش
imza	ایمزا
	امضاء
imzalamak	ایمزالاماک
	امضاء کردن
imzalatmak	ایمزالاتماک
	به امضاء رسانیدن
imzalı	ایمزالی

	امضاء شده، امضاء دار
imzasız	ایمزاسئز
	بی امضاء، امضاء نشده
inadına	اینادئنا
	از لاج، از لجاجت
inan	اینان
	باور، ایمان
inanç	اینانچ
	ایمان، عقیده، اعتقاد
inanmak	اینانماک
	باور کردن، قبول کردن
inat	اینات
	لج، لجوج
inatçı	ایناتچی
	لجبار، کلهشق
ince	اینجه
	نازک، باریک، ظریف
incelemek	اینجهلمک
	بررسی کردن، مطالعه کردن
inci	اینچی
	مروارید، درّ
incir	اینجیر
	انجیر
indirmek	ایندیرومک
	پائین آوردن، پیاپیاده کردن، تنزل دادن
inek	اینک
	گاو
ingiliz anahtarı	اینگیلیز آناهتاری
	آچار فرانسه
ingilizce	اینگیلیزجه
	به زبان انگلیسی

ingiltere	اینگیلتره
	انگلستان
inildemek	اینیلدمک
	نالہ کردن
iniş	اینیش
	شیب، سرازیری، فرود آمدگی
inlemek	اینلمک
	نالیدن، زاری کردن
inmek	اینمک
	پیاپیاده شدن، پائین آمدن
insaflı	اینسافلئ - اینصافلئ
	بائنصاف، منصف
insafsız	اینصافسئز
	بی انصاف
insan	اینسان
	انسان، آدم، بشر
insanlık	اینسانلئک
	انسانیت
inşa	اینشا
	به وجود آوردن، آفریدن
inşaat	اینشآت
	ساختمان، بنا، امور ساختمان
inşallah	اینشالله
	انشالله
intihar	اینتیحار
	خودکشی
intikam	اینتیقام
	انتقام
ip	ایپ
	نخ، ریسمان، طناب
ipek	ایپک

iplik	ایپلیک ایپلیک
ipotek	ایپوتک نخ دوزندگی، نخ قرقره
ipotekli	ایپوتکلی رهن، گرو
Iran	ایران رهنی، رهن گذارده شده
Iranlı	ایرانی ایرانی، اهل ایران
is	ایس دوده، سیاهی دوده
isabet	ایسابت برخورد کردن، به هدف خوردن
ise	ایسه اگر، اما، اگر باشد
ishal	ایسهال اسهال
isim	ایسیم نام، اسم
Iskandinav	ایسکاندیناو اسکاندیناوی
iskele	ایسکله اسکله
iskemle	ایسکمله چهارپایه
Iskoç	ایسکوچ اسکاتلندی، مربوط به اسکاتلند
Iskoçya	ایسکوچیا اسکاتلند

Iskoçyalı	ایسکوچیالی اسکاتلندی، اهل اسکاتلند
Iskonto	ایسکونتو تخفیف، تنزیل
İslam	ایسلام اسلام، مسلمان
İslamiyet	ایسلامیت مسلمانی، اسلامیت
islemek	ایسلمک دود کردن، دوده دادن
İspanya	ایسپانیا اسپانیا
İspanyol	ایسپانیول اسپانیایی
İspanyolca	ایسپانیولجا به زبان اسپانیایی
ispat	ایسپات ثابت کردن، اثبات
istasyon	ایستاسیون ایستگاه راه آهن
istek	ایستک میل، آرزو، خواهش، درخواست
istekli	ایستکلی طالب، خواهان
isteksiz	ایستکسیز بی میل، بدون درخواست
istidat	ایستیدات استعداد، قابلیت داشتن
istifrag	ایستیفراغ استفراغ، قی کردن
istihbar	ایستیحبار استیخبار

	خبر گرفتن	işçi	ایشچی
istihbarat	ایشتیبارات		کارگر، عمله
	اطلاعات، سرویس خبرگیری	işçilik	ایشچیلیک
istihraç	ایشتیحراج		کارگری
	استخراج، بیرون آوردن	işgal	ایشقال
istirham	ایشتیرحام		اشغال، مشغول کردن
	خواهش، تمنا	işgal altında	ایشقال آلتندا
istismar	ایشتیسمار		تحت تصرف، اشغال شده
	استثمار، بهره کشی	işgal etmek	ایشقال اتمک
istisna	ایشتیسنا		تصرف کردن، اشغال کردن
	استثناء، جدا	işitmek	ایشیتمک
istizah	ایشتیضاح		شنیدن
	استیضاح، توضیح خواستن	işkembe	ایشکمبه
Isveç	ایسوچ		شکمبه
	سوئد	işkence	ایشکنجه
Isveçli	ایسوچلی		شکنجه، رنج، عذاب
	سوئدی، اهل سوئد	işlem	ایشلم
İsviçre	ایسوچییره		معامله، عملیات حساب
	سوئیس	işleme	ایشلمه
İsviçreli	ایسوچیرلی		کاردستی، گلدوزی، زربافی
	سوئیس، اهل سوئیس	işportacı	ایشپورتاجی
isyan	ایصیان، عیصیان		دستفروش، فروشنده سیار
	عیصیان، نافرمانی	işsiz	ایشسیز
iş	ایش		بی کار، بدون شغل
	کار، شغل، پیشه	işsizlik	ایشسیزلیک
iş açmak	ایش آچماک		بیکاری
	کار را مشکل کردن، دردسر آفریدن	iştah	ایشتاح
işaret	ایشارت		اشتها
	اشاره، علامت، نشان	iştahlı	ایشتاحلی
işbirliği	ایش بیرلیغی		با اشتها، پراشتها
	همدستی، همکاری	iştahsız	ایشتاحسز

	بی اشتها، بی میل
işve	ایشوه - عیشوه
	عشوه، ناز
işveli	عیشولی
	باعشوه، با ناز و کرشمه
it	ایت
	سک
İtalyan	ایتالیان
	ایتالیایی
İtalyanca	ایتالیانجا
	به زبان ایتالیایی
itfa	ایتفا
	خاموش کردن، فرونشاندن آتش
itfaiye	ایتفایه
	آتش نشانی
ithal	ایتحال
	واردات، وارد کردن
ithal malı	ایتحال مالی
	کالای وارداتی (جنس خارجی)
itikat	ایتیکات
	اعتقاد، عقیده
itimat	ایتیمات
	اعتماد، اطمینان
itimatsızlık	ایتیماتسنزلک
	بی اعتمادی
itina	ایتینا
	اعتنای، اهمیت
itiraf	ایتیراف
	اعتراف، اقرار
itiraz	ایتیراز
	اعتراض

itişmek	ایتیشمک
	همدیگر را هل دادن
itmek	ایتمک
	هل دادن، جلو راندن
iyi	اییی
	خوب، نیک، خوش، سالم
iyileşmek	ایتیشمک
	خوب شدن، اصلاح شدن
iyilik	ایتیلیک
	خوبی، نیکی
iyimser	اییمسر
	خوش بین
iz	ایز
	اثر، نشان، ردپا
izah	ایضاح
	توضیح، شرح
izci	ایزجی
	پشاهنگ
izin	ایزین
	اجازه، مرخصی اداری
izin almak	ایزین آلماک
	اجازه گرفتن، مرخصی گرفتن
izinli	ایزینلی
	در مرخصی بودن، مجاز بودن
izinsiz	ایزینسیز
	بدون اجازه
izlemek	ایزلمک
	تعقیب کردن، رد پا گرفتن

K

K, k	ک	ک، چهاردهمین حرف الفبای ترکی
kaba	کابا	خشن، زمخت
kabaca	کاباجا	خشونت آمیز
kabadayı	کابادایی	گردن کلفت، لوطی
kabahat	کاباحات	تقصیر، گناه
kabak	کاباک	کدو، آدم احمق
kabarık	کاباریک	بالا آمدگی، پف، جوش
kabarmak	کابارماک	بالا آمدن، پف کردن، جوش زدن
kabız	کابیز	خشکی، یبوست
kablo	کابلو	کابل، سیم برق و تلفن و غیره
kabuk	کابوک	غلاف، پوست، پوسته
kaburga	کابورقا	دنده، استخوان قفسه سینه
kaç	کاج	چند، چند تا
kaçak	کاچاک	

kaçakçı	کاچاکچی	قاچاق، فراری
kaçamak	کاچاماک	قاچانچی
kaçamaklı	کاچاماکلی	گریز، دزدکی، دزدکی کاری کردن
kaçıncı	کاچنچی	جواب دو پهلو
kaçıngan	کاچنگان	چندمین، چندم
kaçırılmak	کاچیریلماک	مردم گریز، کسی که از مردم می گریزد
kaçırmak	کاچیرماک	فرار داده شدن
kaçık	کاچنک	فرار دادن
kaçmak	کاچماک	چندی، چقدری، چه قیمتی، چند کیلویی
kadar	کادار	فرار کردن، گریختن، دیدن
kader	کادر	مقدار، اندازه
kadı	کادی	سرنوشت، مقدرات
kadın	کادین	قاضی، حاکم شرع
kadife	کادیفه	خانم، زن، بانو
kafa	کافا	مخمل
		کله، سر، عقل، ذکاوت

kafalı	کافالی	پیا درو، سنگ فرش خیابان
kafasız	کافاسئز	کالدنرماک
kafatası	کافاتاسئ	بلند کردن، برداشتن
kafes	کافئس	کاله
kâğıt	کانت، کاغذ	قلعه، حصار، دژ
kahkaha	کاهکاهما	کاله جی
kahbe	کاحبه	گلر، قلعه بان
kahrolmak	کاحرالماک	کالم
kahrolsun	کاحرالسون	قلم، خودنویس، دفتر اداره
kahvaltı	کاهوالتی	کالمتراش
kahve	کاهوه	مداد تراش
kahvehane	کاهوه خانه	کالئن کافا
kalabalık	کالابالئک	نظم، کودن
kalan	کالان	کالئن لئک
kalça	کالچا	ضخامت، کلفتی
kaldırım	کالدئرئم	کالئن تی
		پس مانده، باقیمانده
		کالیفی
		استاد، ماهر
		کالیته
		کیفیت، چگونگی
		کالکنما
		توسعه، ترقی
		کالکنماک
		توسعه یافتن، پیشرفت کردن
		کالکماک
		بلند شدن، بالا رفتن
		کاللش
		حقه باز، بدقول
		کالوريفر
		شوفاز، دستگاه حرارت مرکزی

kaloriferli	کالوریفیرلی	بانک خون
kalp	کالپ	کانجا
kalpsız	کالپسز	قلاّب یا چنگال آهنی
kamaşmak	کاماşماک	کاندئرئلماک
kambur	کامبور	فریب خوردن، اغفال شدن
kamburlu	کامبورلو	کاندئرئجی
kamp	کامپ	فریبند، گول زنده، اغفال کننده
kamu	کامو	کاندئرماک
kamulaştırmak	کامولاشترماک	فریب دادن، گول زدن
kamu oyu	کامو اوویو	کان گوروبو
kan	کان	گروه خون
kanama	کاناما	کانت
kanamak	کاناماک	دلیل، برهان
kanarya	کاناریا	کان کایب ائتمک
kanat	کانات	خونریزی، خون رفتن از کسی
kan bankası	کان بانکاسی	کانلی
		خونی، خونین، خون آلود
		کانماک
		گول خوردن، اغفال شدن، قانع شدن
		کانسر
		سرطان
		کان کانسری
		سرطان خون
		کانسز
		بی خون، کم خون
		کانسزلیک
		کم خونی
		کان تاهلیلی
		آزمایش خون
		کانون
		قانون

kanunlaşmak	کانونلاشماک قانونی شدن	kaptan	در بر گرفتن، شامل شدن کاپتان
kanunsuz	کانونسوز بی قانون، غیر قانونی	kaput	ناخدای کشتی
kan vermek	کان ورمک خون دادن	kar	کاپوت، پالتوی سربازی کار
kap	کاپ ظرف، جلد	kâr	برف کار
kapak	کاپاک در، سرپوش	kara	سود کارا
kapalı	کاپالی بسته، مسدود، پوشیده	karaborsa	خشکی، زمین، سیاه کارا بورس
kapamak	کاپاماک بستن، مسدود کردن	karaciğer	بازار سیاه کارا جییر
kapalı	کاپان تله، دام	karakol	جگر سیاه، کبد کاراکول
kapı	کاپی در، درب	karakter	کلانتری، پاسگاه کاراکتر
kapısız	کاپسینز بدون در	karamsar	سرشت، نهاد، اخلاق کارامسار
kaplama	کاپلاما روکش، پوشش، روکش فلزات	karanfil	بدبین، بدگمان کارانفیل
kaplan	کاپلان پلنگ	karanlık	میخک کارانلیک
kaplumbağa	کاپلومباغا لاک پشت	karar	تاریکی کارار
kapmak	کاپماک قاپیدن، چنگ زدن	kararlı	تصمیم، حکم، قرار کارارلی
kaportacı	کاپورتاجچی صافکار	kararmak	مصمم کارارماک
kapsamak	کاپساماک سیاه شدن، تیره شدن		

kararsız	کارارسیز	بهم زننده، مخلوط کننده
	بی قرار، بی تصمیم	karıştırmak کارشترماک
karartma	کارارتما	مخلوط کردن، بهم زدن
	خاموشی، عمل سیاه کردن	karlı کارلی
karartmak	کارارتماک	برفی، برف دار، پر برف
	سیاه کردن، خاموش کردن چراغ	kârlı کارلی
karasu	کاراسو	سود دار، نفع دار
	آب مروارید چشم، آب سیاه	karne کارنه
kardeş	کاردهش	کارنامه
	برادر	karniyarık کارنیاریک
karga	کارقا	نوعی خوراک بادمجان که میان آن گوشت و پیاز سرخ کرده می گذارند.
	زاغ، کلاغ	karpuz کارپوز
kargaşa	کارقاشا	هندوانه
	شلوغی، آشوب، شورش	karşı کارشی
karı	کاری	مقابل، روبرو، ضد، مخالف
	خانم، همسر، عیال، زن	karşılamaک کارشی لاماک
karıkoca	کاری کوجا	مقابله کردن، استقبال کردن
	زن و شوهر	karşılaşmak کارشی لاشماک
karıkocalık	کاری کوچالیک	روبرو شدن، بهم برخوردن
	زن و شوهری	karşılık کارشلیک
karın	کارین	عوض، بدل، مقابل، جواب
	شکم، معده، دل	karşılıklı کارشلیکلی
karınca	کارینجا	متقابل، عوض دار، روبرو
	مورچه	karşılıksız کارشلیک سیز
karış	کاریش	بدون عوض، بدون جواب
	وجب	karşıt کارشیت
karışık	کارشیک	ضد، مخالف
	مخلوط، درهم	kartal کارتال
karışıklık	کارشیک لیک	عقاب، لاشخور
	شلوغی، بی نظمی	karton کارتون
karıştırıcı	کارشترنجی	

	مقوا
kartopu	کارتوپو
	گلوله برفی
karyola	کاریولا
	تخت خواب
kasa	کاسا
	صندوق، گاو صندوق
kasaba	کاسابا
	قصبه، شهر کوچک
kasap	کاساپ
	قصاب
kasık	کاسیک
	کشاله ران
kasırğa	کاسیرغا
	گردباد، طوفان
kaş	کاش
	ابرو، نگیب انگشتر
kaşgöz etmek	کاش گؤز اتمک
	چشمک زدن، با چشم و ابرو اشاره کردن
kaşık	کاشیک
	قاشق
kaşımak	کاشماک
	خاریدن، خارش کردن
kaşıntı	کاشنتی
	خارش
kat	کات
	طبقه، دفعه، لایه، برابر
katı	کاتی
	غلیظ، سفت
katil	کاتیل
	قاتل

katiyen	کاتیین
	قطعا، ابدأ، هرگز
katsayı	کات سایی
	ضریب
kauçuk	کاوچوک
	کائوچو
kavga	کاوفا
	دعوا، جدال، نزاع
kavga etmek	کاوفا اتمک
	دعوا کردن
kavram	کاورام
	مفهوم، معنی
kavşak	کاوشاک
	شل، لق
kavun	کاوون
	خریزه
kavurmak	کاوورماک
	سرخ کردن، تف دادن
kavuşmak	کاووشماک
	بهم رسیدن، متصل شدن، پیوستن
kaya	کایا
	تخته سنگ، صخره
kayak	کایاک
	اسکی، بازی اسکی
kayakçı	کایاکچی
	اسکی باز
kaybetmek	کایب اتمک
	گم کردن، از دست دادن، باختن
kaybolmak	کایب آلماک
	ناپدید شدن، گم شدن
kaydetmek	کاید اتمک

	ثبت کردن، یادداشت کردن
kaydırmak	کایدترماک
	لغزاندن، سر دادن
kaydolmak	کاید آلماک
	ثبت نام کردن، نام نویسی کردن
kaygı	کایغی
	نگرانی، اضطراب، غصه
kayımpeder	کایین پدیر
	پدرشوهر، پدرزن
kayın valide	کایین والیده
	مادرزن، مادرشوهر
kayıp	کایپ
	گم شده، مفقود
kaymak	کایماک
	سرشیر، لیز خوردن، سر خوردن
kaynak	کایناک
	منبع، منشاء، محل جوش خوردن
kaynamak	کایناماک
	جوشیدن، جوش آمدن
kaynana	کاینانا
	مادرزن، مادرشوهر
kaynatılmış	کایناتلمیش
	جوشیده شده
kaynatmak	کایناتماک
	جوشانیدن، جوش دادن فلزات
kaza	کازا
	تصادف، سانحه، قضا و قدر
kazık	کازنک
	حیله، تقلب، گول خوردن در معامله
kazıklamak	کازنک لاماک
	گول زدن در معامله، گران فروختن

kazıklanmak	کازنک لانماک
	فرب خوردن در معامله
kazıntı	کازنتی
	خراشیدگی، حفر شدگی
kazmak	کازماک
	حفر کردن، کندن
kebab	کباب
	کباب
keçe	کچه - کئچه
	نمد
keçi	کچی - کئچی
	بز
keder	کدر
	غم، غصه، حزن
kederlenmek	کدرکنمک
	غمگین شدن
kederli	کده رلی
	غمگین، غصه دار
kedersiz	کده رسیز
	بی غم، بی غصه
keci	کدی
	گربه
kefen	کفن
	کفن
kefenlemek	کفن له مک
	کفن کردن
kekelemek	ککلمک
	لکنت زبان داشتن، من من کردن
kekelik	که که لیک
	لکنت زبان
keklik	که کلک

kel	کَل - کهل	کیک	که پچه
kelebek	کچل، طاس، کل که له بک	که پک - کپک	ملاقه
kelepçe	که له پچه	که پک، شوره سر، سبوس	
kemik	دستبند محبوس که میک - گمیک	که راتا	جاکش، دیوت
kemikli	استخوان که میک لی	که ره	کره - که ره
kemiksiz	استخوان دار، با استخوان که میک سبز	که ربه، دفعه	
kendi	بی استخوان کندی	که ریز - کروزیز	کرفس
kendi kendine	خودش، خود کندی کندینه	که ریچ	خشت خام
kendiliğinden	خود به خود، بخودی خود کندیلی غیندن	که روان	کاروان
kendim	فی نفسه، از پیش خود کندیم	که سه	کسه - که سه
kendinden	خودم کندیندن - کندیندهن	که سه	کیسه، جیب، راه میان بر
kenet	از طرف خود، از خود که نت - که نهت	که سه لک - که سه لک	که سه لک - که سه لک
kent	بست فلزی کنت - که نت	که سدر - که ستر	کیسه کشیدن در حمام
kepaze	شهر، قصبه که پازه - که پازه	تیشه نجاری	که سر - که ستر
kepazelik	پرو، بی حیا، بی آبرو، رسوا که پازلیک	کسیجی	که سکی
	رسوایی، بی آبرویی	برنده، قاطع	که سیک
		بریده، قطع شده	که سین
		حتمی، قطعی	که سین لیکه
		به طور قطع	که سکن
		برنده، تیز	که سکن لیک
			که سکن لیک

	تیزی، تندى
kesmek	کھسمک - کھسمک
	بریدن، قطع کردن، ذبح کردن
kesme şeker	کھسمه شکر
	قند حبه
kestane	کھستانه - کھستانه
	شاه بلوط
keşke	کھشکه - کھشکه
	کاش، کاشکی
kez	کز
	مرتبہ، دفعہ، بار
kible	کھبله
	قبله
kıç	کھچ
	کون، ران حیوان
kıkırdak	کھکھرداک
	غضروف
kıl	کھل
	مو، موی
kılavuz	کھلاووز
	راهنما، مرشد، قلاویز
kılıbık	کھلنپک
	مردی که تحت نفوذ زن قرار داشته باشد
kılıç	کھلیچ
	شمشیر
kılık	کھلنک
	قیافه، ریخت
kılı	کھللی
	پرمو، بدن یا اعضای پرمو
kılsız	کھلسئز - کھلسئز
	بی مو، خیلی جوان، نوجوان

kımıldamak	کھمئلداماک
	تکان خوردن، حرکت کردن
kına	کھنا
	حنا
kına gecesi	کھنا گھجھهسی
	شب حناپندان
kınamak	کھنماماک
	سرزنش کردن
kıpkırmızı	کھپ کھرمئزی
	خیلی قرمز، قرمز قرمز
kıpmak	کھپ ماک
	چشمک زدن، مژه به هم زدن
kırbaç	کھرباچ
	شلاق، تازیانه
kırbaçlamak	کھرباچلاماک
	شلاق زدن، تازیانه زدن
kırgın	کھرئین
	دلگیر، دلشکسته، رنجیده خاطر
kırıcı	کھرئجی
	شککنده، خردکننده
kırık	کھرئک
	شکسته
kırılmak	کھرئلماک
	شکستن، دلگیر شدن، رنجیدن
kırışik	کھرئشیک
	چین و چروک صورت
kırışmak	کھرئشماک
	چین و چروک پیدا کردن
kırmak	کھرماک
	خرد کردن، شکستن
kırmızı	کھرمئزی

	رنگ قرمز، سرخ	kışla	کیشلا
kırtasiye	کترتاسی به	kışlak	سربازخانه کیشلاک
kırtasiyeci	نوشت افزار، لوازم التحریر کترتاسی به جی	kışlık	قشلاق کیشلیک
kısa	نوشت افزار فروش کسا		زمستانی، مانند لباس زمستانی، خانه زمستانی
kısaca	کوتاه، مختصر کساجا	kıt	کنت
kısalmak	نسبتاً کوتاه کسالماک	kıtlama	قحط، نایاب، کم کنت لاما
kısaltmak	کوتاه شدن کسالتماک	kıtlık	جای قندپهلو کنت لیک
kısım	کوتاه کردن، مختصر کردن کسیم	kıvanç	قحطی کنوانچ
kısıtlamak	قسمت، پاره، تکه کسیتلاماک	kıvrık	شادی، سرور کئوئرچیک
kısıtlı	محدود کردن کسیت لئ	kıvrırmak	مو فروری، فروری کئوئرماک
kıskaç	محدود شده کس کانچ	kayı	فر زدن مو، پیچیدن کئی بی
kıskaçlık	حسود، بخیل کس کانچ لیک	kayma	ساحل، کنار کیشما
kıskanmak	حسادت کس کانماک	kız	گوشت چرخ کرده کتر
kış	حسادت کردن، مضایقه کردن کش	kızamık	دختر، دوشیزه، باکره کترامیک
kışın	زمستان کشین		سرخ
	موقع زمستان، فصل زمستان	kızartmak	کترارت ماک
kışkırtmak	کشش کترتماک تحریک کردن	kızdırmak	سرخ کردن، برشته کردن کتردئرماک
			گرم کردن، عصبانی کردن، خشمگین کردن

kızgın	کنزقن عصبانی، خشمناک، گرم شده	kim	کیم چه کسی، کی
kızgınlık	کنزقنلک عصبانیت، خشم	kimlik	کیملیک هویت
kızıl	کنزئل سرخ، قرمز	kimse	کیمسه هرکس، هیچ کس، کسی
kızılây	کنزئل آی هلال احمر	kimsecik	کیمسه جیک هیچ کس، هیچ فردی، احدی، فردی
kızılçık	کنزئلجیک زغال اخته	kimsesiz	کیمسه سیز بی کس، تنها
Kızılhaç	کنزئل حاج صلیب سرخ	kimya	کیم یا شیمی
kızkardeş	کنز کاردش خواهر	kimyasal	کیمیاسال شیمیایی
kızmak	کنزماک گرم شدن، عصبانی شدن	kin	کین کین، کینه، عداوت
kibar	کیبار نجیب، باتربیت، آقامنش	kinci	کین جی کینه توز، کینه دار
kibarlık	کیبارلک آقامنشی، بزرگی، نزاکت، نجابت	kir	کیر چرک، کثافت، گرد و خاک
kibrit	کیبریت کیبریت	kira	کیرا کرایه، اجاره
kilit	کیلیت قفل	kiracı	کیراجی مستاجر، کرایه نشین
kilitlemek	کیلیت کمک قفل کردن	kiralamak	کیرالاماک اجاره کردن
kilitli	کیلیتلی قفل شده، بسته	kiralık	کیرالک کرایه ای، اجاره ای
kilo	کیلو کیلو	kiraz	کیراز گیلاس (میوه)
kilo almak	کیلو آلماک		

kireç	کیره چ - کیرج آهک	kocaman	کوجامان عظیم‌الجثه، خیلی بزرگ
kirlenmek	کیرلنمک کثیف شدن، چرک شدن	kocasız	کوجاسنز بی شوهر، بیوه
kirletmek	کیرلتمک کثیف کردن، چرک کردن	koklamak	کوکلاماک بوئیدن، بو کردن
kirli	کیرلی کثیف، چرک	koklaşmak	کوکلاشماک همدیگر را بوئیدن
kirpik	کیرپیک مژه، مژگان	kokmak	کوکماک بو دادن، بو گرفتن
kişi	کیشی شخص، کس، نفر	kokmuş	کوکموش بو گرفته، متعفن
kişilik	کیشیلیک شخصیت، مردانگی	koku	کوکو بو، بوی
kişniş	کیش‌نیش گشنیز	kokulu	کوکولو بودار، معطر
kitap	کیتاپ کتاب، کتاب مقدس آسمانی	kokusuz	کوکوسوز بی بو
kitapçı	کیتاپچی کتاب‌فروش	kol	کول بازو، آستین، شاخه، شعبه
kitle	کیتله توده، انبوه	kolay	کولای آسان
kitlemek	کیتله‌مک قفل کردن، کلید کردن	kolayca	کولای‌جا به سهولت، به آسانی
kitli	کیتلی قفل شده، کلید شده	kolaylık	کولای‌لیک سهولت، آسانی، راحتی
klinik	کلینیک کلینیک	kolera	کولِرا ویا
koca	کوجا شوهر، بزرگ، گنده	kollu	کوللو - کوللو دسته‌دار، آستین‌دار
kocalı	کوجالی		

kolonya	کولونیا	ادکلن	موضوع، مطلب
koltuk	کولتوک	مبل، صندلی راحتی، بغل	مهمان
koma	کوما	اغماء، حالت بیهوشی	پرحرف، حراف
komik	کومیک	خنده دار، مضحک	کونوشماک
komiser	کومیسر - کمیسر	کمیسر، افسر شهربانی، رئیس کلانتری	حرف زدن، صحبت نکردن
komposto	کومپوستو	کمپوت	کونوشتماک
komşu	کومشؤ	همسایه	حرف زدن، صحبت نکردن
komut	کوموت	فرمان، حکم	کونوش تورماک
komutan	کوموتان	فرمانده	به حرف آوردن، حرف کشیدن
konca	کونجا	غنچه	کوتیاک
konser	کونسیر - کنسر	کنسرت	کنیاک
konserve	کونسروه - کنسروه	کنسرو	کوپارماک
konsolos	کنسولوس	کنسول	چیدن، قطع کردن، کندن
konsolosluk	کنسولوسلوک	کنسولگری	کوپارتماک
kontrol	کنترل - کونترول	کنترل، بازرسی	کندن، چیدن، قطع کردن
konu	کونؤ		کوپماک
			قطع شدن، کنده شدن
			کوپوک
			کنده شده، قطع شده
			کورامیرال
			دریاسالار
			کوردون
			نوار، کمر بند، رشمه
			کورگنرال
			سپهبد
			کورکاک
			ترسو
			کورکماک
			ترسیدن، بیم داشتن

korku	کۆرکۆ ترس، بیم، هراس	kovmak	کۆوماک بیرون کردن، خارج کردن
korkulu	کۆرکۆلۆ ترسناک، خطرناک	koymak	کۆیماک گذاردن، گذاشتن
korkusuz	کۆرکۆسۆز بدون ترس، بی باک	koyu	کۆیۆ غلیظ، تند، پررنگ
korkutmak	کۆرکۆتماک ترسانیدن، تهدید کردن	koyun	کۆیۆن گوسفند
korna	کۆرنا بوق اتومبیل	köfte	کۆفته کوفته
koruk	کۆرۆک - کۆرۆک غوره	kök	کۆک ریشه، بن، اساس
koruk suyu	کۆرۆک سویۆ آبغوره	kökçü	کۆکچۆ عطار
koruma	کۆرۆما - کۆزما حراست، حفاظت	köklü	کۆکلۆ ریشه دار، بااساس
korumak	کۆرۆماک حفاظت کردن، حراست کردن	köksüz	کۆکسۆز بی ریشه، بی پایه
koruyucu	کۆرۆیۆجۆ محافظ	köle	کۆله برده، غلام
koskoca	کۆسکۆجا گنده، بزرگ	kölelik	کۆله لیک بردگی، بندگی
kosmetik	کۆسمتیک لوازم آرایش، مواد معطر نرم کننده پوست	kömür	کۆمۆر زغال
koşmak	کۆشماک دویدن، شتافتن	kömürcü	کۆمۆرچۆ زغال فروش
koşturmak	کۆشتۆرماک دوانیدن، دواندن	köpek	کۆپک سگ
koşul	کۆشۆل شرط	köprü	کۆپرۆ پل
kova	کۆوا		

köpük	کوپوک کف، کف صابون و غیره
köpüklenmek	کوپوک‌لنمک کف کردن
kör	کور کور، نابینا
körfez	کورفئز خلیج
köse	کوسه کوسه
köşe	کوشه گوشه، زاویه
köşeli	کوشه‌لی گوشه‌دار
köşk	کوشک قصر، ویلا
kötü	کوتو بد، زشت، قبیح
kötülük	کوتولوک بدی، خیانت، بدجنس
kötümser	کوتومسر بدبین
köy	کوی ده، دهکده، دهستان
köylü	کویلو دهاتی، روستایی
kral	کرال شاه، سلطان
kraliçe	کraliçe ملکه
kravat	کراوات

kredi	کردی - کردی وام، اعتبار بانکی
krem	کرم - کرم کرم
kriko	کریکو جک اتومبیل
kristal	کریستال بلور، کریستال
kriter	کریتر - کریتر معیار، مقیاس
kritik	کریتیک بحرانی، خطرناک
kriz	کریز بحران
kuaför	کوافور آرایشگاه زنانه
kubbe	کوبه قبه، گنبد
kucak	کوجاک آغوش، بغل
kucaklamak	کوجاک‌لاماک بغل کردن، در آغوش کشیدن
kucaklaşmak	کوجاک‌لاشماک همدیگر را بغل کردن
kuduz	کودوز هار، هاری، حیوان هار
kuku	کوکو فاخته، مرغ حق
kul	کول برده، بنده، غلام

kulak	کولاک	گوش	قمار
kulak asmak	کولاک آسماک	گوش دادن، گوش کردن	اصول، قاعده
kulaklık	کولاک لیک	گوشی، آلت گوشی	قربان، قربانی
kule	کوله	برج، برج نگهداری	کُوربان بایرامی
kullanılmış	کولانلمیش	کار کرده، مستعمل، کهنه	عید قربان
kullanış	کولانیش	طرز کار کردن، طرز استعمال	کُوربان لیک
kullanmak	کولانماک	به کار گرفتن، استفاده کردن	گوسفند یا گوشت قربانی
kulp	کولپ	دسته، گیره	کُورقو
kulplu	کولپلو	دسته دار	خیال، وهم
kulpsuz	کولپسوز	بی دسته	کُورناز
kulunç	کولونچ	قولنج	ناقلا، شیطان، زرنگ
kulübe	کولوبه	کلبه	کُورناز لیک
kulüp	کولوپ	کلوب	شیطنت، مرد رندی
kum	کوم	ماسه، شن	kurs
kumandan	کوماندان	فرمانده	کورس، دوره تحصیلی، ترم
kumar	کومار		kurşun
			گلوله، سرب
			kurşuna dizmek
			کُورشونا دیزمک
			تیرباران کردن
			kurşun kalem
			کُورشون کالم
			مدادسیاه، مداد
			kurt
			کُورت
			گرگ، کرم، حشره
			kurtarmak
			کُورتارماک
			نجات دادن، رهانیدن
			kurtlu
			کُورتلو
			کرم دار
			kurtulmak
			کُورتولماک
			خلاص شدن، نجات یافتن

kurtuluş	کورتولوش	مبارک، خوش یمن، باشگون
kuru	آزادی، نجات، خلاصی کوررُ خشک	kutlu olsun کوتلو اولسون مبارک باشد
kurulamak	کورولاماک خشک کردن	kutsal کوت سال مقدس
kurulanmak	کورولانماک خشک شدن، خود را خشک کردن	kutu کوتو قوطی، جعبه
Kurumak	کوروماک خشک شدن	kuvaför کُوافُور آرایشگاه زنانه
kuruş	کوروش قروش (یک صدم لیره)	kuvvet کُوروت - کُوروت قدرت، زور
kurut	کوروت کشک	kuvvetli کُوروتلی - کُوروتلی پرزور، پر قدرت
kusmak	کوسماک قی کردن، استفراغ کردن	kuvvetsiz کُوروتسیز - کُوروتسیز ضعیف، بی قدرت
kusur	کوسور نقصیر، گناه	kuyruk کُوروک دم، دنبه، صنف
kusurlu	کوسورلو مقصر، گناهکار	kuyu کُویو چاه
kusursuz	کوسورسوز بی نقصیر، بی گناه	kuyucu کُویوجو چاه کن
kuş	کوش پرنده	kuzen کُوزن - کُوزن پسرعمو، پسر دایی
kuşbaşı	کوش باشی گوشت تکه تکه شده	kuzey کُوزی - کُوزی شمال
kuşku	کوشکو شبهه، حالت وهم و نگرانی	kuzin کُوزین دخترعمو، دخترخاله
kutlamak	کوتلاماک تبریک گفتن، مبارک باد گفتن	kuzu کوزو بره
kutlu	کوتلو	kuyumcu کُویومجو زرگر، جواهر فروش

kuyumculuk	کویومجولوک	خم، خمره
	زرگری، جواهر فروش	küpe
küçük	کوچوک	کوپه
	کوچک، ریز، بچه	kürek
küçümsemek	کوچومسمک	کورهک - کوزک
	کوچک شمردن، حقیر شمردن، سهل گرفتن	kürk
küçülmek	کوچولمک	کورک
	کوچک شدن	kürt
küf	کوف	کورت
	کپک	kürtçe
küfretmek	کوفر اتمک - کوفر اتمک	کورت چه
	کفر گفتن، فحش دادن	küs
küfür	کوفور	کوس
	دشنام، ناسزا	küsmek
kükürt	کوکورت	کوس مک
	گوگرد	küstah
kül	کول	کوس تاح - کوستاح
	خاکستر	بی تربیت
külçe	کولچه	kütüphane
	شمش	کوتوپخانه
küllük	کولوک	کتابخانه
	زیرسیگاری	küvet
külot	کولوت	کووت - کووت
	شورت، تنکه، زیرشلواری کوتاه	وان حمام
kültür	کولتور	
	فرهنگ	
kültürlü	کولتورلو	
	با فرهنگ، متمدن، روشن فکر	
kültürsüz	کولتورسوز	
	بی فرهنگ، بی معلومات	
küp	کوپ	

L

L	ل
	ل - ل ، پانزدهمین حرف الفبای ترکی
lacivert	لاجیورت
	لاجورد - لاجوردی - آبی پررنگ
laf	لاف
	حرف - سخن
lafa tutmak	لافا توتماک
	به حرف گرفتن
lahana	لامانا
	کلم
lal	لال
	لال
lamba	لامبا
	لامپا - لامپ رادیو - چراغ اتومبیل
lânet	لانت
	لعنت
lânetleme	لانتمه
	لعنت کردن
lastik	لاستیک
	لاستیک - لاستیک اتومبیل و غیره
lavabo	لاوابو
	دستشویی
layik	لاییک
	لاییک - عدم مداخله دین در اداره کشور
leblebi	لبلیبی - لبلیبی

	نخودچی
leblebici	لبلیبچی
	نخودچی فروش
leğen	لین
	لگن
Lehistan	لهستان
	لهستان
Lehli	لهلی
	لهستانی
leke	لکه
	لکه
lekelemek	لکه لکمک
	لکه دار کردن
lekelenmek	لکه لکنمک
	لکه دار شدن - بی آبرو شدن
lekeli	لکه لی
	لکه دار - بی آبرو
lekesiz	لکه سیز
	بدون لکه - تمیز - پاکیزه - شرافتمند
leva	لوا
	لوا، واحد پول بلغارستان
levent	لونت
	جوان قشنگ، خوش قواره
leylek	لی لک
	لک لک
leziz	لذیذ
	لذیذ، خوشمزه، خوش طعم
lezzetli	لذتلی
	لذیذ، خوشمزه، گوارا
Libya	لیبی

	لیبی	منطقی
lider	لیدر	لوژمان
	رهبر، پیشوا	خانه‌های سازمانی
likör	لیکۆر	lokanta
	لیکور - شربت میوه الکلی دار	رستوران، غذاخوری
liman	لیمان	lokum
	بندر	لوکۆم
limon	لیمون	Londra
	لیمو	لوئندرا
limonata	لیموناتا	
	شربت آبلیمو	لندن
limonlu	لیمونلو	lütfen
	لیمودار، دارای مزه لیمو	لوطفن - لوطفن
limon tozu	لیمون توؤزؤ	لطفاً
	جوهر لیمو، زاج	لüzum
lira	لیرا	لوؤزؤم
	لیره، واحد پولی ترکیه	ضرورت، لزوم
liret	لیرت	lüzumlu
	لیره، واحد پولی ایتالیا	لوؤزؤملؤ
lisan	لیسان	ضروری، واجب
	زبان	lüzumsuz
lise	لیسه	لوؤزؤمسؤز
	دبیرستان	غیر ضروری
liste	لیسته	
	لیست، سیاهه	
litre	لیتره	
	لیتر	
lodos	لوؤدؤس	
	باد جنوب، بادی که باران می‌آورد	
lojik	لوژیک	

M

M, m

م

م، شانزدهمین حرف الفبای ترکی

maaş

مآش

حقوق، دستمزد، ماهیانه

Macar

ماجار

مجار، مجاری

Macarca

ماجارچا

زبان مجاری

Macaristan

ماجارستان

مجارستان

macera

ماجرا

ماجرا، سرگذشت

maç

ماچ

مسابقه

madalya

مادالیا

مدال، نشان

maddi

مادی

مادی

madem

مادم

مادام، تا زمانی که، وقتی که

maden

مادن

معدن، دکان

maden suyu

مادن سوویو

آب معدنی

magazin

ماتازین

مجله

mağara

ماغارا

غار

mağaza

ماغازا

مغازه، دکان

mağlup

ماغلوب

مغلوب، شکست خورده

mahalle

ماحاله

محلّه، کوی

mahcup

ماحجوب

کم‌رو، باحیا

mahfaza

ماحفاظا

محفظه

mahkeme

ماحکمه

محکمه، دادگاه

mahküm

ماحکوم

محکوم

mahpus

ماحپوس

محبوس، زندانی

mahpushane

ماحپوش‌خانه

زندان

mahrum

ماحرورم

محرورم، بی‌بهره

mahsus

ماحصوص

مخصوص، خاص

mahvetmek

ماحو اتمک

محو کردن، از بین بردن

mahvolmak

ماحو اولماک

محو شدن، از بین رفتن

mahzun

ماحزون

غمگین، غصه‌دار

mahzur

ماحزور

ناروا، ممنوع، مانع

makam	ماکام مقام، پست اداری	mandalina	ماندالینا کشو، گیوه رخت
makara	ماکارا قرقره	manevra	مانورا نارنگی
makarna	ماکارنا ماکرونی	mangal	مانقال مانور
makas	ماکاس قیچی	manken	مانکن منقل
makbul	ماکیبول مورد قبول، مورد پسند	manometre	مانومتره مانکن
makbuz	ماکیبوز قبض، رسید	mantar	مانتار فشارسنج
makul	ماکول معقول، منطقی	mantık	مانطک قارچ، چوپنبه
makyaj	ماکیاز آرایش	manto	مانتو منطق
maliye	مالیه اداره دارایی	manyak	مانیاک مانتو، پالتوی زنانه
maliyet	مالیت قیمت تمام شده	manzara	مانزارا دیوانه، خل
malum	مالوم معلوم، آشکار	manzaralı	مانزارالین منظره، چشم انداز
mana	مانا معنی	manzarasız	مانزاراسنز خوش منظره
manalı	مانالین معنی دار، حرف تودار	marangoz	مارانگوز بدمنظره، بدون منظره
manasız	ماناسنز بی معنی، بی مورد، پوچ	margarin	مارگارین نجار
manav	ماناو میوه فروش	marifet	ماریفیت مارگارین، روغن نباتی، کره مصنوعی
mandal	ماندال		معرفت، هنر

marka	مارکا	ماشاله	
markalı	علامت، نشان مارکاللی	maşrapa	ماشرابا
markasız	علامت دار، نشان دار مارکاسئز	matbaa	ماتباآ
marul	بی مارک، بدون علامت مارول	matem	ماتم
masa	کاهو ماسا	matematik	ماتمانیک
masaj	میز ماساژ	matkap	ماتکاپ
masal	ماساز، مالش ماسال	mavi	مته، مته آهنی ماوی
masa örtüsü	حکایت، قصه ماسا اورتوسو	maydanoz	آبی مایدانوز
mask	رومیزی ماسک	mayın	جعفری ماین
maskara	ماسک ماسکارا	mayınlamak	مین ماینلاماک
maskeli	مسخره، سرگرم کننده ماسکلی	maymun	مین گذاری کردن مایمون
masmavi	ماسک دار ماس ماری	mayo	میمون مایو
masraf	آبی آبی، کاملاً آبی مصرف	mazi	مایو مازی
masraflı	مصرف، خرج، هزینه مصرفلی	mazlum	ماضی، زمان گذشته ماظلوم
masum	پرخرج، پرهزینه، پرمصرف ماسوم	mazot	مظلوم، ستم دیده مازوت
maşallah	معصوم، بی گناه ماشالاح	mecbur	مازوت، نفت سیاه مجبور
			مجبور، ناگزیر

meclis	مجلس مجلس، پارلمان	meraklı	نگران شدن، علاقمند شدن مراکلی
medeniyet	مدنییت مدنییت، متمدن بودن	mercimek	علاقمند، کنجکاو، دلواپس مرجیمک
meğer	مغیر مگر، گویا، گو این که	merdiven	مرجیمک عدس
mektup	مکتوب نامه، کاغذ	merheba	مردیون نزدبان، پلکان
mektuplaşmak	مکتوبلاشماک مکتوبه، نامه نگاری	merhaba	مرحبا سلام
melek	ملک ملائکه، فرشته	merhamet	مرحامت رحم، شفقت
meme	مهمه پستان، پستانک	merkez	مرکز مرکز، وسط، میانه
memeli	مه‌مه‌لی پستاندار	mermi	مرمی گلوله، تیر
memleket	مملکت مملکت، کشور	Mersin	مرسین بندری است در جنوب ترکیه
memnun	ممنون ممنون، متشکر	mert	مرت جوانمرد، شجاع
memnuniyet	ممنونیت ممنونیت، خوش وقتی، خوشحالی	mesafe	مسافه مسافت، فاصله، دوری
memur	تمور کارمند	mesai	مسایی کار، زمان کار، اضافه کار
mendil	مندیل دستمال	mesaj	مساژ پیغام، خبر
menekşe	منکشه گل بنفشه	mesela	مثلاً مثلاً
merak	مراک نگرانی، دلواپسی، علاقه	meslek	مسلک شغل، حرفه، کار
meraklanmak	مراکلانماک مراکلانماک	meslektaş	مسلک‌تاش هم‌شغل، هم حرفه، همکار

meşgul	مشغول مشغول، اشغال شده
meşgul etmek	مشغول اتمک معطل کردن، وقت کسی را گرفتن
meşin	مشین چرم
meşrubat	مشروبات نوشیدنی‌های بدون الکل
meth	متح تعریف، تمجید
methetmek	متح اتمک تعریف کردن، تمجید کردن
metot	متوت روش، طرز، متد
metre	متره متر
metrekare	متره کاره مترمربع
metres	مترس زن یا رفیق نامشروع یک مرد
mevki	موکی مقام، منصب، موقعیت
mevkili	موکیلی صاحب مقام
mevlâ	مولا مولا، سرور، آقا
mevlit	مولیت ولادت حضرت محمد
mevsim	موسیم موسم، فصل
mevsimlik	موسیم‌لیک موسیم‌لیک

	لباس یا هر چیز مخصوص یک فصل
meydan	میدان میدان، فضای باز وسیع
meydan vermek	میدان ورمک امکان دادن، فرصت دادن
meyva	میوا میوه
meyvalı	میوالی میوه‌دار
mezar	مزار مزار، قبر، گورستان
mezarlık	مزارلئک قبرستان، گورستان
mezbaha	مذباها کشتارگاه، صلاح‌خانه
mezhep	مذهب مذهب
mezun	مزون فارغ‌التحصیل
mezuniyet	مزونیت فارغ‌التحصیلی
mıntıka	منتئکا منطقه، ناحیه
mısır	مئسئر ذرت، بلال
Mısır	منصئر کشور مصر
Mısırlı	مئصئرلئ مصری، اهل مصر
mışıl mışıl	مئشئل مئشئل حالت راحت و آرام خواب

mızık	مئزئکا	
mızrak	مئزرک	دسته موزیک، سازدهنی
mide	میده	نیزه
mikrop	میکروپ	معدہ
miktar	میکتار	میکروب، شخص مضر و بدجنس
millet	میلئت	مقدار
milletvekili	میلئت وکیللی	ملت، طایفه
milli	میللی	نماینده مجلس شورای ملی
millileştirmek	میللی لشتیرمک	ملی
milliyetçi	میللیئتچی	ملی کردن
milyoner	میلینونر	ملیت پرست
mimar	میمار	میلینونر
mimarlık	میمارلئک	معمار
minare	میناره	معماری
minder	میندر	مناره
mineral	مینرال	پشتی، مخده

minibüs	مینیبوس	مواد معدنی
minicik	مینیک	مینیبوس
minimum	مینیموم	کوچولو، خیلی کوچک
minnet	مینئت	حد اقل
miras	میراث	منت
mirasçı	میراثچی	میراث، ارثیه
misafir	میسافیر	وارث
misafirperver	میسافیرپرور	مهمان
misilleme	میشلمه	مهمان نواز
mizah	میزاح	قصاص، مقابله به مثل
mizahçı	میزاحچی	شوخی
mobilya	موبیلیا	آدم شوخ طبع، فکاهی نویس
mobilyah	موبیلیالئ	مبل، میز و صندلی
moda	مودا	خانه مبله، مبلمان
model	مؤدل	مد
		مدل، الگو، طرح

modern	مُودرن	مدرن، جدید	muhtar	مُوحْتار	ریش سفید محله، کدخدا
moğol	مُوغُول	مغول	mukaddes	مُوكَاْدَس	مقدس
mola	مُولا	فاصله، تنفس	mukallit	مُوكَاْلِيْت	تقلید کننده
montaj	مُوتَاْج	مونتاز، به هم وصل کردن قطعات	mukavele	مُوكَاْوَلَه	قرارداد، کتترات
mor	مُور	کیود، بنفش	mum	مُوم	شمع
moral	مُورَال	روحیه، خُلق	muntazam	مُوتَاْزَاْم	بانظم و ترتیب، منظم
morarmak	مُورَاْرْمَاْك	کیود شدن، بنفش شدن	murat	مُورَات	مراد، آرزو، کام
morg	مُورْگ	سردخانه بیمارستان جهت نگهداری موقت مردگان	murdar	مُورْدَاْر	مردار، نجس
mucize	مُوجِيْزَه	معجزه	musahip	مُوصَاْحِيْپ	هم صحبت، دوست
muhabbet	مُوحَاْبَت	محبت	musakka	مُوسَاْكَا	مسمای بادمجان با گوشت
muhakkak	مُوحَاْكَاْك	محقق، بدون شک	musiki	مُوسِيْكِي	موسیقی
muhalefet	مُوحَاْلَفَت	مخالفت، ضدیت	muska	مُوسْكََا	دعا، دعایی که به سینه و بازو می بندند
muharrem	مُوحَاْرَم	محرم (ماه اول تقویم قمری)	musluk	مُوسْلُوْك	شیر آب
muhbir	مُوحْبِيْر	خبر دهنده، مخبر	muşmula	مُوشْمُوْلَا	ازگیل
muhtaç	مُوحْتَاْج	محتاج، نیازمند	mutbak	مُوتْبَاْك	آشپزخانه
			mutlaka	مُوتْلَاْكَا	

	حتماً، مطلقاً
mutlu	موتلو خوشبخت، خوشوقت
mutluluk	موتلولوک خوشبختی، سعادت
mutsuz	موتسوز بدبخت، کسی که خوشبخت نیست
mutsuzluk	موتسوزلوک بدبختی، بدشانس
muz	موز
mücevher	موجوهر جواهر آلات، گوهر
müdür	مودور مدیر، اداره کننده
müebbet	موتآبت ابدی، دائمی
müezzin	موتآدین موذن، اذان دهنده
müfettiş	موتفتیش بازرس، تفتیش کننده
müjde	موزده مژده، بشارت
mükemmel	موکمل کامل، تمام و کمال
mülteci	مولتجی پناهنده، پناه برنده
mümkün	مومکون ممکن
münasebet	موناسبت مناسبت، رابطه، بستگی

münasebetli	موناسبتلی شایسته، بجا، متناسب
münasip	موناسیب مناسب، بجا، مناسب
mürtebat	مورتبات خدمه ها و نفرات یک هواپیما یا کشتی
mürteci	مورتجی کهنه پرست، مرتجع
müsaade	موسآده اجازه، اذن
müsaade edermisiniz	موسآده ادرمیسینیز اجازه می دهید، اجازه بده
müsait	موسایت مساعد، موافق
müslüman	موسلومان مسلمان
müşteri	موشتری مشتری، خریدار
müteahhit	موتآهیت مقاطعه کار، کنتراچی
mütercim	موترجیم مترجم
müthiş	موتحیش وحشتناک، دهشت آور
müze	موزه موزه
müzik	موزیک موزیک، موسیقی
müzikal	موزیکال موزیکال، همراه با موسیقی

N

N, n	ن
nabız	ن، ن، هفدهمین حرف الفبای ترکیه نابض
nadir	نابض نادیر
nafaka	نادر، کمیاب نافاکا
nağme	مخارج زندگی، معاش ناغمه
nahoş	نغمه، آواز ناخوش
nakış	نامطلوب، ناپسند ناکش
nakit	نقش، نقش روی پارچه ناکیت
nakliyat	نقد، پول نقد ناکلییات
nakliye	حمل و نقل، نقل و انتقال ناکلییه
nalbur	نقلیه، وسیله نقلیه نالبور
namaz	فروشنده آهن آلات از قبیل مسیخ، لولا، قفل، پیچ و مهره ناماز
namaz kılmak	نماز ناماز کتلماک
	نماز خواندن

namazlık	نامازلیک جانمازی، سجاده
namazsız	نامازسئز بی نماز
namert	نامرت نامرد، ناجوانمرد
namlı	ناملی نامدار، مشهور
namus	ناموس ناموس، شرف
namuslu	ناموسلو باناموس، باشرف
namussuz	ناموسسوز بی ناموس، بی شرف
nane	نانه نعناع
nankör	نان کور نمک نشناس
nar	نار انار
nâr	نار آتش، جهنم
nara	نارا نعره، فریاد
nargile	نارگیله غلیان، قلیان
narın	نارین ریز، نازک
nasıl	ناستیل چطور، چگونه
nasılsa	ناستلسا

هر چه باشد، به هر تقدیر	nefret	نفرت
nasır ناسر		تفر، انزجار
زگیل، میخچه انگشتان دست و پا	negativ	نگاتیو
nasırlı ناسرلر		منفی
میخچه‌دار	nehir	نهر
nasihat ناصیحات		رودخانه بزرگ
نصیحت، اندرز، پند	nekadar	نه‌کادار
nasip ناصیب		چقدر، چه مقدار
نصیب، قسمت	nem	نم
naylon نایلون		نم، رطوبت
نایلون	nemlenmek	نم‌نمک
naz ناز		مرطوب شدن، نمناک شدن
ناز، عشوه	nemli	نم‌لی
nazikâne نازیکانه		نم‌دار، مرطوب
مودبانه، باظرافت	neni	ننی - نه‌نی
nazlanmak نازلانماک		لالایی
ناز کردن	nerde- nerede	نرده - نرده
nazlı نازلر		کجا، کجاست
نازدار، بی‌میل	nerden- nereden	نردن - نردن
ne نه		از کجا
چه، چی، چه چیز	nereye	نره‌یه
neden ندن - نهدن		به کجا
چرا، برای چه، سبب، علت	nerede	نرده
nedense ندنسه		کجاست
بی‌خود و بی‌جهت، به دلیل نامعلوم	nereden	نردن
nefes نفس		از کجا
نفس	nereli	نره‌لی
nefes almak نفس‌آلماک		اهل کجا، کجایی
نفس کشیدن	neresi	نره‌سی
nefis نفیس		کجایش
مطلوب، بسیار خوب، عالی	nereye	نره‌یه

	به کجا
nesil	نسیل
	نسل، دودمان
neşe	نشه
	نشئه، خوشحالی
Neşelendirmek	نشه لندیرمک
	شاد کردن، خوشحال کردن
neşelenmek	نشه لنمک
	خوشحال شدن، شاد کردن
neşeli	نشه لی
	بانشاط
neşesiz	نشه سیز
	بی نشاط، غمگین
net	نت
	خالص، صاف
nevi	نوی
	نوع، طور، جور
nevruz	نوروز
	نوروز، عید نوروز
nezir	نذیر
	نذر
nezle	نزله
	نزله، سرماخوردگی
nezle olmak	نزله اولماک
	نزله شدن، سرماخوردن
nice	نیچه
	چطور، چگونه
necel	نیچل
	کمیت، مقداری
niçin	نیچین
	برای چه، چرا

nikâh	نیکاح
	نکاح، عقد ازدواج
nikâh kıymak	نیکاح کتیماک
	نکاح خواندن، عقد کردن
nikâhlı	نیکاحلی
	زن یا شوهر عقد شده، مشروع
nikâhsız	نیکاحسز
	بدون نکاح، زن یا شوهر غیرمشروع
nikâhlamak	نیکاحلاماک
	نکاح کردن، به نکاح درآوردن
nikâhlanmak	نیکاحلانماک
	عقد شدن، نکاح شدن
nimet	نیمت
	نعمت
nine	نینه
	مادربزرگ، پیرزن
nişan	نیشان
	علامت، نشانه
nişanlamak	نیشانلاماک
	نامزد کردن
nişanlanmak	نیشانلانماک
	نامزد شدن
nişanlı	نیشانلی
	نامزد شده
nitekim	نیته کیم
	چنانچه، همان طوری که
nitelik	نیته لیک
	چگونگی
niyet	نیت
	قصد، نیت
nizamlı	نیزاملی

	منظم، بانظم
nizamsız	نیزامسنز
	بی نظم، غیر منظم
Noel baba	نوال بابا
	بابانوال
nohut	نوحوت
	نخود
noksan	نوکسان
	کمبود، کم و کسر
nokta	نوکتا
	نقطه، محل، جا
normal	نورمال
	معمولی، طبیعی، عادی
Norveç	نوروج
	نروژ
Norveççe	نوروجچه
	زبان نروژی، به زبان نروژی
Norveçli	نوروجلی
	اهل نروژ، نروژی
not	نوت
	یادداشت، نمره ای که معلم به شاگرد می دهد
not almak	نوت آلماک
	نمره گرفتن از معلم
noter	نوتر
	دفتر اسناد رسمی، دفتر ثبت اسناد، محضر
noterlik	نوترلیک
	دفترخانه اسناد رسمی
not tutmak	نوت توتماک
	یادداشت کردن
nöbet	نوبت
	نوبت، نوبه، کشیک

nöbetçi	نوبتچی
	نگهبان، کسی که کشیک می دهد
nöbetçilik	نوبتچیلیک
	نگهبانی، کشیک دادن
nöbetleşe	نوبت لسه
	به نوبت کاری را انجام دادن
numara	نومارا
	نمره، شماره، حقه بازی
numaracı	نوماراجی
	حقه باز، شارلاتان
numune	نومونه
	نمونه
nutuk	نوتوک
	نطق، سخنرانی
nüfus	نوفوس
	نفوس، جمعیت، مردم
nüfus cüzdanı	نوفوس جوزدانئ
	شناسنامه
nüfus kağıdı	نوفوس کاغدی
	ورقه هویت
nüfus sayımı	نوفوس سایمی
	سرشماری
nükte	نوکته
	لطیفه، مزاح
nükteci	نوکتهچی
	لطیفه گو، مزاح گو، بذله گو

O

O	او - و
ocak	هیجدهمین حرف الفبای ترکی اوجاک
oda	اجاق، کوره اودا
odacı	اتاق اوداجی
odun	پیشخدمت اداره اودون
oduncu	هیزم، کنده اودونچو
of	هیزم شکن، هیزم فروش اوف
oflamak	اوف، آه اوفلاماک
oğalamak	آه و اوف کردن اوغالاماک
oğlan	مالیدن، سائیدن، مشت و مال کردن اوغلان
oğlancı	پسر، پسرچه، بچه بریش اوغلانیچی
oğmak	بچه باز اوغماک
oğul	مالیدن، سائیدن، مالش دادن اوغول
oğuşturmak	فرزند، پسر اوغوشتورماک

oh	مالش دادن، به هم مالیدن اوح
ok	به به، چقدر خوب (هنگام تائید موردی گفته می شود) اوک
okçu	تیر (کمان) اوکچو
okşamak	تیرانداز، تیرساز اوکشاماک
okul	نوازش کردن، ناز کردن، شبیه بودن اوکول
okulöncesi	مدرسه، دبستان و دبیرستان اوکولونجیسی
okuma	آمادگی، دوره قبل از دبستان اوکوما
okumayazma	خواندن، سواد اوکومایازما
okumak	سواد خواندن و نوشتن اوکوماک
okumuş	درس خواندن، خواندن اوکوموش
okuyucu	تحصیل کرده، باسواد اوکویوچو
ol	خواننده، آوازخوان اول
olabilir	شو، بشو اولیبیلیر
olacak	می تواند باشد، ممکن است اولاچاک
olağan	ممکن، امکان پذیر، خواهد شد اولاغان

	قابل انجام، معمولی، عادی
olağandışı	اولاغان دنشی
	خارق العاده
olağanüstü	اولاغان اوستو
	فوق العاده
olamaz	اولاماز
	غیر ممکن است، امکان ناپذیر
olanak	اولاناک
	ممکن، امکان
olanaklı	اولاناکلی
	ممکن، امکان پذیر
olanaksız	اولاناکسئز
	غیر ممکن، ناممکن
olası	اولاسی
	محتمل
olay	اولای
	واقعه، حادثه
oldukça	اولدوکچا
	تاحدامکان، بقدر کافی
olgun	اولقون
	رسیده، پخته، کمال
olgunlaşmak	اولقونلاشماک
	کامل شدن، تکمیل شدن
olgunluk	اولقونلوک
	رسیدگی، پختگی، کمال
olmadık	اولمادئک
	کار غیر ممکن
olmak	اولمک
	شدن، بودن، موجود بودن
olmamış	اولمامئش
	نشده، نارس

olmayacak	اولمایاجاک
	نخواهد شد، غیر ممکن، نشدنی
olmaz	اولماز
	نمی شود، نشدنی
olmuş	اولموش
	انجام شده، پخته شده
olsun	اولسون
	باشد، عیبی ندارد
olumlu	اولوملو
	مثبت، شدنی
olumsal	اولومسال
	ممکن
olumsuz	اولومسوز
	منفی، نشدنی
olur	اولور
	می شود، ممکن است، باشد
oluş	اولوش
	تشکیل، تکون، طرز موجود شدن
oluşmak	اولوشماک
	تشکیل شدن، تشکیل یافتن
oluşturmak	اولوشتورماک
	تشکیل دادن، ایجاد کردن
omur	اومور
	مهره های ستون فقرات، استخوان
omurga	اومورقا
	ستون فقرات
omurlilik	اومورایلئک
	مغز حرام، نخاع شوکی
omuz	اوموز
	شانه، دوش
ona	اونئا

	به او	onurlanmak	اوتورلانماک	مفتخر شدن، آبرو پیدا کردن
onarım	اوتارئم	onursal	اوتورسال	افتخاری
onarmak	اوتارماک	onursuz	اوتورسوز	بی آبرو، بی حیثیت
onaylamak	اوتایلاماک	ora	اورا	آنجا
	تصویب کردن، تأیید کردن، موافقت	oramiral	اوراامیرال	دریابد
onaylı	اوتایلی	oran	اوران	نسبت، تناسب
onaysız	اوتایسیز	ordu	اوردو	ارتش، لشکر، قشون
onbaşı	اونباشی	ordu evi	اوردو اوی	باشگاه افسران
	سر جوخه	organ	اورقان	عضو، (اعضاء بدن)
onca	اونجا	organizma	اورگانیزما	تشکیلات، سازمان
onda	اوندا	orgeneral	اورگنرال	ارتشبد
ondan	اوندان	orijinal	اوریزینال	اصلی، اصل، نسخه اصلی
	نزد او، پیش او	orman	اورمان	جنگل، بیشه
onlar	اونلار	ormancı	اورمانچی	جنگلبان
onsuz	اوتسوز	ormancılık	اورمانچیلک	جنگلبانی
onu	اونو	ormanlık	اورمانلیک	
onun	اونون			
onur	اونور			
onurlandırmak	اوتورلاندیرماک			
	مفتخر کردن، آبرو دادن			

orospu	محل جنگل، جای جنگلی اُورُوسپُ	oruç tutmak	اُورُوج توتماک روزه گرفتن
orta	فاحشه، روسپی اُورتا	oruç yemek	اُورُوج یماک روزه خوردن، روزه نگرفتن
ortaçağ	وسط، میانه، مابین اُورتاچاغ	ot	اُوت علف، سبزه، آتش
ortadoğu	قرون وسطی (۱۴۵۳ - ۳۹۵ میلادی) اُورتادوْغُ	otarmak	اُوتارماک چرانیدن، چراندن
ortak	خاورمیانه اُورتاک	otçul	اُوتچول حلقخور، حیوانات حلقخور
ortaklaşa	شریک اُورتاکلاشا	otel	اُوتل هتل، مهمانخانه
ortaklık	اشتراک، دسته جمعی اُورتاکلیک	otelci	اُوتلجی مهمانخانهچی، صاحب هتل
ortalama	شراکت اُورتالاما	otelcilik	اُوتلجیلیک هتلداری
ortalık	میانگین، به طور متوسط اُورتالیک	otlak	اُوتلاک چراگاه، مرتع
ortam	گیرودار، محیط، دربین اُورتام	otlamak	اُوتلاماک چریدن، مفتخوری کردن
ortaokul	وضعیت، موقعیت اُورتااوکول	otluk	اُوتلوک چمنزار، سبزهزار
oruç	مدرسه متوسطه (راهنمای) اُورُوج	oto	اُوتو اتومبیل، ماشین
oruç açmak	روزه اُورُوج آچماک	otobüs	اُوتوبوس اتوبوس
oruç bozmak	افطار کردن، باز کردن روزه اُورُوج بوژماک	otopark	اُوتوپارک محل پارک اتومبیل
oruçlu	روزه شکستن، روزه باطل کردن اُورُوجلُ	oturacak	اُوتوراجاک جای نشستن، نشیمنگاه
	روزه‌دار	oturmak	اُوتورماک نشستن

	نشستن، ساکن شدن، جا افتادن
oturmuş	اوتورموش
	مستقر شده، جا افتاده
oturtmak	اوتورتماک
	نشانیدن، نشانیدن
oturuş	اوتوروش
	طرز نشستن
ova	اوا
	جلگه، دشت
oval	اوال
	بیضی، تخم مرغی شکل
ovalamak	اوالاماک
	بین دو دست مالیدن، مشت و مال کردن
ovmak	اوماک
	مالیدن، مالش دادن، سائیدن
ovuşturmak	اووشتورماک
	دو چیز را به هم مالیدن
oy	اوی
	رای، فکر
oyalamak	اویالاماک
	سر دواندن، معطل کردن
oydurmak	اویدورماک
	حک کردن یا کنده کاری کردن به وسیله دیگری
oyma	اویما
	کنده کاری، منبت کاری
oymacı	اویماجی
	استاد کنده کاری یا منبت کاری
oymak	اویماک
	کندن، حک کردن
oymalı	اویمالی

	هر چیزی که روی آن کنده کاری شده باشد
oynak	اویناک
	لق، متحرک، شل، سبک و جلف در مورد زنها و دخترها
oynamak	اویناماک
	بازی کردن، رقصيدن، تکان خوردن، دست کاری کردن چیزی
oynanmak	اوینانماک
	به بازی گرفته شده، ریشخند شدن
oynaş	اویناش
	مترس، رفیق نامشروع زن یا مرد
oynatmak	اویناتماک
	به بازی گرفتن، سر دواندن، بازی دادن
oysa	اویسا
	در صورتی که، با وجودی که
oyun	اویون
	بازی، رقص نمایش، مسخره بازی
oyunbaz	اویونباز
	حقه باز، حيله گر، قمارباز
oyunbozan	اویونبوزان
	دغل باز، جغل باز، کسی که بازی را به هم می زند.
oyuncak	اویونچاک
	بازیچه، اسباب بازی
oyuncakçı	اویونچاکچی
	اسباب بازی فروش، سازنده اسباب بازی
oyuncu	اویونچو
	بازیکن
ozan	اوزان
	شاعر، شاعر توده مردم

Ö

Ö	او - و
öbür	نوزدهمین حرف الفبای ترکی اؤبور
öbürsü	آن دیگری، آن یکی اؤبورسو
öç	دیگری، آن دیگری اؤچ
öç almak	انتقام، کینه اؤچ آلماک
ödeme	انتقام گرفتن، انتقام جویی اؤدمه
ödemek	پرداخت اؤدمک
ödenek	پرداخت کردن اؤدنک
ödenti	اعتبار، تأمین اعتبار اؤدنتی
ödeşmek	حق عضویت اؤدشمک
ödetmek	تصفیه حساب کردن اؤدتمک
ödev	وادار به پرداخت کردن اؤدو
öf	وظیفه، تکلیف دانش آموزان یا دانشجویان اؤف
öfke	أف (برای شکایت و نفرت) اؤفکه

عصبانیت

öfkelenmek	اؤفکه لندیرمک عصبانی کردن
öfkelenmek	اؤفکه لندمک عصبانی شدن
öfkeli	اؤفکه لملی عصبانی
öğle	اؤیله ظهر، ناهار، نهار
öğrenci	اؤیرنجی دانش آموز، دانشجو
öğrenim	اؤیرنیم تحصیل، تعلم
öğrenmek	اؤیرنمک یاد گرفتن
öğretim	اؤیرتیم تدریس
öğretmek	اؤیرتمک یاد دادن، تعلیم دادن
öğretmen	اؤیرتمن معلم، آموزگار، دبیر
öğretmenlik	اؤیرتمنلیک معلمی، شغل معلمی، آموزگاری
öğücü	اؤیوجو مداح، مدح کننده
öğünmek	اؤغونمک از خود تعریف کردن، بر خود بالیدن
öğüt	اؤغوت پند، نصیحت
öğütlemek	اؤغوتلمک پند دادن، نصیحت کردن

öksürmek	اؤکسورمک سرفه کردن	کشنده، قاتل	
öksürtmek	اؤکسورتمک به سرفه درآوردن	öldürmek	اؤلدورمک کشتن، به قتل رساندن
öksürtücü	اؤکسورتوجو سرفه آور	öldürtmek	اؤلدورتمک کشتن به وسیله دیگری، به قتل رسانیدن
öksürük	اؤکسوروک سرفه	öldürücü	اؤلدوروجو کشنده، هر چیزی که کشنده است
öksürüklü	اؤکسوروکلو کسی که زیاد سرفه می کند	öldürülmek	اؤلدورولمک کشته شدن
öksüz	اؤکسوز یتیم، بی کس	ölmek	اؤلمک مردن، از بین رفتن
öküz	اؤکوز گاو، به مفهوم احمق و نفهم به کار می رود	ölmüş	اؤلموش مرده، از بین رفته
öküzdili	اؤکوز دیلی گل گاوزبان	ölü	اؤلو جسد (مرده)، بی جان
öküzlük	اؤکوزلوک حماقت، احمق، خریّت	ölüm	اؤلوم مرگ
ölçek	اؤلچک مقیاس، ظرف اندازه گیری	ölümlük	اؤلوم لوک پول دفن و کفن، خرج مردن
ölçmek	اؤلچمک اندازه گیری، اندازه گرفتن	ölümsüz	اؤلوم سوز بدون مرگ، فنا ناپذیر، ابدی
ölçü	اؤلچو مقیاس، اندازه، واحد اندازه گیری	ömür	اؤمور عمر
ölçülme	اؤلچولمک اندازه گرفته شدن	ömür sürmek	اؤمور سورمک زندگی راحت کردن
ölçülü	اؤلچولو به اندازه، به مقدار، معقول	ön	اؤن پیش، جلو
ölçüsüz	اؤلچوسوز بی اندازه، بی حساب، کنایه از زیاد بودن	önayak	اؤن آیاک پیشرو، جلو
öldüren	اؤلدورن	önbilgi	اؤن بیلگی معلومات مقدماتی، مبانی

önce	اؤنجه	دوراندیشی
önceden	ابتدا، قبل، پیش تر اؤنجه دن	اؤنلمک مانع شدن، جلوگیری کردن
önceleri	از قبل، از پیش اؤنجه لری	اؤنلؤک پیش بند، رویوش دانش آموزان
öncelik	زمان های قبل، سابقاً اؤنجه لیک	اؤن پلان طرح اولیه، طرح مقدماتی، مرحله اول
öncü	ترجیح اؤنچو	اؤن سؤز مقدمه
önder	پیشرو، جلودار اؤندر	اؤنوموزدکی چیزی که در جلوی ما هست، آینده
önderlik	رهبر، پیشوا اؤندرلیک	اؤنونه چئکماک مانع شدن، جلو کسی آمدن
öndişler	رهبری، هدایت اؤندیشلر	اؤنونه gelen هرچه جلویش می آید، هرچه پیش آید
önem	دندان های جلو اؤنم	اؤنونی almak جلوگیری کردن، پیشگیری کردن
önemli	اهمیت، بااهمیت اؤنملی	اؤنونی kesmek جلو کسی را گرفتن
önemsemek	مهم، بااهمیت اؤنمسک	اؤپمک بوسیدن، بوسه زدن، مایج کردن
önemsiz	مهم شمردن، اهمیت دادن اؤنمسیز	اؤپؤچؤک بوسه کوچک (در مورد بچه ها)
önerge	بی اهمیت، بی ارزش اؤنرگه	اؤپؤلمک بوسیده شدن
önermek	لايحه، پیشنهاد کتبی اؤنرمک	اؤپؤش بوسه
öngörmek	پیشنهاد کردن اؤن گؤرمک	اؤپؤشمک همدیگر را بوسیدن
öngörü	در نظر گرفتن اؤن گؤرؤ	اؤردک ارک، مرغابی

ördekbaşı	اوردک باشی رنگ سبز، سر اردک	örücü	اوردوجو بافنده
örgü	اوردگو بافندگی	örümcek	اوردومجک عنکبوت
örgüç	اوردگوچ بافته، چیز بافته شده	örümcekağı	اوردومجک آغزی تار عنکبوت
örgüt	اوردگوت تشکیلات، سازمان	öte	اوته آن طرف
örgütlemek	اوردگوتلمک سازمان دادن	öteberi	اوتهبری آذوقه منزل، خرده ریزه، خرت و پرت
örgütlenmek	اوردگوتلنمک سازمان یافتن	öteden beri	اوتهدنبری از آن وقت تا به حال
örme	اورمه عمل بافتن، بافته، بافندگی	öteki	اوتکی آن دیگری، آن یکی
örmek	اوردمک بافتن، آجرچینی کردن دربنایی	ötmek	اوتمک آواز خواندن پرندگان
örneğin	اوردنیین به عنوان مثال، مثلاً	ötürü	اوتورو برای، به خاطر، به جهت
örnek	اوردنک نمونه، مدل، سرمشق، مثال	övmek	اوردمک مدح کردن، ثنا گفتن
örtbas	اوردتباس روپوشی کردن، ماست مالی کردن	öväcü	اوردوجو مداح، ستایش کننده
örtmek	اوردتمک پوشانیدن، روپوشی کردن	övlmek	اوردولمک مدح شدن، ستوده شدن
örtü	اوردتو روپوش، سرپوش	övlünmek	اوردولنمک فخر کردن، ستایش کردن
örtük	اوردتوک سرپوشیده، سرپسته	öykü	اوردیکو حکایت
örtülü	اوردتولو پوشانیده، سرپسته	öyle	اوديله آن طور، آن چنین
örtüsüz	اوردتوسوز		

öz	اوز	در آرزوی چیزی یا کسی بودن
Özbek	اوزبک	اوزلو
özdeş	اوزدش	مغزدار
özel	اوزل	özsu
özellik	اوزلیک	اوزسۇ
özellikle	اوزلیکله	اوزور
özen	اوزن	özür
özendirmek	اوزندیرمک	اوزور دیلمک
özenli	اوزنلی	اوزورلو
özensiz	اوزنسيز	اوزورلو
özet	اوزت	اوزورسوز
özetlemek	اوزتلمک	بدون عذر، بی عیب و نقص
özgür	اوزگور	
özgürlük	اوزگورلوك	
özlem	اوزلم	
özlemek	اوزلمک	

P

P	پ - پ
	بیستمین حرف الفبای ترکی
pabuç	پابوچ
	پاپوش، کفش بدون ساق
paça	پاچا
	پاچه شلوار، کله پاچه
paça suyu	پاچا سوئیو
	آب کله پاچه
paçavra	پاچاورا
	پارچه کهنه، پارچه دست پاک کنی، آدم کثیف، لجن و پست
pahalanmak	پاحالانماک
	گران شدن، بالا رفتن قیمت
pahalı	پاحالی
	گران
paket	پاکت
	بسته، بسته بندی
palamut	پالاموت
	نوعی ماهی، نوعی بلوط که میوه‌ای خوردنی دارد
palas	پالاس
	پلاس، هتل لوکس
palavra	پالاورا
	لاف، گفتار بیهوده
palavracı	پالاوراجسین
	لافزن

palto	پالتو	پالتو
pamuk	پاموک	پنبه
		پنبه
pamukçuk	پاموکچوک	برفک یا جوش های اطراف دهان بچه‌ها
pamuklamak	پاموکلاماک	کپک زد
pancar	پانچار	چغندر
panik	پانیک	وحشت، هول و هراس
pansuman	پانسومان	پانسومان، بستن زخم
pantolon	پانتولون	شلوار
papağan	پاپاغان	طوطی
papatya	پاپاتیا	گل بابونه
para	پارا	پول
		پول
para basmak	پارا باسماک	چاپ اسکناس
para biriktirmek	پارا بیریکتیرمک	پول جمع کردن
para bozmak	پارا بوژماک	پول خرد کردن
		پول خرد کردن
para canlısı	پارا جانلئسین	پول پرست، پولکی
		پول پرست، پولکی
para cezası	پارا جئزاسین	

	جریمه نقدی
para cüzdanı	پارا جوزدانئ
	کیف پول
para çekmek	پارا چکمک
	از بانک پول گرفتن
Para etmek	پارا اتمک
	ارزش داشتن، ارزییدن
para kazanmak	پارا کازانماک
	پول درآوردن، سود بردن
para koparmak	پارا کوپارماک
	گوش بری کردن، پول از کسی گرفتن
paralamak	پارا لاماک
	پاره پاره کردن
paralanmak	پارا لانماک
	پولدار شدن، به پول رسیدن
paralı	پارالئ
	پولدار
paramparça	پارام پارچا
	تکه تکه پاره، ویزرئز
parasız	پاراسئز
	بی پول، مجانی
parasızlık	پاراسئزلیک
	بی پولی، فقر
paraşüt	پاراشوت
	چترنجات
paraşütçü	پاراشوتچو
	چتربار
parça	پارچا
	تکه، قسمت، قسمتی از موزیک
parçalamak	پارچا لاماک
	تکه تکه کردن، قسمت کردن

parçalanmak	پارچا لانماک
	تکه تکه شدن، قسمت قسمت شدن
pardesü	پاردسو
	پالتو بارانی، پالتوی نازک
pardon	پاردون
	ببخشید
parfüm	پارفوم
	بوی خوش، بوی عطر و گلاب و...
parıldamak	پارئلداماک
	برق زدن، درخشیدن
park yapmak	پارک یاپماک
	پارک کردن اتومبیل
parlak	پارلاک
	درخشان، نورانی، براق
parlamak	پارلاماک
	درخشیدن، برق زدن
parlamento	پارلامنتو
	پارلمان، مجلس شورای ملی
parlatmak	پارلانماک
	درخشنده کردن، برق انداختن
parmak	پارماک
	انگشت
pars	پارس
	یوزپلنگ
pas	پاس
	زنگ، زنگار، زنگ فلزات
pasaport	پاساپورت
	پاسپورت، گذرنامه
pasif	پاسیف
	غیرفعال، آدم بی فایده و بی خاصیت
paslanmak	پاسلانماک

	زنگ زدن، زنگار بستن
pash	پاسلی
	زنگ زده
paspas	پاس پاس
	کفش پاک کن، پادری
pasta	پاستا
	شیرینی
pastacı	پاستاجی
	شیرینی فروش، شیرینی پز
pastane	پاستانه
	مغازه شیرینی فروشی، قنادی
pastırma	پاسترما
	گوشت دود داده شده و خشک شده
paşa	پاشا
	تیمسار
patates	پاتاتس
	سیب زمینی
patent	پاتنت
	حق اختراع، حق ثبت شده
patırdatmak	پاترداتماک
	سر و صدا کردن، تق و تق کردن
patırtı	پاترتی
	سر و صدا، صدای شلوغی
patıska	پاتیسکا
	چلوار
patlak	پاتلاک
	ترکیده، شکاف خورده
patlak göz	پاتلاک گوز
	چشم برجسته، چشم بیرون زده
patlamak	پاتلاماک
	ترکیدن، منفجر شدن

patlangıç	پاتلانجیچ
	طرقه، طرقه بازی بچه ها
patlatmak	پاتلاتماک
	ترکانیدن
patlayıcı	پاتلاینجی
	مواد منفجره، محترقه
pathican	پاتلنجان
	بادمجان
patron	پاترون
	صاحب کار، رئیس، مدیر
pavyon	پاویون
	کلوپ، محل مشروب خوری با ساز و آواز
pay	پای
	سهم، حصه، قسمت
paydos	پایدوس
	هنگام تعطیلی کار گفته می شود، کار تمام
paylaşmak	پایلاشماک
	بین خود تقسیم کردن
paylaştırmak	پایلاشتیرماک
	بین دیگران تقسیم کردن
pay vermek	پای ورماک
	جواب دادن کوچک به بزرگ با بی احترامی
pazar	پازار
	روز یکشنبه، بازار عمومی سیار
pazarlama	پازارلاما
	بازاریابی
pazarlık etmek	پازارلیک اتمک
	چانه زنی، چانه زدن در قیمت
pazartesi	پازارتسی
	دوشنبه
pazen	پازن

پارچه بامازی، پارچه کرک‌دار	زبان گرفتگی
pazi پازئی	perakendeci پراکنده‌چی
بازو، عضله دست یا پا	خرده فروش
pazibent پازئی بنت	perçin پرچین
بازوبند، دعایی که به بازو می‌بندند	برج، میخ برج
peçe په‌چه - په‌چه	perdah پرداح
نقاب	پرداخت، صیقل، جلا
peçete په‌چته - په‌چته	perdahlamak پرداخت‌لماک
دستمال کاغذی	پرداخت دادن، صیقل دادن
peder پدر	perde پرده
پدر، بابا	پرده
pek پک	perdeli پرده‌لی
خیلی، زیاد	پرده‌دار
pekâlâ پک آلا	perdesiz پرده‌سیز
خیلی خوب، بسیار خوب که در پاسخ نائید	بی‌پرده، بدون پرده، کنایه از بی‌حیایی
موضوعی گفته می‌شود	pergel پرگل
peki پکی	پرگار
خیلی خوب، چشم، بلی	peri پری
pekişmek پکیشمک	پری، فرشته
محکم شدن، سفت شدن، غلیظ شدن	perişan پریشان
pekmez پکمز	پریشان، خراب، پراکنده
شیره انگور، دوشاب	perişan etmek پریشان اتمک
peterin پترین	پریشان کردن، خراب کردن
شنل	perşembe پرشمبه
peltek پلتک	پنجشنبه
کسی که لکنت زبان دارد	pestil پستیل
pembe پمبه	لواشک
رنگ صورتی	peş پش
pens پنس	دنبال، عقب، پشت سر
پنس، گیره	peşin پشین
pepelik پهلپیک، په‌پهلپیک	قبلی، ازقبل، پول نقد یا پیشکی

peşin para	پشین پارا	چشمه	
peşkeş	پول نقد، پول پیشگی پشکشش	pırıldamak	پیرلداماک درخشیدن، نور دادن، برق زدن
peşpeşe	پش پشه	pırlıl pırlıl	پیرلرل پیرلرل خیلی براق، براق براق، روشن
peştamal	پست سر هم پشتامال	pırılta	پیرلتنی درخشش، نورانی
peştamallık	لنگ حمام پشتامالانک	pırlanta	پیرلانتا برلیان، الماس بی رنگ و شفاف
peşte	پشته بوداپست پایتخت مجارستان	pırtık	پیرتنک پاره پوره
peştuca	پشتوچا زبان پشتویی	pısıriık	پسیریک آدم ضعیف، بی سر و زبان، آدم زبون
petek	پتک کندوی عسل	piç	پیچ حرام زاده
petrol	پترول نفت	piçleşmek	پیچلشمک ازحالت اصلی درآمدن و فاسد شدن
peygamber	پیغامبر پیغمبر، رسول	pide	پیده نان پیده که انواع پنیردار و قیমে دار دارد
peynir	پنیر	pijama	پیژاما پیژامه
pezeta	پزتا پزانا واحد پول اسپانیا	pil	پیل باطری (باطری قلمی و...)
pezevenk	پزونک قرمماق، جاکش، دیوت	pilav	پیلارو پلو
pihti	پشتینی خون دلمه	piliç	پیلیچ جوجه بزرگ، مرغ یا خروس یک ساله
pihtılařmak	پشتین لاشماک دلمه شدن خون	pilot	پیلوت هوانورد، خلبان
pınar	پنار	pineklemek	پینکلکمک چرت زدن، حالت چرت زدگی

pinti	پیتین	بازار، منطقه بازار
	خسیس، بخیل	
pintilik	پیتین‌لیک	پیاز خرد کرده کنار کباب یا همراه غذا
	خساست	
pipo	پیپو	پلاک ماشین
	پیپ، چیق	
pire	پیره	طرح، نقشه، برنامه
	کک (حشره کک)	
pirinç	پیرینچ	طرح‌ریزی، برنامه‌ریزی
	برنج	
pis	پیس	پولیس
	کثیف، بد، مردار	پلیس، مامور نیروی انتظامی یا شهرداری
pist	پیست	پولیتیکا
	پیشت که برای راندن گربه گفته می‌شود	سیاست
pişik	پیشیک	پولیتیکاجن
	سوختگی کشاله ران یا زیر بغل بر اثر گرما، عرق‌سوز	سیاستمدار، باسیاست
pişirmek	پیشیرمک	پومات
	پختن	پماد
pişman	پیشمان	پومپا
	پشیمان، نادم	پمپ، تلمبه
pişmaniye	پیشمانیه	پورسلن
	پشمک	ظروف چینی
pişmanlık	پیشمانلیک	پورسیون
	پشیمانی	پرس غذا
pişmek	پیشمک	پورسوک
	پخته شدن، با تجربه شدن در کاری، عرق‌سوز شدن	چین و چروک‌دار
piyango	پیانگو	پورتاکال
	بخت آزمایی	پرتقال
piyasa	پیاسا	پوسا
		نقاله
		پوس‌پیشیک
		سبیل کلفت

posta	پوستا	اداره پست
postacı	پوستاجی	پستچی
postalamak	پوستالاماک	پست کردن
postane	پوستانه	پستخانه، اداره پست
poz	پوز	طرز ایستادن در موقع عکسبرداری
pratik	پراتیک	عملی، قابل عمل
prim	پریم	سود سهام، پاداش، حق بیمه
problem	پروبلیم	مسئله، اشکال
program	پروگرام	برنامه
protesto	پروتستو	اعتراض
prova	پرووا	پروپ لباس
puan	پوان	نمره‌ای که برای خوب یا بد بودن چیزی یا کسی می‌دهند
pudra	پودرا	پودر، گرد
pudralamak	پودرالاماک	پودر زدن
puf	پوف	چیز نرمی که پف کرده باشد مانند بالش

pul	پول	تمبر پست، پولک
pullu	پوللو	پولک‌دار، تمبردار
pulsuz	پولسوز	بدون پولک، بدون تمبر
puluç	پولوچ	کسی که قدرت مردی ندارد
puslu	پوسلو	بخارزده، مه‌آلود
pusula	پوسولا	قطب‌نما
put	پوت	بت، صلیب
putperest	پوت‌پرست	بت‌پرست
püskül	پوسکول	منگوله
püskürmek	پوسکورمک	پاشیدن

R

R, r

ر

	ر، بیست و یکمین حرف الفبای ترکی
radyocu	رادیوچو
	رادیوساز، تعمیرکار رادیو
raf	راف
	رف، قفسه
rafineri	رافینری
	تصفیه‌خانه نفت و شکر و غیره
rağmen	راغمین
	علی‌رغم
rahat	راحت
	راحت، آسان
rahatlık	راحتانلیک
	آسایش، راحتی
rahatsız	راحتسنیز
	ناراحت، مریض، ناخوش
rahim	راحییم
	رحم، زهدان زن
rahmet	راحتت
	رحمت، احسان
rahmetli	راحتتلی
	مرحوم
rakam	راکام
	رقم، عدد
rakip	راکیپ
	رقیب
ramazan	رامازان

ماه رمضان

randevu	راندرو
	وعده ملاقات
rapor	راپور
	گزارش
raporter	راپورتر
	گزارش دهنده
raptiye	راپتییه
	پونز
rastgele	راست‌گله
	تصادفی، اتفاقی
rast gelmek	راست گلمک
	جور آمدن، راست آمدن، شانس
rastlantı	راستلانتی
	تصادف، برخورد
rasyonel	راسیونئل
	معقول، منطقی
ray	رای
	ریل، خط آهن
razi	راضی
	خشنود، راضی
reçel	رچل
	مربا
reçete	رچه‌ته - رچته
	نسخه پزشکی
reddetmek	رد آتمک
	رد کردن، قبول نکردن
refah	رفاح
	آسایش، رفاه
rehin	رهین
	رهن، گرو

rehine	رهینه	عکس گرفتن، عکس انداختن
	گروگان	resimli
rekabet	رکابت	رسیملی
	رقابت، همچشمی	عکس دار، نقشه دار
rekât	رکات	resimlik
	رکعت	رسیملیک
reklam	رکلام	قاب عکس، جای عکس، آلبوم
	آگهی تجارتي	resmen
rekor kırmak	رکورد کترماک	رسمن
	رکورد شکستن	رسماً
rektör	رکتور	resmi
	رئیس دانشگاه	رسمی، دولتی
rektörlük	رکتورلوک	restoran
	ریاست دانشگاه	رستوران
rende	رنده	
	رنده	rezalet
rendelemek	رنده لیمک	رزالت
	رنده کردن	افتضاح، بی آبرویی، آبروریزی
renk	رنگ	rezervasyon
	رنگ	رزرواسیون
renkkörlüğü	رنگ کورلوغو	
	کوررنگ	rezil
renklemek	رنگ لیمک	رزیل
	رنگ کردن	پست، رسوا، بی آبرو
renksiz	رنکسیز	rezillik
	بدون رنگ	رزیل لیک
resim	رسیم	
	عکس، رنگ رسم، نقاشی	rihtim
resimci	رسیمچی	رئحتتم
	عکاس، نقاش	بارانداز
resim çekmek	رسیم چکیمک	rica
		ریجا
		خواهش، تمنا
		romatizma
		روماتیسم
		romatizma
		روماتیسم
		rota
		روتا
		مسیر یا راه کشتی
		ruble
		رؤبله
		روبل (واحد پول روسی)
		ruh
		رؤح
		روح، روان، جوهر

ruhsal	رُوح‌سال	رتبه‌دار، دارای مقام
	روانی، روحی، مربوط به روح	rüya
ruhsuz	رُوح‌سوز	رویای خواب
	بی‌روح، کنایه از تنبلی و سستی	rüya görmek
Rum	رُوم	رویای گفورمک
	اتباع یونانی مقیم ترکیه، روم شرقی	خواب دیدن، رویا دیدن
Rumca	رُوم‌جا	rüzgâr
	زبان یونانی	روزگار
Rumeli	رُوملی	باد، نسیم
	قسمت اروپایی کشور ترکیه	rüzgârlı
Rumen	رُومن	روزگارکن
	رومانی	باددار، دارای باد
Rumence	رُومنجه	
	زبان رومانی، به زبان رومانی	
rupye	رُوبیه	
	روپیه، واحد پول هند و پاکستان	
Rus	رُوس	
	روس	
Rusça	رُوسچا	
	زبان روسی	
Rusya	رُوسیا	
	روسیه	
rutubet	رُوطُوبِت	
	رطوبت	
rüşvet	رُوشوت	
	رشوت	
rüşvetçi	رُوشوتچی	
	رشوت‌گیر	
rütbe	رُوتبه	
	رتبه، مقام	
rütbeli	رُوتبه‌لی	

S

S, s

س

س، ص، ث، بیست و دومین حرف الفبای
ترکی

saat

سآت

ساعت

saatçı

سآتچی

ساعت‌ساز، ساعت‌فروش

sabah

سآبآح

صبح، بامداد

sabahlamak

سآبآحلامآک

شب را به صبح رساندن (کنایه از نخوابیدن)

sabahleyin

سآبآح‌لین

طرف‌های صبح

sabıka

سآبیکآ

سوء سابقه

sabıkalı

سآبیکآلی

سابقه‌دار

sabır

سآبیر

صبر، بردباری

sabırlı

سآبیرلی

صبور، باصبر و حوصله

sabırsız

سآبیرسنز

بی صبر، کم صبر، عجول

sabırsızlanmak

سآبیرسنزلانمآک

بی صبری کردن، بی طاقتی، بی حوصلگی

sabırsızlık

سآبیرسنزلیک

بی صبری، بی طاقتی

sabretmek

سآبر اتمک

صبر کردن

sabun

سآبون

صابون

sabunlamak

سآبون‌لامآک

با صابون شستن

sabunluk

سآبون‌لوک

جا صابونی

saç

سآچ

موی سر، گیس، ورق آهن

saçılmak

سآچئلماک

پراکنده شدن، پاشیده شدن

saçkıran

سآچکیرآن

موخوره

saçma

سآچمآ

سآچمه، سخن بی معنی و بیهوده، چرت و پرت

saçmalamak

سآچمالامآک

سخن مزخرف و بیهوده گفتن

sadaka

سآدآکآ

صدقه

sadece

سآدجه

فقط، به طور ساده

sadelik

سآدلیک

سآدگی، ساده بودن

sadık

سآدئک

صادق، درستکار، وفادار

saf

سآف

ساده، پاک، صاف

safa

سآفآ

	صفا، روشنی، خوشی
safalı	صافالی
	باصفا
safha	صافحا
	صفحه
saflik	صافلیک
	صافی، ساده بودن، ساده لوحی
safran	سافران
	زعفران
sağ	ساغ
	سالم، زنده، سمت راست
sağalmak	ساغالماک
	سالم شدن، بهبود یافتن
sağanak	ساغاناک
	باران شدید، باران رگبار
sağcı	ساغجی
	دست راستی، طرفدار حزب راستی
sağcılık	ساغجی‌لیک
	محافظه کاری
sağdıç	ساغدیچ
	ساقدوش، کسی که سمت راست عروس یا داماد راه می رود
sağımlı	ساغتملی
	حیوان دوشیدنی، شیرده
sağır	ساغیر
	کر
sağırlaşmak	ساغیرلاشماک
	کر شدن
sağırılık	ساغیرلیک
	کری
sağlam	ساغلام

	محکم، صحیح، مطمئن، درستکار
sağlamak	ساغلاماک
	تامین کردن، به سمت راست جاده رفتن
sağlıcakla	ساغلیجاکلا
	با سلامتی، با دل خوشی (در مورد مسافرت کردن یا لباس نو پوشیدن گفته می شود)
sağlık	ساغلیک
	صحت، سلامتی
sağlıklı	ساغلیکلن
	سالم، قوی، تنومند
sağlık olsun	ساغلیک اولسون
	سلامتی باشد، جانت سالم باشد
sağlıksız	ساغلیک سنز
	مریض احوال، ضعیف البینه
sağmak	ساغماک
	دوشیدن
sağmal	ساغمال
	شیرده
sağmal inek	ساغمال اینک
	گاو شیرده
saha	ساحا
	میدان
sahaf	صاحاف
	فروشنده کتاب های کهنه و قدیمی
sahi	ساحی
	واقعاً، حقیقاً، صحیح، راستی
sahici	ساحیجی
	حقیقی، حقیقت گو، واقعی
sahiden	ساحیدن
	حقیقتاً، واقعاً
sahil	ساحیل

sahip	ساحل، کرانه، کنار دریا صاحب	sakınca	ساکینجا اشکال، مانع، محذور
sahipsiz	صاحب، سرپرست، حامی صاحبسبز	sakıncalı	ساکینجالی اشکال دار، مانع دار، محذور دار
sahte	بی صاحب، بی سرپرست ساخته	sakıngan	ساکینقان احتیاط کار، پرهیز کار
sahteci	تقلبی، جعلی ساخته چی	sakınmak	ساکینماک اجتناب کردن، پرهیز کردن، خودداری
sahtekâr	متقلب، حيله گر ساخته کار	sakıntı	ساکینتی احتیاط، حزم
sahur	متقلب، دغل، حيله گر ساحور	sakız	ساکنز سقز
sair	سحری سایر	sakin	ساکین ساکت، آرام
sakal	سایر، غیره، دیگر ساکال	sakinleşmek	ساکین لشمک ساکت شدن، آرام شدن
sakallı	ریش ساکاللی	saklamak	ساکلاماک پنهان کردن، مخفی کردن
sakalsız	ریشو، ریش دار ساکالسز	saklambaç	ساکلامباچ قایم موشک بازی
sakat	بدون ریش، بی ریش، ریش تراشیده ساکات	saklanmak	ساکلانماک پنهان شدن، مخفی شدن
sakatlamak	معیوب، عیب دار، نقص دار ساکاتلاماک	saklı	ساکلی محفوظ، مخفی، مستور
sakatlanmak	ناقص کردن کسی، شکستن اعضای بدن ساکاتلانماک	saksı	ساکسی گلدان
sakın	کسی غیره ساکین	salak	سالاک احمق، ابله، کم عقل
	زنهار، مبادا	salam	سالام کالباس
		salata	سالاتا

کاھو	sallamak	سالاماک	آویختن، تکان دادن
سالatalık	سالاتالیک	sallanmak	سالانماک
خیار	salça		آویزان بودن یا شدن، تکان خوردن
رب گوجه	سالچالی	salma	سالما
ربدار	saldırğan	salmak	سالماک
متجاوز، حمله کننده، سگ یا گربه ای که بی خودی به انسان حمله کرده و گاز می گیرد	سالدیرقان	salon	سالون
سالدیری	سالدیری	salya	سالیبا
تجاوز، تعرض، حمله	saldırmak		بزاق، آب دهان
سالدیرماک	سالدیرماک	salyangoz	سالیانقوز
حمله کردن، تجاوز کردن، هجوم کردن	salgı	saman	حلزون
ترشح غده های بدن، تراوشات غده ای	سالقن		کاه
مسری، بیماری ساری، واگیر	سالقن	samimi	سامیمی
سالی	سالی		صمیمی، خودمانی
سه شنبه	سالی	samur	سامور
سالی	سالی		سمور
سالی	سالی	sanat	صانات
سالی	سالی		صنعت، هنر
سالی	سالی	sanatçı	صاناتچی
سالی	سالی		هنرمند، صنعتکار
سالی	سالی	sanayi	صانایی
سالی	سالی		صنایع
سالی	سالی	sanayileştirmek	صانایی لشتیرمک
سالی	سالی		صنعتی کردن
سالی	سالی	sancı	سانجی
سالی	سالی		درد
سالی	سالی	sanılanmak	سانجی لانماک
سالی	سالی		

	درد گرفتن	saplı	ساپلی
sancılı	سانجئلی		دسته‌دار، گیره‌دار
	دردناک	sapmak	ساپماک
sandal	ساندال		راه را کج کردن، به راه بد افتادن
	قایق کوچک پاروئی	sapsarı	ساپساری
sandalye	ساندالیه		کاملاً زرد
	صندلی، مقام، پست	saptamak	ساپتاماک
sandviç	ساندویچ		ثبت کردن، تثبیت کردن
	ساندویچ	saptırmak	ساپتیرماک
sanık	سانئک		از راه به در بردن، منحرف کردن
	متهم، مضمون	sara	سارا
sanki	سانکئی		مرض صرع
	گویا، مثل این که	sararma	سارارما
sanlı	سانلئی		زرد شدن
	معروف	sarartmak	سارارتماک
sanmak	سانماک		زرد کردن، به رنگ زرد درآوردن
	تصور کردن، فرض کردن	saray	سارای
santimetre	سانتیمتره		سرای، کاخ
	سانتی متر	sargı	سارقئ
sap	ساپ		باند، باندپیچی
	نخ سوزن، دسته، ساقه	sarhoş	سارحوش
sapasız	ساپاساغلام		مست
	کاملاً سالم و تندرست	sarı	ساری
sapık	ساپئک		زرد
	گمراه، آدم غیرنرمال، دیوانه	sarık	سارئک
sapıtmak	ساپئتماک		عمامه
	دیوانه شدن، عقل را از دست دادن	sarılık	سارئلئک
sapkın	ساپکئن		زردی، یرقان
	گمراه، از راه در رفته	sarılmak	سارئلماک
saplamak	ساپلاماک		در آغوش گرفتن، بشل کردن
	کارد یا چاقو را به بدن کسی فرو بردن	sarımsak	سارئمساک

	سیر
sarımsı	سارنسمسئ
	مایل به زرد
sarışın	سارنشش
	در مورد دختران سفیدرو یا مایل به زرد که کنایه از زیبایی است به کار می‌رود
sarkıntı	سارکنتئ
	سر به سر گذاشتن، حرف پرانی
sarmak	سارماک
	پیچیدن، محاصره کردن
sarmal	سارمال
	حلزونی
sarmaşık	سارماشک
	پیچک (گیاه)
sarnıç	سارنئچ
	آب‌انبار، مخزن آب
sarraf	سارراف
	صراف
sarraflık	ساررافلئک
	صرافی
sarsılmak	سارسئلماک
	لرزیدن، تکان خوردن
sarsıntı	سارسنتئ
	لرزه، تکان، حرکت شدید
sarsıntılı	سارسنتئلئ
	لرزه‌دار، دارای حرکت و تکان
sarsıntısız	سارسنتئسسئز
	بدون لرزه و تکان، محکم، ثابت
sarsmak	سارسماک
	تکان دادن، لرزاندن
satan	ساتان

	فروشنده
sataşkan	ساتاشکان
	مردم آزار، کسی که سر به سر دیگران می‌گذارد
sataşmak	ساتاشماک
	سر به سر گذاشتن، مردم آزاری کردن
satıcı	ساتئجئ
	فروشنده
satıcılık	ساتئجئلئک
	فروشنده‌گی
satılmak	ساتئلماک
	فروخته شدن، فروش رفتن
satın almak	ساتئن آلماک
	خریداری کردن، خریدن
satır	ساتئر
	سطر، خط
satış	ساتئش
	فروش
satmak	ساتماک
	فروختن
satranç	ساترانئچ
	شطرنج
savaş	سواش
	جنگ، دعوا
savaşçı	سواشئجئ
	جنگجو
savaşmak	سواشماک
	جنگ کردن
savcı	ساوئجئ
	دادستان
savcılık	ساوئجئلئک

دادستانی	saygılı	سایقئلی	با احترام
savmak	ساورماک	سایقسئز	بی ادب، بی نزاکت
از سر باز کردن، دور کردن	savruk	سایقسئزئلیک	بی احترامی، بی ادبی
ساوروک	savrulmak	سایق	عدد، شماره
حواس پرت، بی حواس	savsak	سایقچی	شماره کننده
ساورولماک	ساورماک	سایقئ	شمرده شده، معین، محدود
پراکنده شدن، باز داده شدن	savsaklamak	سایقئ	سایلماک
ساورساک	ساورساکلاماک	سایقئ	شمرده شدن، شمارش شدن، محترم شمرده شدن
سرهم بندی کننده	ساورساکلاماک	سایقئ	سایم
savsaklamak	ساورساکلاماک	سایقئ	سرشماری
سرهم بندی کردن، امروز فردا کردن	savunma	سایقئ	سایقئ
ساورونما	ساورونما	سایقئ	سایقئ
دفاع، مدافعه	savunmak	سایقئ	سایقئ
ساورونماک	savunucu	سایقئ	سایقئ
دفاع کردن، مدافعه کردن	ساورونجؤ	سایقئ	سایقئ
savunucu	ساورونجؤ	سایقئ	سایقئ
دفاع کننده، مدافع	savurgan	سایقئ	سایقئ
ساورورقان	ولخرج	سایقئ	سایقئ
savurgan	ولخرج	سایقئ	سایقئ
ولخرج	say	سای	سایقئ
say	سای	سای	سایقئ
بشمار	sayaç	سایاچ	سایقئ
sayaç	سایاچ	سایاچ	سایقئ
کتور (آب و برق و گاز وغیره)	sayfa	صایفا	سایقئ
sayfa	صایفا	صایفا	سایقئ
صفحه (صفحه کتاب، دفتر و غیره)	saygı	سایقئ	سایقئ
saygı	سایقئ	سایقئ	سایقئ
احترام	saygıdeğer	سایقئ دیر	سایقئ
saygıdeğer	سایقئ دیر	سایقئ دیر	سایقئ
محترم	saygı göstermek	سایقئ گؤسترمک	سایقئ
saygı göstermek	سایقئ گؤسترمک	سایقئ گؤسترمک	سایقئ
احترام کردن، احترام گذاشتن	sayvan	سایوان	سایوان
sayvan	سایوان	سایوان	سایوان

saz	ساز
	ساز، نی، تار
sebeb	سبب
	سبب
sebepli	سببلی
	باسبب، باعث
sebezsiz	سببسیز
	بی سبب، بی علت
sebze	سبزه
	سبزیجات
sebzeci	سبزه‌چی
	سبزی فروش
seccade	سجاده
	سجاده، جانمازی
secde	سجده
	سجده
seçici	سچیحی
	انتخاب‌کننده
seçik	سچیک
	آشکار، روشن، مشخص
seçilmek	سچیلیمک
	انتخاب شدن
seçilmiş	سچیلیمیش
	انتخاب شده، منتخب
seçim	سچیم
	انتخابات
seçkin	سچکین
	برگزیده، متمایز
seçme	سچمه
	انتخابی، سوا کردن
seçmek	سچمک

	انتخاب کردن، سوا کردن
seçmeli	سچملی
	سوا کردن، آزاد بودن در انتخاب و سوا کردن میوه و غیره
seçmen	سچمن
	انتخاب‌کننده
sedef	صدف
	صدف
sedir	سدر
	مبل بزرگ چند نفری، سریر
sedye	سدیبه
	پرانکارد
sefa	صفا
	صفا، خوشی
sefalet	سفالت
	بدبختی، ذلت، تنگدستی
seferberlik	سقربرلیک
	بسیج عمومی، آمادگی نیروی انتظامی
sefil	سفیل
	بیمار، عیاش، ولخرج
sehpa	سچپا
	سه پایه، میز کوچک
seki	سکی - سه‌کی
	سکو
sekreter	سکرتر
	منشی، سکرتر
sektör	سکتور
	بخش، قسمت، واحد
sel	سِل
	سیل
selâm	سلام

	سلام	sepet	سپت - سه‌پت
selâm almak	سلام آلماک		سبد
	جواب سلام دادن	sepi	سپی
selâm vermek	سلام ورمک		دباغی
	سلام دادن	sepmeک	سپمک
semaver	سماور		پاشیدن، پخش کردن
	سماور	seramik	سرامیک
sembol	سمبول		سفالی، گلی
	علامت، نشان	serbest	سربست
semer	سمر		آزاد، خلاص
	پالان	serçe	سرچه
semere	ثمره		گنجشک
	ثمر، نتیجه، فایده	serdümen	سردومن
seminer	سمنیر		سکان‌دار کشتی
	سیمنار	sergi	سرگی
sen	سن		نمایشگاه
	تو (ضمیر دوم شخص مفرد)	sergilemek	سرگیلمک
sendika	سندیکا		به نمایش گذاشتن، نمایش دادن
	سندیکا، اتحادیه صنفی	sergin	سرگین
sene	سنه		گسترده، پهن کرده شده
	سال	serili	سریلی
senelik	سنه‌لیک		گسترده، پهن شده
	سالیانه	serin	سرین
senet	سنت		خنک
	سند، مدرک	serinkanlı	سرین کانه‌لی
senetli	سنه‌تلی		خونسرد
	باشند، دارای مدرک	serinlemek	سرین‌لمک
senetsiz	سنه‌تسیز		خنک شدن
	بدون سند، بی‌مدرک	serinlik	سرین‌لیک
sentez	سنتز		خنکی
	ترکیب	sermaye	سرمایه

	سرمایه	sessizlik	سس سیزلیک
sermek	سرمک		سکوت، بی سر و صدایی
	پهن کردن، گستردن	sevap	ثواب
serom	سروم		ثواب
	سرم	sevda	سودا
sersem	سرسم		سودا، عشق
	گیج، سرسام، ابله	sevдалanmak	سودالانماک
sersemlemek	سرسملمک		عاشق شدن
	سرگیجه گرفتن، گیج شدن	sevдалı	سودالی
serseri	سرسری		عاشق
	ولگرد، آواره، اوباش	sevgi	سوگی
sert	سرت		عشق، محبت، علاقه
	سخت، سفت، محکم	sevgili	سوگیلی
sertifika	سرتیفیکا		معشوق، محبوب، عزیز
	گواهینامه	sevilmek	سویلکم
sertlenmek	سرتلنمک		دوست داشته شدن
	سخت شدن، سفت شدن، محکم شدن	sevimli	سویلمی
servet	ثروت		دوست داشتنی
	ثروت، مال و منال	sevimsiz	سویمسیز
servi	سروی		بی مزه، بی نمک، کسی که دوست داشتنی نیست
	سرو	sevinç	سوینچ
servis	سرویس		شوق، خوشحالی، شادی
	سرویس، خدمات عمومی	sevinçli	سوینچلی
ses	سس		خوشحال، شاد، شادمان
	صدا	sevindirmek	سویندیرمک
seslenmek	سسلنمک		خوشحال کردن، شاد کردن
	صدا کردن، کسی را صدا زدن	sevinmek	سوینمک
sesli	سسلی		خوشحال شدن، شادمان
	صدادار، باصدا	sevişmek	سویشمک
sessiz	سس سیز		عشق بازی کردن
	بی صدا، ساکت، آرام		

seviye	سوییه	صفر	سغینماک
	ردیف، رتبه، تراز		سغینماک
sevk	سوک	پناهگاه	سغینماک
	ارسال، ارائه، روانه		سغینماک
sevk etmek	سوک اتمک	پناه بردن	سغینماک
	فرستادن، ارسال کردن		سغینماک
sevmek	سومک	گاو نر	سغینماک
	دوست داشتن، عشق ورزیدن		سغینماک
seyir	سییر	گل گاوزبان	سغینماک
	نگاه، نظر، تماشا، گردش		سغینماک
seyirci	سییرچی	جا شدن، به زور جا گرفتن	سغینماک
	نگاه کننده، تماشاگر، بیننده		سغینماک
seyretmek	سیراتمک	جا دادن، چپاندن	سغینماک
	نگاه کردن، تماشا کردن		سغینماک
seza	سزا	جا شدن، جا گرفتن	سغینماک
	جزا، پاداش، مزد		سغینماک
sezmek	سزِمک	نزدیک به هم، کم فاصله	سغینماک
	حس کردن، حدس زدن، ملتفت شدن		سغینماک
sıcak	سِنجاک	سفت، سفت کشیدن، سخت	سغینماک
	گرم		سغینماک
sıcakkanlı	سِنجاک کانلی	دلتنگ کننده، غصه آور	سغینماک
	خون گرم، خوش معاشرت		سغینماک
sıçan	سِنچان	خجالتی، کم رو	سغینماک
	موش		سغینماک
sıçanotu	سِنچان اوتو	فشار داده شدن، حوصله سر رفتن، دلتنگ شدن، خجالت کشیدن	سغینماک
	مرگ موش		سغینماک
sıçmak	سِنچماک	پررو، بی حیا	سغینماک
	ریدن		سغینماک
sıçramak	سِنچراماک	دلتنگی، ناراحتی، غم و غصه، مشقت	سغینماک
	پریدن، جهیدن		سغینماک
sıfır	صِفِر	سخت	سغینماک

	پرزحمت، سخت، پرمشقت
sıkışmak	سنگنشماک
	فشرده شدن، در فشار قرار گرفتن
sıkıştırmak	سنگنشتیرماک
	فشار دادن، تحت فشار قرار دادن
sıkıyönetim	سنگینی یونیتیم
	حکومت نظامی
sıklaşmak	سنگلاشماک
	پی در پی، فاصله کم شدن
sıkılmak	سنگکماک
	فشار دادن، فشردن، ناراحت کردن
sımsıkı	سئمسنگینی
	سفت و محکم، خیلی سفت
sınamak	سئنناماک
	امتحان کردن، آزمودن
sınav	سئناو
	امتحان
sınav vermek	سئناو ورمک
	امتحان دادن
sınıf	سئنئف
	کلاس، دسته، طبقه
sınıflamak	سئنئفلاماک
	طبقه‌بندی کردن، دسته‌بندی کردن
sınır	سئنئر
	سرحد، مرز
sınırdaş	سئنئرداش
	هم‌مرز
sınırlamak	سئنئرلاماک
	محدود کردن
sınırlı	سئنئرلی
	محدود

sınırsız	سئنئرسئز	نامحدود
sınmak	سئنمماک	شکسته شدن، خراب شدن، پریشان شدن
sır	سئر	سر، راز
sıra	سئرا	ردیف، نوبه، نیمکت‌های کلاس
sıralamak	سئرالاماک	ردیف کردن، به ترتیب درآوردن
sıralanmak	سئرالانماک	ردیف شدن، پشت سر هم قرار گرفتن
sıralı	سئرالی	مرتب، ردیف شده
sırasız	سئراسئز	نامنظم، بی‌ترتیب، ردیف نشده
sırdaş	سئرداش	همراز
sırf	سئرف	فقط، صرف، خالص
sırılsıklam	سئرئل سئکلام	کاملاً خیس، خیس خیس
sırıtkan	سئرئتکان	آدم بیمار که دائم خنده می‌کند
sırnaşmak	سئرناشماک	پروئی کردن
sırt	سئرت	پشت، کول
sırtlamak	سئرئلاماک	کول گرفتن، پشت گرفتن
sıska	سئسکا	

	ضعیف، لاغر مردنی، خیلی ضعیف
sıtma	سئتما
	تب نوپه، تب و لرز
sıvalamak	سئوالاماک
	روکشی کردن روی دیوارها
sıvı	سئوی
	مایع
sıvışmak	سئوشمک
	چسبناک شدن، فرار کردن، جیم شدن
sıvıyağı	سئوی باغنی
	روغن مایع
sıyırmak	سئیرمک
	خراشیدن، پاک کردن ته دیگ یا بشقاب با نان
sızdırmak	سئزدنرماک
	ترشح کردن، نشست کردن
sızı	سئزئ
	درد خفیف، سوزش
sızıltı	سئزئلتئ
	شکایت، شکوه
sızıntı	سئزئنتئ
	تراوش، نشست
sidik	سئدئک
	شاش، ادرار
siftah	سئفتاح
	دشت، سفته (پول حاصل از اولین فروش)
sigara	سئگار
	سئگار
sigara içmek	سئگار ایچمک
	سئگار کشیدن
sigorta	سئورتا

	بیمه، فیوز برق
sigortacı	سئورتاجئ
	مامور بیمه
sigortalamak	سئورتالاماک
	بیمه کردن
sigortalı	سئورتالئ
	بیمه شده، دارای بیمه
sihir	سئحئر
	سحر، جادو
sihirbaz	سئحئر باز
	جادوگر، حقه باز
sihirli	سئحئرلی
	جادوشده، سحر شده
sik	سئک
	آلت مردانه، کبر
sikmek	سئکمک
	کردن، قانیدن
siktir	سئکتئر
	برو گم شو (به طور بی ادبانه)
silâh	سئلاح
	اسلحه
silahlandırmak	سئلاحلاندئرماک
	مسلح کردن
silahlanmak	سئلاحلانماک
	مسلح شدن
silahlı	سئلاحلی
	مسلح
silâhsız	سئلاحسئز
	بدون اسلحه
silasızlanmak	سئلاحسئزلانماک
	خلع سلاح شدن

مه، بخاری که در هوای مرطوب و بارانی پیدا می‌شود	siz	سبز	شما
sislenmek سیس‌لنمک	sizlere ömür	سبز لره اؤمور	هنگام مرگ کسی به بازماندگان آنها گفته می‌شود به معنی: عمر شما زیاد باد، سر شما سلامت
sisli سیسلی	Skandinav	اسکاندیناو	اسکاندیناوی
sistem سیستم	slogan	سلوگان	شعار
sistemli سیستم، قاعده، روش	soba	سوبا	بخاری
sistemli سیستمی	sobacı	سوباچی	بخاری‌ساز، بخاری فروش
sistemli بانظم و اصول، باقاعده و منظم	sofra	سوفرا	سفره
sistemsiz سیستم‌سبز	soğan	سوغان	پیاز
site بی‌نظم، بی‌قاعده، بی‌سیستم	soğanlı	سوغانلی	پیازدار
site سینه	soğuk	سویوک	سرد
rdیف ساختمان‌ها، بلوک‌های کنار هم آپارتمانی	soğuk almak	سویوک آلماک	سرما خوردن
sitem سیم	soğukkanlı	سویوک کانلی	خونسرد
sivil سویل	soğuklamak	سویوک لاماک	سرما خوردگی
sivilce سیویلچه	soğuklaşmak	سویوک لاشماک	سرد شدن، رفتار به سردی گرائیدن
جوش صورت (با بدن)، جوش جوانی	soğukluk	سویوک لوک	
sivri سیوری			
sivrisinek سیوری سینگ			
پشه مالاریا			
سیاه			
سیاسی			
سیاسی			
سیاست			
سیاست			

	سردی، برودت
soğumak	سویوماک
	سرد شدن
soğutkan	سویوتکان
	سردکننده، خنک کننده
soğutmak	سویوتماک
	سرد کردن، خنک کردن
sokak	سوکاک
	کوچه، کوی
sokak çocuğu	سوکاک چوچوغو
	بچه ولگرد، بچه خیابانی
sokak kadını	سوکاک کادینسی
	زن ولگرد، زن خیابانی
sokmak	سوکماک
	وارد کردن، داخل کردن، گزیدن
sokulgan	سوکولقان
	خونگرم، تودل برو
sokulmak	سوکولماک
	خود را جا کردن، خود را نزدیک کردن
sol	سول
	چپ
solak	سولاک
	چپ دست
solcu	سولچو
	دست چپی، چپی (از نظر سیاسی)
solgun	سولگون
	پژمرده، رنگ رو رفته، رنگ پریده
solmak	سولماک
	پژمرده شدن، رنگ پریدن
soluk	سولوک
	نفس، پژمرده، رنگ پریده

soluk aldirmamak	سولوک آلدیرماماک
	مجال نفس کشیدن به کسی ندادن
soluk soluğa	سولوک سولوغا
	نفس نفس زنان، لهله کنان
solunum	سولونوم
	تنفس
somak	سوماک
	سماق
somun	سومون
	مهره (بیچ)
somurtkan	سومورتکان
	عبوس، بداخم، ترش رو
somut	سوموت
	مشخص، معین، قابل لمس
son	سون
	پایان، آخر، نهایت، انتها
sonbahar = güz	سون باهار - گوز
	پائیز، خزان
sonra	سونرا
	بعد، پس
sonradan	سونرادان
	بعداً، سپس
sonraki	سونراکی
	بعدی
sonraları	سونرالاری
	بعدها
sonrası	سونراسی
	بعدهش
sonsuz	سون سوز
	بی نهایت، نامحدود
sonsuzluk	سون سوزلوک

sonuç	ابديت، نامتناهی بودن نتیجه
sonuçlanmak	نتیجه رسیدن به نتیجه رسیدن
sopa	چماق، چوب کلفت
sopalamak	کنک زدن با چماق
sopa yemek	کنک خوردن، چوب خوردن
sorgu	بازپرس، استنتاج سورقویا چکیمک
sorguya çekmek	بازپرسی کردن
sormak	پرسیدن، سوال کردن، مکیدن
soru	سوال، پرسش
sorulmak	پرسیده شدن
sorum	مسئولیت
sorumlu	مسئول، جوابگو
sorumluluk	مسئولیت
sorumsuz	غیرمسئول
sorumsuzluk	عدم مسئولیت

sorun	مسئله، اشکال
soruşturma	بازرسی، تحقیقات
soruşturmak	بازرسی کردن، تحقیق کردن
sis	سوسیس
sosyal	اجتماعی
sosyal sigorta	بیمه اجتماعی
sovyet	نام اختصاری اتحاد جماهیر شوروی
soy	اصل، نسب، نیاکان
soyadı	نام فامیلی، نام خانوادگی
soygun	راهزنی، چپاول، سرقت، دزدی
soyguncu	راهزن، سارق، دزد
soylu	با اصل و نسب، نجیب
soymak	پوست کنندن، لغت کردن، چپاول کردن
soysuz	بی اصل و نسب
soyulmak	دچار دزدی یا سرقت شدن
soyunmak	

	لخت شدن
soyut	سویوت
	مجرد، مطلق، ضد somut
söğüt	سویوت
	بید
sökmek	سوکمک
	شکافتن، کندن
sökük	سوکوک
	شکافتگی
sökülmek	سوکولمک
	شکافته شدن، تیغ خوردن
sömester	سومستر
	ترم، بخش‌های ۶ ماهه تحصیلی در دانشگاه
sömürge	سومورگه
	مستعمره
sömürgecilik	سومورگه‌چیلیک
	استعمار
sömürgen	سومورگن
	مستعمره‌کننده
sömürmek	سومورمک
	استعمار کردن، مکیدن
sömürücü	سوموروجو
	استعمارکننده، استثمارکننده
söndürmek	سوندورمک
	خاموش کردن
sönmek	سونمک
	خاموش شدن
sönük	سونوک
	خاموش، کم‌نور
sövmek	سؤومک
	فحش دادن، دشنام دادن

sövmek	سؤوولمک
	فحش شنیدن، دشنام شنیدن
sövüşmek	سؤووشمک
	به همدیگر فحش دادن
söylemek	سؤیلیمک
	گفتن، بیان کردن
söylenilmek	سؤیله‌نیلیمک
	گفته شدن، بیان شدن
söylenti	سؤیلتی
	حرف، بیان، روایت
söyleyiş	سؤییلیش
	گفته، حرف، بیان
söz	سؤز
	حرف، کلام، سخن
söz açmak	سؤز آچماک
	سر حرف را باز کردن
söz almak	سؤز آلماک
	قول گرفتن
sözbirliği	سؤز بیرلیغی
	اتفاق کلام، وحدت کلام
sözcü	سؤزجو
	کسی که به نام دیگری صحبت می‌کند
sözcük	سؤزجوک
	کلمه
sözgelişi	سؤز گلیشی
	به فرض مثال، فرضاً، همین طوری
sözleşme	سؤزleşمه
	قرارداد، مقاوله
sözleşmek	سؤزleşمک
	قرارداد بستن، با هم قرار گذاشتن
sözlü	سؤزلو

هر یک از دختر یا پسرى که برای ازدواج قول داده‌اند	suçlama	مرتکب جرم یا گناه شدن سُوجلاما
sözlük سۆزلوک		اتهام
کتاب فرهنگ‌لغت	suçlamak	سُوجلاماک
söz vermek سۆز ورمک		متهم کردن، گناه‌کار شمردن
قول دادن	suçlanmak	سُوجلانماک
spiker سپیکر		متهم شدن، مقصر شدن
گوینده رادیو یا تلویزیون	suçlu	سُوجلُو
spikerlik سپیکرلیک		مقصر، گناه‌کار، مجرم
گویندگی (رادیو یا تلویزیون)	suçsuz	سُوجسُوز
spor سپُور		بی‌گناه، بی‌تقصیر
ورزش	suçüstü	سُوج اوستو
sporcu سپُورچُو		حین ارتکاب جرم
ورزشکار	Sudan	سُودان
sterlin سترلین		سودان
استرلینگ، نام واحد لیره انگلیس	suikast	سوایکاست
stok سَتوک - استوک		سوء‌قصد
انبار، مال انبار شده	sulama	سُولاما
su سُو		آبیاری، آب‌پاشی، آب دادن
آب	sulamak	سُولاماک
suaygırı سُو آیقئری		آبیاری کردن، آب‌پاشی کردن
اسب آبی	sulandırmak	سُولاندئرماک
subay سوبای		آبکی کردن، پرآب کردن
افسر	sulanmak	سُولانماک
sucuk سُوجوک		آبدار شدن، پرآب شدن، آبیاری شدن
نوعی کالباس قیمه‌ای پرادویه نیمه‌خشک	sultan	سُولطان
suç سُوچ		سلطان، پادشاه
گناه، تقصیر	sulu	سُولُو
suçıçeği سُوچیچهیی		آبدار
آبله‌مرغان	suluboya	سُولُوبویا
suç işlemek سُوچ ایشلمک		آبرنگ

sulusepken	سُولُوسپکن
	باران مخلوط با برف
sumak	سُوماک
	سماق
sunî	سُونئى
	مصنوعی
sunmak	سُونماک
	تقدیم کردن، عرضه داشتن
sunulmak	سُونُولماک
	تقدیم شدن
surat	صُورَات
	صورت، سیما، تشرویى
surat asmak	صُورَات آسماک
	تشرویى کردن
susam	سُوسام
	کنجد
susamak	سُوساماک
	تشنه شدن، به چیزی میل شدید داشتن
susatmak	سُوساتماک
	تشنه کردن
susmak	سُوسماک
	ساکت شدن، حرف نزدن
sus payı	سُوس پایى
	حق سکوت
susturmak	سُوستُورماک
	ساکت کردن، بی سر و صدا کردن
susuzluk	سُوسُوزلُوک
	تشنگی، بی آبی
sutyen	سُوتین
	کرست، پستانبند
suvarmak	سُوارماک

	آب دادن به حیوان
suyolu	سُویُولُ
	راه آب
sübjektif	سُوبُجکتیف
	درونی، ذاتی، باطنی
süklüm püklüm	سُوکُلُوم پُوکُلُوم
	خجل و شرمنده، سرافکنده
sülâle	سُولاله
	اصل و نسب، نسل
sünbül	سُونبُول
	سنبل
sümsük	سُومسُوک
	بی بو و بی خاصیت، ابله
sümük	سُوموک
	آب بینی، خلط بینی
sümüklü	سُوموکُلُ
	کسی که دائم آب دماغش بیرون است
sünger	سُونگَر
	اسفنج
süngersi	سُونگَرسی
	اسفنج مانند
süngertaşı	سُونگَرتاَشى
	سنگ پا
süngü	سُونگُ
	سرنیزه
sünnet	سُونَت
	ختنه
sünneci	سُونَتچی
	ختنه کننده
sünnet düğünü	سُونَت دُویُونُ
	ختنه سوران

sünnet etmek	سوئت اتمک	تبعید کردن
sünnet olmak	سوئت اولماک	سرمه ختنه شدن
sünni	سوئی	راندن، کشیدن، دست زدن، طول کشیدن
süpürge	سوپورگه	sürpriz سورپریز
süpürmek	سوپورمک	خبر یا واقعه غیرمنتظره که به طور ناگهانی انسان را خوشحال یا مغموم می‌سازد
sürahi	سوراحی	sürtmek سورتمک
sürdürmek	سوردورمک	مالیدن، مالش دادن
süre	سوره	sürtük سورتوک
süre aşımı	سوره آشمی	زنی که بیشتر در بیرون از منزل و جلوی در یا خانه بوده یا این‌ور و آن‌ور می‌رود
süreç	سورچ	sürtülmeک سورتولمک
sürekli	سورکلی	مالیده شدن
süresiz	سورکسیز	sürtüşmek سورتوشمک
sürelî	سورلی	به هم دیگر مالیده شدن، به هم دیگر مالیدن
süresiz	سورسیز	sürü سورو
sürgü	سورگو	گل، رمه، گروه یا دسته حیوانات
sürgün	سورگون	sürücü سوروجو
		راننده درشکه یا ماشین
		sürüklemek سوروکلمک
		روی زمین کشیدن
		sürümlü سوروملو
		جنسی که زیاد به فروش می‌رود، پرچریان
		sürümsüz سورومسوز
		راکد، جنس کم‌فروش، بدون جریان
		süründürmek سوروندورمک
		معطل کردن، به تاخیر انداختن، طولانی کردن
		sürüngenler سورونگنلر

	خزندگان
sürünmek	سورونمک
	خزیدن، زندگی را به نحوی گذراندن
süs	سوس
	زینت، آرایش، تزئین
süslemek	سوسلمک
	زینت دادن، آرایش کردن، تزئین کردن
süslenmek	سوسلنمک
	آرایش کردن، خود را زینت کردن
süslü	سوسلو
	تزئین شده، مزین، آرایش شده
süssüz	سوس سوز
	بی زینت، بی آرایش، بی تزئین
süt	سوت
	شیر
sütana	سوت آنا
	زنی که بچه دیگری را شیر می دهد
sütbeyaz	سوت بیاز
	سفید مثل شیر، رنگ شیری
sütçocuğu	سوت چوچوغو
	بچه شیرخوار
sütçü	سوتچو
	شیرفروش
sütçülük	سوت چولوک
	شیرفروش، لبنیاتی
sütdişi	سوت دیشی
	دندان شیری
sütkardeş	سوت کاردش
	برادر رضائی
süt kesilmek	سوت کسيلمک
	بریده شدن شیر، قطع شدن شیر

sütlaç	سوت لاج
	شیربرنج
sütlü	سوتلو
	شیردار
sütlüce	سوت لوجه
	نوعی گیاه
sütoğul	سوت اوغول
	پسر رضاعی
sütsüz	سوتسوز
	بدون شیر، کم شیر
sütun	سوتون
	ستون، رکن
süzek	سوزک
	صافی، فیلتر
süzgeç= süzgi	سوزگج - سوزگو
	صافی، فیلتر، آب پاش
süzgün	سوزگون
	صاف شده، ضعیف شده، لاغر شده
süzmek	سوزمک
	صاف کردن، ورنانداز کردن
süzülmek	سوزولمک
	صاف شدن، از صافی گذشتن
süzüntü	سوزونتو
	ته مانده بعد از صاف شدن چیزی، لرد

Ş

Ş, ş	ش
	ش، بیست و سومین حرف الفبای ترکی
şaban	شاپان
	ابله، خل، ساده لوح
şafak	شافاک
	شفق
şah	شاه
	شاه، پادشاه
şahadet parmağı	شاهدات پارماغی
	انگشت شهادت
şahane	شاهانه
	شاهانه، عالی
şahdamarı	شاهد اماری
	شاهرگ
şaheser	شاه اثر
	شاهکار
şahit	شاهیت
	شاهد، گواه
şahitlik	شاهیت لیک
	شهادت، گواهی
şair	شایر
	شاعر
şaka	شاکا
	شوخی، مزاح
şakacı	شاکاچی
	شوخی طبع

şakadan	شاکادان
	روی شوخی، از روی شوخی
şakak	شاکاک
	شقیقه
şakalaşmak	شاکالاşmak
	با هم شوخی کردن
şakasız	شاکاسز
	بی شوخی، جدی
şakımak	شاکنمک
	چهچه زدن
şakır şakır	شاکنر شاکنر
	صدای شرشر آب
şakırtı	شاکنرتی
	صدای شرشر یا جرق یا طرق طرق
şakşak	شاک شاک
	جقجقه
şakşakeç	شاک شاکچی
	متملق، کسی که همایش تعریف می کند
şakul	شاکول
	شاغول
şalak	شالاک
	کالک، هنداونه کوچک
şalgam	شالقام
	شلغم
şalvar	شالوار
	شلوار گشاد محلی
şamata	شاماتا
	سروصدا، قیل و قال
şamdan	شامدان
	شمعدان
şampanya	شامپانیا

	شامپاین
şampiyon	شامپیون
	قهرمان بازی یا ورزش
şampiyona	شامپیونا
	مسابقات قهرمانی
şampiyonluk	شامپیونلوک
	قهرمانی، قهرمان بودن
şampuan	شامپوآن
	شامپو
şangır şungur	شانقش شونقور
	صدای جرنگ و جرونک
şangırtı	شانقشرتی
	صدای جرنگ ظروف
şanzuman	شانزومان
	جعبه دنده اتومبیل
şanlı	شانلی
	معروف، مشهور، صاحب شان و شرف
şans	شانس
	شانس، بخت، طالع
şantaj	شانتاژ
	هوجی گری، کلاهبرداری
şantiye	شانتییه
	کارگاه، محل کار ساختمانی یا مکانیکی
şapırdamak	شاپیرداماک
	صدای ملوج ملج درآوردن
şapır şapır	شاپیر شاپیر
	ملج ملوج، شاپ شاپ
şapka	شاپکا
	کلاه
şapkacı	شاپکاجی
	کلاهدوز، کلاهفروش

şapşal	شاپشال
	شلخته
şarabî	شارابی
	رنگ شراب قرمز
şarap	شاراپ
	شراب
şarbon	شاربون
	سیاه زخم
şarkı	شارکی
	آواز، نغمه، سرود، ترانه
şarkıcı	شارکنجی
	خواننده (آواز)
şarkı söylemek	شارکی سؤیلمک
	ترانه خواندن، آواز خواندن
şart	شارت
	شرط، لزوم، ضروری
şartlamak	شارتلاماک
	آب کشیدن، کر دادن
şartlaşmak	شارتلاشماک
	متقابلاً شرط گذاشتن
şartlı	شارتلی
	مشروط، شرطدار
şartsız	شارتسز
	بدون شرط
şaşalamak	شاشالاماک
	متحیر ماندن، بهت زدن
şaşı	شاشی
	چشم چپ، لوچ
şaşılık	شاشیلنک
	چپ چشمی، لوچ بودن
şaşılmak	شاشنلماک

متحیر شدن، مبهوت شدن
şaşırmak شاشیرماک
 متعجب شدن، حیران شدن، گیج شدن،
 اشتباه کردن
şaşırtmak شاشیرتماک
 متعجب کردن، گیج کردن، حواس پرت
 کردن
şaşkın شاشکنکن
 متحیر، متعجب، گیج، حواس پرت
şaşmak شاشماک
 متحیر شدن، تعجب کردن
şayet شایت
 شاید، اگر، به احتمال
şef شف
 متصدی، مسئول، رئیس
şefkat شفکات
 مهربانی، محبت، نرم‌دلی
şefkatli شفکاتلی
 مهربان، بامحبت، باشفقت
şefkatsiz شفکاتسیز
 بی‌رحم، بی‌انصاف، بی‌محبت
şeftali شفتالی
 هلو، شفتالو
şehit شهیت
 شهید، کشته شده در راه خدا
şehlâ شهلا
 کسی که چشمش کمی چپ باشد
şehriye شهریه
 رشته فرنگی
şehvet شهوت
 شهوت، میل جنسی

şeker شکر
 آب‌نبات
şeker hastalığı شکر حاستالنفی
 مرض قند
şekerkamışı شکر کامیشی
 نیشکر
şekerlenmek شکرلنمک
 شکر ک زدن مربا و غیره
şekerleşmek شکرلشمک
 شیرین شدن یا دوست داشته شدن بچه
şekerli شکرلی
 شکر دار، شیرین
şekerlik شکرلیک
 شکر دان، قندان
şekersiz شکرسیز
 بی‌شکر، بدون شکر
şekil شکیل
 شکل، عکس، نقش
şekilsiz شکیلسیز
 بی‌شکل، نامنظم
şelale شلاله
 آبشار
şema شما - شه‌ما
 شکل
şemsiye شمسیه
 چتر
şemsiyeci شمسیه‌چی
 چترساز، چتر فروش
şen شن
 خوشحال، شاد
şenlendirmek شنلندیرمک

	خوشحال کردن، شاد کردن
şenlik	شنلیک
şerbet	شادی، خوشحالی، جشن شربت
şerbetçi	شربت شربتچی
şeref	شربت فروش شرف
şereflendirmek	شرف، آبرو، حیثیت شرفلندیرمک
şerefli	شرفیاب کردن شرفلی
şerefsiz	باشرف، باآبرو شرفسیز
şeriat	بی شرف، بی آبرو شریات
şerit	شریعت، دین، قوانین دینی شریعت
şevk	نوار، رشته شوک
şevket	شوق، اشتیاق شوکت
şey	شوکت، جاه و جلال شئی - شئی
şeyh	شئی، چیز شیخ
şeytan	شیخ شیطان
şeytanî	شیطان شیطانئ
	شیطانی

şık	شیک ششک
şıkırtı	شیک، قشنگ ششکترئی
şıklaşmak	صدای به هم خوردن فلزات و غیره ششکلاشمک
şımarık	شیک شدن ششمارئک
şımarık	لوس، بی مزه، پررو ششمارماک
şımarmak	لوس شدن، رودار شدن ششمارماک
şımartmak	لوس کردن، رودادن، پررو کردن ششمارتماک
şingirtı	صدای به هم خوردن شیشه و غیره ششنگترئی
şırıldamak	شرشر کردن آب ششرنلداماک
şırılta	شرشر کردن آب ششرنلتئ
şırınga	صدای شرشر آب ششرننقا
şia	سرنگ (آپول) شیآ
şiddet	شیعه شیدت
şiddetlenmek	شدت، خشونت، سختی شیدتلمک
şifa	شدید شدن، تند شدن شیفأ
şifa bulmak	شفا شیفأ بولماک
şifre	شفا یافتن شیفیره

şöyle	شویله این طوری، اینجور	şut	شوت شوت در بازی فوتبال
şöylesine	شویله سینه این طور، اینجوری	şuur	شوعور شعور، عقل
şu	شُو این	şuurlu	شوعورلو باشعور، باعقل
şubat	شویات ماه شباط، دومین ماه ترکی	şükran	شوکران تشکر، امتنان
şube	شوبه شعبه، بخش	şükretmek	شوکراتمک شکر کردن، سپاسگزاری
şuna	شونئا به این	şükür	شوکور شکر، سپاس
şunca	شونجا اینقدر	şüphe	شوپهه شک، شبهه، گمان
şunda	شوندا در این، توی این، داخل این	şüphelenmek	شوپهه لنمک شک کردن، شبهه کردن
şundan	شوندان از این	şüpheli	شوپهه لی مشکوک، مظنون
şunlar	شونلار از این	şüphesiz	شوپهه سیز بی شک، بدون شک، یقین، بی تردید
şunu	شونو این را		
şura	شورا اینجا		
şuracık	شوراجنک همینجا		
şuralı	شورالی اینجائی، اهل اینجا		
şurası	شوراسی اینجایش		
şurup	شوروپ		

T

T, t	ت - ت - (ط)
ta	ت، بیست و چهارمین حرف الفبای ترکی تا
taahhüt	تا، الی تآهوت
taahhütlü	تعهد، عهده دار شدن تآهوتلو
tabak	نامه سفارشی تاباک
tabaka	بشقاب، نعلبکی تاباکا
taban	طبقه تابان
tabanca	کف پا، کف زیر کفش، کف تابانجا
tabansız	طپانچه تابانسز
tabela	بدون کف، ترسو تابلا
tabelacı	تابلو تابلاجی
tabiat	تابلونویس تابیات - طایبات
tabip	طبیعت، خوی، خلق طایب
tabir	پزشک، طبیب تابیر

تعبیر

tabla	تابلا طبق فروشندگان، زیرسیگاری
tablet	تابلت قرص (قرص دارو و غیره)
tablo	تابلو تابلوی نقاشی، منظره
tabu	تابو تحریم شده، قدغن
tabur	تابور گروه، دسته، گردان (نظامی)
taburcu	تابورجو مرخص شدن از بیمارستان
tabut	تابوت تابوت
tacil	تاجیل عجله کردن، شتافتن
taciz	تاجیز اذیت، مزاحمت
tahakkuk	تاحاککوک تحقق، حقیقت پیدا کردن
tahammül	تاحاتمول تحمل، بردباری، شکیبایی
taharet	تاحارت طهارت، پاکیزگی
taharetlenmek	تاحارتلنمک طهارت گرفتن، خود را پاک کردن
tahavvül	تاحاتوول منقلب شدن، دگرگون شدن
tahlil	تاحلیل حل کردن، آزمایش خون یا غیره

tahliye	تاحلییه	تخلیه، خالی کردن	takdir	تاکدیر	تقدیم، اعطاء
tahmin	تاحمین	تخمین، حدس، گمان			تقدیر، مقدرات، سرنوشت
tahminen	تاحمینن	تخمینی، به طور تخمینی، تقریبی	takdis	تاکدیس	مقدس شمردن
tahrik	تاحریک	تحریک کردن، برانگیختن	taki	تاکئی	هدیه عروس از قبیل انگشتر، گوشواره و سنجاق سینه و گردنبند و غیره
tahrip	تاحریپ	تخریب، خراب کردن	takılmak	تاکنلماک	نصب شدن، سر به سر گذاشتن
tahrir	تاحریر	تحریر، نوشتن	takım	تاکیم	دسته، گروه، دست لباس، سرویس ظروف
tahsil	تاحصیل	به دست آوردن، تحصیل علم و معرفت	takım taklavat	تاکیم تاکلاوات	ابزار آلات
tahsis	تاحصیص	اختصاص دادن، تخصیص دادن	takinaklı	تاکیناکلی	اشکال دار، مانع دار
taht	تاحت	تخت	takinmak	تاکینماک	چیزی را به سر و سینه نصب کردن
tahta	تاحتا	تخته	takıntı	تاکنتئی	گیر، مانع، گرفتاری
tahtakurusu	تاحتاکوروسو	ساس	takışmak	تاکیشماک	گلاویز شدن، با هم دعوا کردن، به هم گیر کردن
tahtirevan	تاحتئی روان	تخت روان	takip	تاکیب	تعقیب، دنبال کردن
takanak	تاکاناک	انگل، مانع، دین	takla	تاکلا	معلق، معلق زدن در پرش شنا
takas	تاکاس	معامله پایاپای	taklavat	تاکلاوات	ابزار آلات
takbih	تاکبیح	مذمت کردن، بدگویی	taklit	تاکلیت	تقلید
takdim	تاکدیم				

taklit yapmak	تاکلیت یا پیماک تقلید کردن	tamah etmek	تاماه اتمک طمع کردن، دل خواستن
taklitçi	تاکلیتچی مقلد، تقلیدکننده	tamahkâr	تاماهکار طمعکار
takma	تاکما عمل نصب یا انداختن، عاریه	tamam	تامام تمام، کامل، خوب، باشه (در پاسخ به سوال)
takmak	تاکمک نصب کردن، جا انداختن، زیورآلات به سر و سینه نصب کردن	tamamen	تامامن کاملاً، به کلی، تماماً
taksit	تاکسیت اقساطی، قسط	tamamlamak	تاماملاماک تمام کردن، خاتمه دادن، به انجام رساندن
taksitle	تاکسیتله اقساطی	tamamlanmak	تاماملانمک تمام شدن، پایان یافتن
taktuk	تاک توک صدای تق تق، صدای تاق توق	tamir	تامیر تعمیر
takvim	تاکویم تقویم	tamirat	تامیرات تعمیرات
talebe	تالبه دانش آموز، دانشجو	tamirci	تامیرچی تعمیرکار
talep	تالپ - طالب تقاضا، خواهش، درخواست	tamsayı	تامسای عدد صحیح
talih	طالیح طالع، بخت	tan	تان سپیده صبح، فجر
talimat	تالییات دستورات، اوامر	tandır	تاندر تنور
talimat vermek	تالییات وئرمک دستور دادن، امر دادن	tane	تانه دانه، عدد
tam	تام تمام، تمام و کمال، کامل	tanelemek	تانهلمک دانه دانه کردن مانند دانه کردن انار
tamah	تاماه طمع، آز، حرص	taneli	تانلی دانه دار

tanıdık	تاندنیک	خدایی، الهی	
	آشنا، شناس، دوست	tanrısız	تانرئسئز
tanık	تاننیک		خدانشناس
	شاهد، گواه	tansiyon	تانسیون
tanıklamak	تاننیکلاماک		فشارخون
	با شاهد اثبات کردن	tantana	تانانانا
tanım	تانئم		دبدبه و کبکه، جلال و شکوه
	تعریف، توضیح	tapı	تاپئ
tanımak	تاننماک		معبود
	شناختن، قبول کردن حق	tapınak	تاپئناک
tanımlamak	تاننملاماک		معبد، عبادتگاه، پرستش گاه
	تعریف کردن، تشریح کردن	tapınmak	تاپئنماک
tanınmak	تانئنماک		پرستش کردن، عبادت کردن
	شناخته شدن، شهرت یافتن	tapmak	تاپماک
tanınmış	تانئنمئش		پرستیدن
	شناخته شده، شهرت یافته	taptaze	تاپتازه
tanış	تانئش		تر و تازه، خیلی تازه
	شناس، دوست، آشنا	tapu	تاپو
tanışmak	تانئشماک		قباله ملک و خانه و غیره
	با هم آشنا شدن	tapulamak	تاپولاماک
tanıştırmak	تانئشئترماک		قباله کردن، به ثبت رساندن در دفتر اسناد رسمی
	به هم معرفی کردن، آشنا کردن	taraf	تاراف - طاراف
tanıt	تانئت		طرف، سمت، جهت
	دلیل، برهان	tarak	تاراک
tanıtıcı	تانئتئجئ		شانه
	معرفی کننده، معرف	taralı	تارالی
tanıtlamak	تانئتلاماک		شانه کرده، شانه زده
	اثبات کردن	taramak	تاراماک
Tanrı	تانرئ		شانه زدن، شانه کردن
	خدا، خداوند	taranmak	تارانماک
tanrısai	تانرئسای		

tarçin	جستجو شدن، واری شدن تارچین	tartılmak	تارتلماک وزن شدن
tarhun	دارچین تارحون	tartısız	تارتسئز وزن نشده
tarım	ترخون تارئم	tartışma	تارتئشما مشاجره، بگو مگو، مناقشه
tarımcı	کشاورزی، زراعت تارئمچی	tartışmak	تارتئشماک مشاجره کردن، بگو مگو کردن
tarımsal	کشاورز، زارع تارئمسال	tartmak	تارتماک وزن کردن، کشیدن
tarif	مربوط به کشاورزی تاریف	tas	تاس تاس، کاسه
tarih	تعریف، توضیح تاریخ	tasa	تاسا غم و غصه، درد و غم
tarihî	تاریخ تاریحی	tasa çekmek	تاسا چکمک غم خوردن، فکر و خیال کردن
tarihöncesi	تاریخی تاریخ اؤنجهسی	tasadduk	تاساؤوک تصدق، صدقه دادن
tarihsiz	ماقبل تاریخ تاریحسئز	tasarı	تاساری لایحه
tarikât	بدون تاریخ طاریکات	tasarım	تاسارئم تصور، طرح
tarla	طریقت، سلک درویشی تارلا	tasarlamak	تاسارلاماک تصور کردن، طراحی کردن
tarla faresi	مزرعه، کشتزار تارلا فارهسی	tasarruf	تاسارؤوف تصرف، در کاری به میل خود تغییر دادن، مالک شدن، صرفه جویی
tartı	موش صحرائی تارتئ	tasasız	تاساسئز بی درد و غم
tartılı	ترازو، توزین تارتئلئ	tasavvuf	تاساوؤؤف صوفی گری، درویشی، تصوف
	وزن شده		

tasavvur	تاساووؤر
	تصور، در نظر مجسم کردن
tasdik	تاصدیک
	تصدیق، گواهی کردن
tasdikli	تاصدیکلی
	تصدیق شده، گواهی شده
tasdiksiz	تاصدیکسیز
	گواهی نشده، تصدیق نشده
tashih	تاصحیح
	تصحیح، اصلاح کردن، غلط گیری کردن
taslak	تاسلاک
	پیش نویس، مینوت
taslamak	تاسلاماک
	تظاهر کردن، پز دادن، وانمود کردن
tasmim	تاصمیم
	تصمیم، عزم
taş	تاش
	سنگ، نگین
taşak	تاشاک
	خایه، تخم
taşaklı	تاشاکلی
	خایه دار، جسور، شجاع
taş atmak	تاش آتماک
	سنگ انداختن
taşçı	تاشچی
	سنگ تراش، کسی که در معدن سنگ کار می کند
taşeron	تاشرون
	پیمان کار یا مقاطعه کار دست دوم
taşıl	تاشیل
	فسیل، سنگواره

taşımacı	تاشماچی
	موسسه حمل و نقل، حمل و نقل کننده
taşımak	تاشماک
	حمل و نقل کردن، حمل کردن
taşınmak	تاشنماک
	اسباب کشی کردن، نقل مکان کردن
taşirtmak	تاشیرتماک
	لبریز کردن، سبب سر رفتن شدن
taşıt	تاشتت
	وسائط نقلیه
taşiyıcı	تاشینیچی
	خبرچین، سخن چین، دوبهم زن
taşkömür	تاش کومور
	زغال سنگ
taşlamak	تاشلاماک
	سنگ انداختن، سنگ زدن
taşlaşmak	تاشلاشماک
	به حالت سنگ درآمدن
taşlı	تاشلی
	سنگ دار، نگیندار
taşlık	تاشلنک
	سنگلاخ، سنگدان پرندگان
taşma	تاشما
	طغیان
taşmak	تاشماک
	سر رفتن، لبریز شدن، طغیان کردن
taşocağı	تاش اوچاغی
	معدن سنگ
taşpamuğu	تاش پاموغو
	پنبه نسوز، آزیست
taşyurekli	تاش یورکلی

tat	تات	سنگدل، بی رحم	taun	تاؤن	بی مزگی، بی طعمی
Tatar	تاتار	طعم، مزه، لذت	tava	تاوا	طاعون
tatbikat	تاتیکیات	تاتار، قوم تاتار	tavaf	تاواف	تابه، ماهی تابه
tatil	تاطیل	مانور نظامی، کارآموزی	tavan	تاوان	طواف، دور چیزی گشتن
tatlandırılmak	تاتلاندرماک	تعطیل	tavır	تاوئر	سقف
tatlanmak	تاتلانماک	خوشمزه کردن، شیرین کردن، با لذت کردن	tavla	تاولا	طرز، جور، نوع
tatlı	تاتلی	خوشمزه شدن، شیرین شدن، لذیذ شدن	tavla atmak	تاولا آتماک	تخته نرد
tatlı belâ	تاتلی بلا	شیرین، شیرینی، بانمک	tavlamak	تاولاماک	تخته بازی کردن
tatlılaşmak	تاتلیلاشماک	بلای مطلوب، چیزی که هم دردسر داره هم خوبه	tavlanmak	تاولانماک	گول زدن
tatlımsı	تاتلیمسی	خوشمزه شدن، شیرین شدن	tavlanmak	تاولانماک	گول خوردن
tatmak	تاتماک	قدری شیرین	tavsiye	تاوسیه	توصیه، سفارش
tatmin	تاتمین	چشیدن، مزه کردن	tavşan	تاوشان	خروگوش
tatsız	تاتسز	خاطرجمع، راحتی خیال، اطمینان	tavşanlılık	تاوشانلیک	کنده کاری، مثبت کاری روی تخته
tatsızlaşmak	تاتسزلاشماک	بی مزه، کم شیرین، بدطعم	tavuk	تاووک	مرغ
tatsızlık	تاتسزلیک	بی مزه شدن، بدطعم شدن	tavukçu	تاووکچو	مرغ فروش، مرغ نگهدار
		تاتسزلیک	tavukçuluk	تاووکچولوک	تاووکچولوک
					مرغ داری، پرورش مرغ

tavus	تاووس	طاووس
tayfa	تایفا	جاشو، ملوان، کارگر کشی
tayfun	تایفون	طوفان، تندباد
tayin	تایین	انتصاب، تعیین پست یا خدمت، انتقال اداری
taze	تازه	تازه، نو، جدید، تر و تازه
tazelemek	تازه‌لکمک	نو کردن، تازه کردن، عوض کردن
tazelenmek	تازه‌لنمک	تازه شدن، نو شدن
tazı	تازی	سگ تازی
tazılařmak	تازنلاřماک	لاغر شدن، ضعیف شدن
tazim	تازیم	تعظیم
tazmin	تازمین	تضمین، ضمانت
tazminat	تازمینات	خسارت، پرداخت خسارت
tebeřir	تیشیر	گیج برای نوشتن روی تخته سیاه
tebrik	تبریک	تبریک، نهیت
tebřir	تیشیر	بشارت دادن، مژده دادن

tecavüz	تجاووز	تجاوز، از حد گذشتن
tecil	تجیل	عقب انداختن، به بعد موکول کردن
tecrübe	تجروبه	تجربه، آزمایش
tecrübeli	تجروبه‌لی	باتجربه، مجرب
tecrübesiz	تجروبه‌سیز	بی تجربه
tedarik	تداریک	تدارک، آماده کردن، مهیا کردن
tedarikli	تداریک‌لی	آماده، حاضر، مهیا
tedariksiz	تداریک‌سیز	بدون تدارک، غیرآماده، بدون آمادگی
tedavi	تداوی	معالجه، مداوا
tedavül	تداوول	رایج بودن، در جریان
tedbir	تدبیر	تدبیر، توجه کردن به کاری، دقت و احتیاط
tedbirli	تدبیر‌لی	باتدبیر، بادقت و احتیاط
tedbirsiz	تدبیر‌سیز	بی تدبیر، بی دقت، بی احتیاط، بی فکر
tedirgin	تدیرگین	دلخور، اوقات تلخ
teessüf	ته‌اسوف	تاسف
teessüf etmek	ته‌اسوف‌اتمک	تاسف

teftiş	متاسف شدن، ناسف کردن تفتیش	tekerli	چرخیدن، دور خوردن تکرلی
teğmen	تفتیش، بازرسی، کنترل تیمن	teker teker	چرخ دار تکر تکر
tehcüm	ستوان سوم تهاجوم	tek tek	تک تک، یکی یکی
tehlike	تهاجم، حمله تهلیکه	tekil	تکلیف مفرد
tehlikeli	خطر تهلیکه‌لی	tekir	تکیر گره پلنگی
tehlikesiz	خطرناک تهلیکه‌سبز	teklif	تکلیف پیشنهاد
tek	بی خطر تک	teklif etmek	تکلیف اتمک پیشنهاد کردن
tekbaşına	تک، تنها تک باشنا	teklifli	تکلیف‌لی رسمی، تشریفاتی
tekdüzen	به تنهایی تک دوزن	teklifsiz	تکلیف‌سبز خودمانی، مهمانی غیررسمی
tekel	پی در پی، یک‌ریز، پشت سر هم تک آل - تکل	teklik	تکلیک یگانگی، یکی بودن، واحد بودن
teker	انحصار، انحصاری تکر	tekme	تکمه لگد، پشت پا
tekerlek	چرخ تکرلک	tekmelemek	تکمه‌لمک پشت پا زدن، لگد زدن
tekerleme	چرخ، مدور تکرلمه	tekmil	تکمیل تکمیل، کامل، بی نقص
tekerlemek	حرف‌های پوچ و بی معنی، حرف‌های قسالی تکرلکم	teknik	تکنیک فن، تکنیک
tekerlenmek	تکرار چرخاندن، دورگرداندن تکرلنمک	teknisyen	تکنیسین تکنسین
		tekparça	تک پارچا یک پارچه، یک تکه

tekrar	تکرار	تکرار، مجدداً
tekrarlamak	تکرارلاماک	تکرار کردن
tekstil	تکستیل	بافتندگی، بافت
tel	تل	سیم، کابل، نخ، تار
telâş	تلاش	هیجان، دستپاچگی، تلاش
telâşa düşmek	تلاشا دوشمک	دستپاچه شدن، به تلاش افتادن
telâşlanmak	تلاشلانماک	دستپاچه شدن، به هیجان افتادن
telaşlı	تلاشلی	دستپاچه، پرهیجان
telâşsız	تلاشسئز	بدون هیجان، خونسرد
telef	تلف	از بین رفتن، نابود شدن
telefon	تلفون	تلفن
telefoncu	تلفونچو	تلفنچی، مأمور تلفن
telefonlaşmak	تلفونلاشماک	با تلفن تماس گرفتن، به همدیگر تلفن کردن
tellâk	تلکاک	دلاک حمام
tellâl	تلأل	دلال، جارچی

tellemek	تلیمک	تور گرفتن به پنجره یا جای دیگر
telli	تلی	سیم‌دار
telsiz	تلسئز	بی‌سیم
temaruz	تماروز	خود را به مریضی زدن
tembel	تمبل	تنبل
tembelleşmek	تمبللشمک	تنبل شدن
tembellik	تمبلئیک	تنبلی
tembih	تمبیه	تنبيه، هشيار کردن، آگاه کردن
tembih etmek	تمبیه اتمک	تنبيه کردن، برحذر کردن
temel	تمل	پایه، اساس، بن، بنیان
temelleşme	تملشمه	پی گرفتن، محکم و استوار شدن
temelli	تملی	اساسی، اصلی، محکم
temelsiz	تملسئز	بی‌اساس، بی‌اصل، بی‌پایه
teminat vermek	تمینات وئرتمک	تمینات وئرمک
		خاطر جمع کردن، مطمئن کردن، ضامن دادن
temiz	تمیز	تمیز، پاک
temizlemek	تمیزلمک	

temizlenmek	تمیزلنمک	پاک کردن، از بین بردن، تمیز کردن
temizletmek	تمیزلتمک	تمیز شدن، پاک شدن، از بین رفتن
temizleyici	تمیزلییجی	تمیز کردن یا پاک کردن به وسیله دیگری
temizlik	تمیزلیک	پاک کننده، تمیز کننده
temsil	تمشیل	تمیزی، پاکی
temsilci	تمشیلجی	شبیبه کردن، نمایندگی، نمایش
temsilcilik	تمشیلجیلیک	نمایش
temyiz	تمییز	نماینده
temyiz mahkemesi	تمییزماحکمه سی	تمیز و تشخیص دادن
ten	تن	تمیز محکمه تمیز
tencere	تنجیره	تن، بدن
teneke	تنکه	دیک، قابلمه
tenekeci	تنکهجی	حلبی، پست حلبی
tenezzül	تنزول	تنکجی
tenzil	تنزیل	حلبی ساز
		پست شدن، پائین آمدن
		پست کردن

tenzilât	تنزیلات	تخفیف
tenzilâtlı	تنزیلاتلی	با تخفیف
teorem	تئورم	قضیه هندسی
teori	تئوری	تئوری، نظریه
tepe	تپه	تپه، قله، فرق، بالا
tepecik	تپهچیک	تپه کوچک
tepinmek	تپینمک	از روی عصبانیت پا به زمین کوبیدن
tepir	تپیر	غریبال
tepişmek	تپیشمک	به جان هم افتادن، ستیزه کردن با یکدیگر
teпки	تپکی	عکس العمل، واکنش
tepkimek	تپکیمک	عکس العمل نشان دادن
tepmek	تپمک	لگد زدن، پس زدن
tepreşmek	تپرشمک	به حرکت آمدن، تکان خوردن
tepsi	تپسی	سینی
ter	تر	عرق
teras	تراس	

terazi	ترازی	تراس، ایوان، پشت بام	تمام کردن دوره سربازی، ترخیص از سربازی
terbiye	تربیه	ترازو، میزان	ترک، ول کردن
terbiyeli	تربیه‌لی	تربیت، ادب	ترکیب
terbiyesiz	تربیه‌سبز	باتربیت، بادب	ترکیب، مخلوط کردن
terbiyesizlik	تربیه‌سبزلیک	بی تربیت، بی ادب	ترلمک
tercih	ترجیح	بی تربیتی، بی ادبی	ترلمک
tercüman	ترجمان	ترجیح، برتری دادن	ترلق
tercümanlık	ترجمانلیک	مترجم	ترلق، عرق دار، عرق کرده
tercüme	ترجمه	مترجمی	ترلیک
tere	تره	ترجمه	ترمای
tereddüt	ترددوت	تره	ترمال
tereke	ترکه	تره تیزک	محل آب‌های گرم معدنی
tereyağı	تره یاغی	تردد، شک، شبهه	ترموفور
terfi	ترفی	ترکه	کیسه آب گرم لاستیکی
terhis	ترخیص	میراث	ترموس
			فلاسک
			ترس
			وارونه، معکوس
			ترسلمک
			حرف خشن زدن، اوقات تلخی کردن
			ترسلیک
			عصبانیت، خسونت، اوقات تلخی
			ترس‌بوز
			وارونه، معکوس، پشت چیزی
			ترتمیز

	پاک و پاکیزه	tespit	تثبیت
tertibat	ترتیبات		ثبث کردن
	آمادگی، تهیه	test	تست
tertip	ترتیب		تست، امتحان
	ترتیب، ردیف، منظم	testere	تستره
tertiplenmek	ترتیبلمک		اره دستی
	مرتب کردن، منظم کردن، ردیف کردن	testi	تستی
tertipli	ترتیبلی		کوزه، سبو
	منظم، باردیف، ردیف شده، مرتب	teşekkür	تشکُور
tertipsiz	ترتیبسبز		تشکر
	نامنظم، نامرتب، بی ترتیب	teşekkür etmek	تشکُور اتمک
terzi	ترزی		تشکر کردن
	خیاط	teşkilât	تشکیلات
terzilik	ترزیلیک		تشکیلات
	خیاطی	teşvik	تشویک
teselli	تسلی		تشویق، به شوق آوردن
	تسلی	tetik	تتیک - ته تیک
teselli bulmak	تسلی بولماک		ماشه تفنگ، تردست، هشیار
	تسلی یافتن	teveccüh	توجُوح
teselli etmek	تسلی اتمک		توجه، عنایت، روگرداندن به کسی
	تسلی دادن	teyp	تیپ
teslim	تسلیم		ضبط صوت
	تحویل دادن، تسلیم، گردن نهادن	teyze	تیزه
teslim almak	تسلیم آلماک		خاله
	تحویل گرفتن	tez	تزد
teslim etmek	تسلیم اتمک		زود، تند، تز دانشگاهی
	تحویل دادن، تسلیم کردن	tezgâh	تزدگاح
teslim olmak	تسلیم اولماک		پیشخوان، میز کار، دستگاه
	تسلیم شدن، گردن نهادن	tıbbî	تیببئ
tespih	تسبیح		طبی، پزشکی
	تسبیح	tıkamak	تتکاماک

	تپاندن، بند آوردن، چپاندن
tıkanık	تنگانیک
	بندآمده، گیر کرده، تپانده شده
tıkanmak	تنگانماک
	تپانده شدن، بند آمدن، گیر کردن
tıkılmak	تنگنلماک
	پر شدن، تپانده شدن
tıkır tıkır	تنگنر تنگنر
	به طور مرتب، پشت سر هم، پی در پی
tıklım tıklım	تنگنم تنگنم
	لبالب، لبریز، پر
tıkmak	تنگماک
	با زور و فشار جا دادن، تپاندن
tıksırmak	تنگسیرماک
	عطسه زدن
tık tık	تنگ تنگ
	صدای تق تق
tımarhane	تیمارخانه
	دیوانه خانه
tınmak	تینماک
	جیگ زدن
tınmamak	تینماماک
	جیگ نزدن، صدا در نیاوردن
tıp	تپ - طب
	طب، پزشکی
tıpatıp	تپاتپ
	شبهه هم، مطابق هم، عین هم، عیناً
tıptırdamak	تپتیرداماک
	صدای پا، صدای ضربان قلب، تک تک ساعت
tıpış tıpış	تپیش تپیش

	تاتی تاتی کردن بچه
tıpkı	تپیکو
	مطابق، عیناً، مانند
tıraş	تیراش
	تراش، اصلاح موی سر یا صورت
tıraş etmek	تیراش اتمک
	تراش شدن، اصلاح کردن سر و صورت
tıraşçı	تیراشچی
	پر حرف، پرچانه
tıraşlı	تیراشلی
	اصلاح شده، تراشیده شده
tıraşsız	تیراشسز
	اصلاح نشده، تراشیده نشده
tırmalamak	تیرمالاماک
	چنگ انداختن، چنگ زدن با ناخن
tırmanmak	تیرمانماک
	بالا رفتن به کمک چنگ انداختن
tırmık	تیرمیک
	شن کش، جای چنگ یا ناخن که روی بدن یا صورت باقی می ماند
tırnak	تیرناک
	ناخن
tırnaklamak	تیرناکلاماک
	چنگ زدن، پنجول کشیدن
tırpan	تیرپان
	نوعی داس بزرگ که دسته ای بلند دارد
ticaret	تیکارت
	تجارت، بازرگانی
tifo	تیفو
	حصبه
tiftiflenmek	تیف تیفلمک

	ریش ریش شدن
tiksindirici	تیکسیندیریبجی
	چندش آور، مشمئز کننده
tiksinmek	تیکسینمک
	دل به هم خوردن، چندش شدن
tiksinti	تیکسینتی
	نفرت، نفرت
tilki	تیلکی
	روباه
timsah	تیمساح
	تمساح
tip	تیپ
	تیپ، نوع
tipik	تیپیک
	نمونه، نمونه‌ای، شبیه
tiryak	تیریآک
	تریاک
tiryakî	تیریآکی
	معتاد، عادت کرده
titiz	تیتیز
	حساس، دقیق
titizlik	تیتیزلیک
	دقیق بودن، حساس بودن
titrek	تیترک
	لرزان، لرزه‌دار
titremek	تیترمک
	لرزیدن، تکان خوردن
titretmek	تیترتمک
	لرزاندن
tiyatro	تیئاترو
	تئاتر

tiyatrocu	تیئاتروچو
	هنرپیشه تئاتر
tohum	توحووم
	بذر، تخم گیاه، دانه
tok	توک
	سیر
toka	توکا
	دست دادن، چنگک کمر بند، گل روی کفش
tokalaşmak	توکالاşmak
	به هم دست دادن
tokat	توکات
	سیلی، کشیده، چک
tokatlamak	توکاتلاماک
	سیلی زدن، چک زدن
tokatlanmak	توکاتلانماک
	سیلی خوردن، چک خوردن
tokluk	توکلوک
	سیری، سیر بودن
tokmak	توکماک
	تخماق، کوبه در
tokurdamak	توکورداماک
	غل غل کردن، صدای جوشیدن آب
tokuşmak	توکوشماک
	شاخ به شاخ شدن، به هم افتادن، به هم خوردن
tombul	تومبول
	چاق، توپول
tomurcuk	تومورجوک
	غنچه کوچک، جوانه
tomurcuklanmak	تومورجوکلانماک
	جوانه زدن، غنچه کردن

ton	تون تن (هزار کیلو)، تن صدا
tonga	تونقا تله، گیر
tongaya düşmek	تونقایا دوشمک به تله افتادن، گیر افتادن
top	توپ توپ بازی، توپ جنگی، توپ پارچه، کروی شکل
total	تویال چلاق، لنگ
topallamak	تویالاماک لنگیدن
toparlamak	تویارلاماک جمع و جور کردن، مرتب کردن
toparlanmak	تویارلانماک جمع و جور شدن، قدری بهتر شدن
topçeker	توپ چکر کشتی کوچک جنگی که توپ حمل می کند
topçu	توپچو توپچی
toplam	تویلام جمع
toplamak	تویلاماک جمع بستن، جمع کردن، چیدن
toplanmak	تویلانماک دور هم جمع شدن، جلسه کردن
toplantı	تویلانتی جلسه، جمع شدن عده ای دور هم
toplardamar	تویلاردامار سیاهرگ، ورید

toplaşmak	تویلاشماک جمع شدن، گرد آمدن
toplu	تویلو دسته جمعی، جمع و جور
topluiğne	تویلوینه سوزن ته گرد
toplum	تویلوم جمعیت، مردم، علت، اجتماع
toplumsal	تویلومسال اجتماعی، عمومی
toprak	تویراک خاک، زمین، خشکی، اراضی
topraklamak	تویراکلماک با خاک پوشاندن
topraklı	تویراکلی خاکی، خاک دار، دارای اراضی
topraksız	تویراکسنز بدون زمین، بدون اراضی
toptan	تویپتان به طور عمده، یک جا
toptancı	تویپتانچی عمده فروشی
toptancılık	تویپتانچیلک عمده فروشی
topuk	تویوک پاشنه پا، پاشنه کفش
topuklu	تویوکلو پاشنه دار
torba	توربا توبره، کیسه
torna	تورنا

tornacı	چرخ خراطی، دستگاه تراش تورناچی	törpölemek	تورپولمک
tornacılık	تراشکار، خراط تورناچیلک	tövbe	سوهان زدن، سائیدن، سوهان کردن توبه
tornavida	تراشکاری تورناویدا	tövbeli	توبه کرده توبیلی
torpil	پیچ گوشتی تورپیل	trahom	تراخم تراحوم
tortu	پارتنی، حامی بانفوذ تورتو	trampa	مبادله، عوض بدل ترامپا
torun	رسوب، لرد، پس مانده تورون	trampa etmek	مبادله کردن، عوض بدل کردن ترامپا اتمک
toz	نوه توز	transfer	انتقال ترانسفر
tozlanmak	گرد، پودر، گرد و خاک توزلانماک	travers	تراورس تراورس
tozlu	گرد و خاکی شدن، گرد بلند شدن توزلو	tren	ترن، قطار ترن
tozşeker	دارای گرد و خاک توزشکر	tropikal	منطقه حاره، منطقه گرمسیر تروپیکال
tömbeki	شکر تومبکی	tuğamiral	دریادار (سرتیپ نیروی دریایی) توغ آمیرال
töre	تنباکو توره	tuğbay	سرهنگ توغبای
tören	رسم و عادت تورن	tuğgeneral	سرتیپ توغ گنرال
töresel	جشن، مراسم توره سل	tuğla	آجر توغلا
törpö	مربوط به رسم و عادت تورپو	tuğlacı	آجرپز، آجر فروش توغلاچی
	سوهان	tuh	توح

	نف، نفو
tuhaf	توحاف عجیب، غریب، مضحک
tuhafiye	توحافییه
	خرازی
tuhaflaşmak	توحافلاشماک عجیب و غریب شدن، عوض شدن
tuhaflık	توحافلنک عجیب بودن
tuluk	تولوک خیک (پنیر یا کره)
tulum	تولوم خیک، تیوب خمیردندان و کرم و غیره
tulumba	تولومبا تلمبه دستی آب، تلمبه لاستیک بادکن
tulumba tatlısı	تولومبا تاتلیسی بامیه (شیرینی)
tuman	تومان زیرشلوار گشاد و کوتاه
tunç	تونچ برنز
tur	تور دور، گشت، گردش
turaç	توراج دراج (پرنده)
turgay	تورقای چکاوک
turist	توریست توریست، جهانگرد، سیاح
turna	تورنا

درنا

turp	تورپ ترپچه، ترب
turşu	تورشو ترشی
turşu kurmak	تورشو کورماک ترشی گذاشتن
turşuluk	تورشولوک سبزیجات یا میوه جات مناسب برای ترشی
turuncu	تورونجو نارنجی
turunç	تورونچ نارنج
tutak	توتاک گیره، دسته ظروف، پارچه ای که ظروف داغ را برمی دارند
tutam	توتام یک مشت از هر چیزی، به اندازه یک مشت
tutanak	توتاناک صورت جلسه، صورت مجلس
tutar	توتار مبلغ، مقدار
tutarlı	توتارلی متناسب، جمع و جور
tutarsız	توتارسنز بی تناسب، بی نظم
tutku	توتکو رغبت، میل سرشار
tutkun	توتکون دل بسته، پای بند
tutmak	توتماک

گرفتن، به دست گرفتن، طرفداری کردن، جور آمدن، مبتلا شدن، گرفتن نهال یا پیوند	tuz	توز	توال، آرایش
tutsak	توتساک		نمک
	اسیر		
tutuk	توتوک	tuzak	توزاک
	کم حرف و خجول		تله، دام، بند
tutuklamak	توتوکلاماک	tuzcul	توزجول
	بازداشت کردن، توقیف کردن		گیاهانی که در نمکزار می‌رویند
tutuklu	توتوکلو	tuzla	توزلا
	بازداشت شده، توقیف شده، محبوس		معدن نمک
tutukluk	توتوکلوک	tuzlak	توزلاک
	محبوبیت، لکنت داشتن		نمکزار
tutukluluk	توتوکلولوک	tuzlamak	توزلاماک
	حالت بازداشت، توقیف		نمک زدن، توی نمک گذاردن
tutulma	توتولما	tuzlanmak	توزلانماک
	گرفتن، عمل گرفتن		نمک زده شدن، توی نمک گذارده شدن
tutulmak	توتولماک	tuzlu	توزلو
	گرفته شدن، گیر کردن، لکنت زبان		نمک‌دار، شور
tutulu	توتولو	tuzluk	توزلوک
	مال رهنی، رهن شده		نمکدان، جای نمک
tutum	توتوم	tuzsuz	توزسوز
	حالت، وضعیت		بی‌نمک، کم‌نمک
tutunmak	توتونماک	tüberküloz	تویبرکولوز
	دست خود را به چیزی گرفتن		مرض سل
tutuşmak	توتوشماک	tüccar	تویچار
	به هم گیر کردن، به جان هم افتادن، آتش گرفتن		تاجر
tutuşturmak	توتوشتورماک	tüfek	توفک
	به هم گیر دادن، آتش گیراندن، به جان هم انداختن		تفنگ
tuvalet	تووال	tüfekçi	توفکچی
			تفنگ‌دار، تفنگ‌ساز، تفنگ‌فروش
		tüfeklik	توفک‌لیک
			جای تفنگ در سربازخانه

tüh	توح	نف
tükenmek	توکنمک	تمام شدن، از بین رفتن، خالی شدن
tükenmez	توکنمز	تمام نشدنی، خودکار (برای نوشتن)
tükenmez kalem	توکنمز کالم	قلم خودکار، خودکار
tüketici	توکتیچی	مصرف کننده
tüketim	توکتیم	استهلاک
tüketmek	توکتمک	تمام کردن، مستهلک کردن
tükürmek	توکورمک	نف کردن
tükürük	توکوروک	نف، آب دهان
tükürük bezi	توکوروک بزّی	غده بزاق
tül	تول	تور
tüm	توم	تمام، کامل، همه اش، یکپارچه
tümamiral	توم آمیرال	دریابان
tümbek	تومبک	تنبک
tümen	تومن	توده بزرگ، لشکر برابر ده هزار نفر
tümevarım	تومه وارنم	

tümgeneral	توم گنرال	استقراء، از جز به کل رسیدن
tümleç	توملچ	سرلشکر
tümlemek	توملمک	متمم، تمام کننده
tümlemek	توملمک	کامل کردن، تمام کردن
tümülenmek	توملنمک	تمام شدن، کامل شدن
tümör	تومور	غده، غده سرطانی
tümsayı	تومسایئ	تمام عده یک جلسه یا جمع
tümsek	تومسک	بالا آمدگی، تپه کوچک، محدب
tümsekli	تومسکلی	بالا آمده، برجسته
tümür	تومور	پرز داخل روده
tünel	تونل	تونل
tünel geçmek	تونل گچمک	فکر و حواس کسی جای دیگر بودن
tür	تور	نوع، دسته، تیره، طور
türbe	توربه	ترت، آرامگاه، مقبره
türbedar	توربه دار	متولی یا خادم ترت
türbeeriği	توربه آریی	نوعی آلوچه شیرین

türbin	توربین	بخور دادن
türdeş	توردهش	توتون
türel	توزل	توتون
türetici	توره تیجی	مو، موی، پر
türetmek	تورتمک	تویلمک
türev	تورو	مو درآوردن، مودار شدن، پشم درآوردن
Türk	تورک	تویلو
Türkçe	تورکچه	مودار، پردار، پشم دار
türkçeleştirmek	تورکچه لشتیرمک	تویسوز
türkleşmek	تورکلشمک	بی مو، بی پشم، بدون پر
türklük	تورکلوک	توزل
türkmen	تورکمن	توزل کیشی
türkü	تورکو	شخصیت حقوقی
türlü	تورلو	توزوک
tütmek	توتمک	آئین نامه، نظام نامه
tütsülemek	توتسولمک	

U

U	اؤ - وؤ
	او، بیست و پنجمین حرف الفبای ترکی
ucuz	اؤچوز
	ارزان
ucuzcu	اؤچوزجو
	ارزان فروش، کسی که دنبال چیزهای ارزان است
ucuzlamak	اؤچوزلاماک
	ارزان شدن
ucuzlatmak	اؤچوزلاتماک
	ارزان کردن
ucuzluk	اؤچوزلوک
	ارزانی
uç	اؤچ
	لک، سرقلم، کنار، انتها
uçak	اؤچاک
	هواپیما
uçaksavar	اؤچاک ساوار
	توپ ضد هواپیما، ضد هوایی
uçar	اؤچار
	پرنده، پرواز کننده
uçkur	اؤچکور
	بند تنبان
uçlu	اؤچلو
	نک دار
uçmak	اؤچماک
	پرواز کردن، پریدن، تبخیر

uçsuz	اؤچسوز
	بی انتها، بی نهایت، بی ننگ
uçsuz bucaksız	اؤچسوز بؤچاکسنز
	بی سر و ته، لایتناهی
uçuk	اوجوک
	تبخال، رنگ پریده
uçuklamak	اوجوکلاماک
	تبخال زدن
uçurmak	اوجورماک
	پراندن، هوا کردن، پرتاب کردن
uçurtmak	اوجورتماک
	پرواز دادن، هوا کردن به وسیله دیگری
uçurum	اوجوروم
	پرتگاه، دره
uçuş	اوجوش
	پرواز
uçuşmak	اوجوشماک
	پرواز دسته جمعی، با هم پرواز کردن
uf	اوف
	اف
ufacık	اوفاجنک
	مقدار کمی، کوچولو
ufak	اوفاک
	کوچک، کم
ufak para	اوفاک پارا
	پول خرد
ufalamak	اوفالاماک
	خرد کردن، ریز کردن
ufalanmak	اوفالانماک
	خرد شدن، ریز شدن
ufalmak	اوفالماک

کوچک شدن، ریز شدن (از لحاظ اندازه)	ukalâ	اوکالا
ufaltmak	اونالتماک	فضول، تظاهر به عقل
ریز کردن، خرد کردن، کوچک کردن	ukalâlık	اوکالالیک
uflamak	اونولاماک	فضولی، نادانی، تظاهر به عاقلی
اف اف گفتن	ulan	اولان
ufuk	اونوک	پسر (حالت تحقیر)
افق	ulaşım	اولاشیم
uğramak	اوغراماک	ارتباط، رابطه
سر زدن، پیش کسی رفتن	ulaşmak	اولاشماک
uğraşı	اوغراشی	رسیدن، واصل شدن
سر گرمی، مشغولیت	ulaştırma	اولاشترما
uğraşmak	اوغراشماک	ارتباطات، نقلیات
مشغول شدن، سر به سر گذاشتن	ulaştırmak	اولاشترماک
uğraştırmak	اوغراشترماک	واصل کردن، رساندن
مشغول کردن، وقت تلف کردن	ulu	اولو
uğuldamak	اوغولداماک	بزرگ، عظیم
صدای غرش، پیچش صدا در گوش	ulumak	اولوماک
uğultu	اوغولتو	زوزه کشیدن
صدای غرش	ulus	اولوس
uğur	اوغور	ملت
یمن، شگون، سعادت	ulusal	اولوسال
uğur böceği	اوغور بوجی	ملی
کفش دوزک	uluslararası	اولوسلار آراسی
uğurlamak	اوغورلاماک	بین المللی
مشایعت کردن، سفر به خیر گفتن	umduрмаk	اومدورماک
uğurlu	اوغورلو	امیدوار کردن
باشگون، خوش یمن، بابرکت	ummak	اومتاک
uğursuz	اوغورسوز	امید داشتن، توقع داشتن
بدیمن، بدشگون	umursamak	اومورساماک
uğursuzluk	اوغورسوزلوک	مهم شمردن، اهمیت دادن
بدیمنی، بدشگونی	umursamamak	اومورساماماک

اهمیت ندادن، مهم نشمردن	
umursamazlık	اومورسامازلیک
	بی‌اعتنایی
umut	اوموت
	امید، انتظار
umutlandırmak	اوموتلاندیرماک
	امیدوار کردن
umutlanmak	اوموتلانماک
	امیدوار شدن
umutlu	اوموتلو
	امیدوار
umutsuz	اوموتسوز
	ناامید، قطع امید
umutsuzluk	اوموتسوزلک
	ناامیدی
un	اون
	آرد
unlamak	اونلاماک
	آردی کردن، به آرد آغشته کردن
unutkan	اونوتکان
	فراموشکار
unutkanlık	اونوتکانلیک
	فراموشی، بی‌حواسی
unutmak	اونوتماک
	فراموش کردن، از یاد بردن
unutulmak	اونوتولماک
	فراموش شدن، از خاطر رفتن
upuzun	اوپ اوزون
	کاملاً دراز، دراز دراز
usandırıcı	اوساندیرجی
	کسل کننده، خسته کننده

usandırmak	اوساندیرماک
	به ستوه آوردن، به جان آوردن، خسته کردن
uslamak	اوسانماک
	به ستوه آمدن، به تنگ آمدن، خسته شدن
uslanmak	اوسلانماک
	آرام شدن، پائیریت و بادب شدن
uslu	اوسلو
	آرام، ساکت، مودب
uslu durmak	اوسلو دورماک
	آرام و بادب نشستن، اذیت نکردن
ussal	اوستال
	منطقی، عقلانی
usta	اوستا
	اوستا
ustabaşı	اوستا باشی
	سر اوستا
ustalık	اوستالیک
	استادی، مهارت
usul	اوصول
	اصول، راه و رسم، طرز
usulcacık	اوصول جاجنک
	بی‌سر و صدا، یواشکی، آهسته و آرام
usulsuz	اوصولسوز
	غیراصولی، نامربوط، بی‌قاعده
usul usul	اوصول اوصول
	آرام آرام، بی‌سر و صدا
uşak	اوشاک
	خانه‌شاگرد، نوکر، شاگرد
utanç	اوتانچ
	خجالت، شرم
utandırmak	اوتاندیرماک

utangaç	خجالت دادن اوتانغاچ	uygarlık	اویقارلیک
utanmak	خجول، خجالتی اوتانماک	uygulama	مدینت اویقولاما
utanmaz	خجالت کشیدن، شرم کردن اوتانماز	uygulamak	اجرا، کار عملی اویقولاماک
uyandırmak	بی شرم، بی حیا، بی آبرو، کسی که خجالت نمی کشد اویاندیرماک	uygulanmak	اجرا کردن، عمل کردن اویقولانماک
uyanık	بیدار کردن اویانیک	uygulanmak	اجرا شدن، عمل شدن اویقولانماک
uyanmak	بیدار، هشیار، زرنگ اویانماک	uygulayıcı	مجری، اجراکننده اویقولاینجی
uyar	بیدار شدن، هشیار شدن، جان گرفتن اویار	uygun	مناسب، جور، بجا اویقون
uyarıcı	مطابق اویارنجی	uygunluk	مناسب، جور، بجا اویقونلوک
uyarım	بیدار کننده، هشیار کننده اویارنم	uygunsuz	تناسب، جور بودن، تطابق اویقونسوز
uyarlamak	تنبيه، بیدار کردن حس اویارلاماک	uykusuz	نامتناسب، ناجور اویکوسوز
uyarma	تطبيق دادن، منطق کردن اویارما	uyku	خواب اویکو
uyarmak	تنبيه، اخطار، هشدار اویارماک	uykulu	خواب آلود اویکولو
uydurmak	اخطار کردن، هشدار دادن اویدورماک	uykusuz	بی خواب، کم خواب اویکوسوز
uygar	جور کردن، منطق کردن، دروغ گفتن، از خود درآوردن اویقار	uykusuzluk	بی خوابی اویکوسوزلوک
	متمدن	uymak	موافق شدن، اطاعت کردن اویماک
		uyruk	تبعه اویروک
		uyruklu	تابعیت اویروکلو
		uysal	اویسال

uyuklamak	عادل، آرام، خوش اخلاق اویوکلاماک	uzak	مرض گری، مرض خارش دار اوزاک
uyum	چرت زدن اویوم	uzaklaşmak	دور، بعید اوزاکلاشماک
uyumak	هم آهنگ، تطابق اویوماک	uzaklaştırmak	دور شدن، فاصله گرفتن اوزاکلاشتیرماک
uyumlu	خوابیدن، خفتن، غفلت کردن اویوملو	uzaklık	اوزاکلئک دوری، فاصله، مسافت
uyumsuz	جور، مطابق اویومسوز	uzamak	اوزاماک دراز شدن، طول کشیدن
uyuntu	ناجور، عدم تطابق، مطابق نبودن اویونتو	uzanmak	اوزانماک دراز کشیدن، طول کشیدن، دراز شدن
uyur	حالت خواب آلود، بی حالی اویور	uzatmak	اوزاتماک طول دادن، دراز کردن، تمدید کردن
uyuşkan	خوابیده، به خواب رفته اویوشکان	uzay	اوزای فضا، جو
uyuşmak	دارای اخلاق ملایم اویوشماک	uzlaşmak	اوزلاشماک توافق کردن، مصالحه کردن، سازش کردن
	خواب رفتن یکی از اعضای بدن نظیر دست یا پا، بی حس شدن، جور درآمدن	uzlaşmazlık	اوزلاشمازلئک عدم توافق، اختلاف
uyuşturmak	اویوشتورماک	uzman	اوزمان کارشناس، متخصص
	بی هوش کردن، بی حس کردن، جور آوردن	uzmanlık	اوزمانلئک کارشناسی
uyuşturucu	اویوشتوروجو	uzun	اوزون دراز، طویل
	موادمخدره، بی حس کننده، بی هوش کننده	uzunluk	اوزونلئک دراز، طول
uyuşuk	اویوشوک		
	بی حس، خواب رفته، بی حرکت، تنبلی		
uyutmak	اویوتماک		
	خواباندن		
uyutucu	اویوتوجو		
	خواب آور		
uyuz	اویوز		

Ü

Ü	او - و
ücret	او، بیست و ششمین حرف الفبای ترکی اوجرت
ücretli	دستمزد اوجرتلی
ücretsiz	دستمزد بگیر، بادستمزد اوجرتسبز
üç	بدون دستمزد، مجانی اوج
üçgen	سه اوجگن
üçgül	مثلث اوج گول
üçkâğıtçı	یونجه وحشی، یونجه سه پر اوج کاتچی
üçlü	حقه باز، دروغگو اوجللو
üçleme	سه تایی اوج کمه
üçlü	سه تا کردن، سه لایه کردن اوجللو
üçüz	سه تایی، دسته موسیقی سه نفره اوجوز
üçüzlü	سه قلو اوج اوزلو

مادری که بچه سه قلو دارد، سه جانبه، سه تکه

üfleme	اوفلمک فوت کردن، دمیدن
üfürmek	اوفورمک دمیدن، وزیدن
üfürük	اوفوروک فوت، دمیدن، وزش
ülgüç	اولگوچ تیغ سلمانی
ülke	اولکه کشور، مملکت
ülker	اولکر ثریا، مجموع چند ستاره شبیه گردنبند
ülkü	اولکو مطلوب، ایده آل، هدف عالی
ülser	اولسر زخم معده
ümit	اومیت امید
ümitlendirmek	اومیت لندیرمک امیدوار کردن، امید دادن
ümitlenmek	اومیت لنمک امیدوار شدن
ümitli	اومیتلی امیدوار
ümitsiz	اومیتسیز نامید
ümitsizlik	اومیتسیزلیک نامیدی
ümmet	اومت

ün	امت، پیروان یک دین یا مذهب اون	üroloji	اورولوژی
üniforma	اونیفورما	üroloji	اورولوژی، مجاری ادرارشناسی
ünite	اونیته	ürpermek	اورپریمک
üniversite	اونیورسیتیه		مو بر بدن سیخ شدن
ünlü	اونلو	ürperti	اورپرتهی
ünsüz	اونسوز		سیخ شدن مو بر بدن
üre	اوره	ürün	اورون
üretici	اوره تیجی		محصول
üretim	اوره تیم	üryan	اوریان
üretmek	اوره تمک		عریان، برهنه
ürkek	اورکک	üs	اوس
ürkmek	اورککم		بالا، فوق، مافوق
ürküntü	اورکونتو	üsderi	اوسدری
ürkütmek	اورکوتکم		رویه، پوسته، بشره
üroloğ	اورولوغ	üssubay	اوس سویای
	متخصص مجاری ادرار		افسر ارشد (از سرگرد تا سرهنگ)
		üst	اوست
		üstat	اوستات
		üsteğmen	اوستیمن
			ستوان یک
		üsteleme	اوستلمه
		üstelemek	اوستلمک
		üstelik	اوستلیک
		üstün	اوستون
		üstünde	اوستونده

	بالای آن، روی آن		ناپسری، نادختری
üstünlük	اوستونلویک	üye	اویه
	ما فوق بودن، بالاتر بودن		عضو
üşenmek	اوشنمک	üyelik	اویه‌لیک - اویلیک
	حوصله نداشتن، حالش را نداشتن		عضویت
üşümek	اوشومک	üzengi	اوزنگی
	احساس سرما کردن		رکاب
üşütmek	اوشوتمک	üzere	اوزره
	سرماخوردن		بر اساس، به موجب، بنا بر، در حین
ütü	اوتو	üzzerlik	اوززریک
	اطو		اسپند
ütücü	اوتوجو	üzün	اوزون
	اطوکش		غمگین، محزون، رنجیده
ütülemek	اوتولمک	üzmek	اوزمک
	اطو کردن		رنجاندن، ناراحت کردن، غمگین کردن
ütülenmek	اوتولنمک	üzre = üzere	اوزره
	اطو شدن		بر اساس، بر حسب، به موجب، در حالت، در حین
ütülü	اوتولو	üzücü	اوزوجو
	اطو کرده، اطوشده،		ناراحت کننده، محزون کننده، غمگین شده
ütüsü	اوتوسوز	üzülmek	اوزولمک
	بی اطو، اطونشده، اطونکرده		ناراحت شدن، غمگین شدن، متاثر شدن
ütüv	اوتوو	üzüm	اوزوم
	دستگاه ضد عفونی		انگور، کشمش
üvey	اوی	üzüntü	اوزونتو
	اندر (مانند، مادراندر، پدراندر)		دل‌تنگی، حزن، تائر
üvey anne	اوی آنه	üzüntülü	اوزونتولو
	نامادری		دل‌تنگ کننده، حزن آور، غمگین کننده
üvey baba	اوی بابا	üzüntüsüz	اوزونتوسوز
	ناپدیری		بی غم، بدون غم و غصه
üvey evlât	اوی اولات		

V

V	و
	و، بیست و هفتمین حرف الفبای ترکی
vacip	واجب
	واجب، ضروری، لازم
vade	واده
	مدت، مهلت، سررسید
vadesi gelmek	وادسی گلکمک
	فرارسیدن وعده
vadeli	وادهلی
	مدت دار، برای مدت معین
vadesiz	وادهسبز
	بدون مدت، موقت
vadi	وادی
	دره، گشادگی میان دو کوه یا تپه
vagon	واگون
	واگن
vah	واه
	واه، وای، آه، ای
vaha	واحا
	آبادی کوچک در صحرا
vahamet	واحات
	وخامت، سختی، خطر
vahit	واحیت
	یگانه، واحد، یکتا
vahiy	واحیی
	وحی، آنچه از جانب خدا به پیغمبران الهام می‌شود

vahşet	واحشت
	وحشت، ترس
vahşî	واحشی
	وحشی
vahşîlik	واحشی‌لیک
	وحشی‌گری، متمدن نبودن
vâz	وآز
	وعظ، پند، نصیحت
vaka	واکا
	حادثه، پیش‌آمد، واقعه
vakıf	واکئف
	وقف
vakıfname	واکئف‌نامه
	وقف‌نامه
vakit	واکیت
	وقت، زمان، مهلت، فرصت
vakit geçirmek	واکیت گچیرمک
	وقت گذراندن
vakit kazanmak	واکیت کازانماک
	به دست آوردن زمان، از وقت استفاده کردن
vali	والی
	والی، استاندار
valide	والیده
	مادر، والده
valilik	والیلیک
	استانداری
valiz	والیز
	چمدان (چمدان کوچک)
vals	والس
	نوعی رقص اروپایی
vanilya	وانیلیا

vapur	واپور	وانیل	varsayım	وارساییم	فرضیه
var	وار	کشتی	varsaymak	وارسایماک	فرض کردن
varak	واراک	هست	varta	وارتا	جای خطرناک، خطر، مهلکه
varaka	واراکا	ورق، ورقه، برگ	varyemez	واریمز	خسیس، بخیل
varan	واران	ورقه، برگ، کاغذ نوشته شده	vasıf	واصنّف	وصف، توصیف
vardacı	وارداجی	رسیده، اصل شده	vasıflandırmak	واصنّف لاندترماک	توصیف کردن، تعریف کردن
vardırmak	واردترماک	کسی که در کشتی کشیک می دهد	vasıflanmak	واصنّف لانماک	توصیف شدن، تعریف شدن
vardiya	واردییا	رساندن، اصل کردن	vasıl olmak	واصنل اولماک	رسیدن، اصل شدن
var etmek	وار اتمک	نگهبان کشتی، نوبت کاری، شیفت	vasita	واستا	واسطه، میانجی
varış	وارنیش	بوجود آوردن، انشا کردن	vasıtalı	واستالی	باواسطه
varışlı	وارنیشلی	طرز ورود، ورود	vasıtasız	واستاسنیز	بی واسطه، بدون واسطه
varil	واریل	عارف	vasi	واسی	وصی، مجری وصیت
varis	واریس	بشکه	vasiyet	واصییت	وصیت
varlık	وارلیک	واریس، تورم رگها در ساق پا	vasiyetname	واصییت نامه	وصیتنامه
varmak	وارماک	هستی، دارایی	vaşak	واشاک	سیاه گوش، حیوانی است وحشی درنده از جنس یوزپلنگ
		وارد شدن، رسیدن			

vat	وات وات، واحد نیروی برق	vedalaşmak	خداحافظی کردن ودالاشماک
vatan	واتان میهن، وطن	vefa	با هم خداحافظی کردن وفا
vatandaş	واتانداش هم وطن، هم میهن	vefalı	وفا، صداقت و دوستی وفالی
vatandaşlık	واتانداشلیک هم وطن بودن، هم وطنی	vefasız	با وفا، وفادار وفاسنز
vay	وای وای، ای وای	vefat	بی وفا وفات
vâzetmek	واز اتمک وعظ کردن	vefat	وفات، فوت شدن
vazgeçmek	واز گنچمک منصرف شدن	vekâlet	وکالت
vazife	واظیفه وظیفه، تکلیف	vekil	وکالت، وکیل بودن
vazifelendirmek	واظیفه لندیرمک موظف کردن	velvele	لوله
vazifeli	واظیفه لی موظف، وظیفه دار	verecek	لوله، جارو و جنجال ورجک - وئرجک
vaziyet	واضییت وضعیت	verecek	بدهی، قرض وئرجکلی
vazo	وازؤ گلدان	verem	بدهکار، مقروض ورم
ve	وَ و	veremli	ورم، سل ورملی
veba	ویبا ویبا	veren	مسلول وئرن
veda	ودا خداحافظی، وداع	verese	دهنده ورسه
veda etmek	ودا اتمک	veresiye	وارث ورسیه
		vergi	نسیه وئرگی
			مالیات، عوارض، موهبت الهی

vergilendirmek	وئرگیلندیرمک مشمول مالیات کردن		وسيله، واسطه
vergili	وئرگیلی دست و دل باز، بخشش کننده	vesvese	وسوسه
veri	وئرئ داده، اطلاعات اولیه	veteriner	وئرینئر دامپزشک
verici	وئرئجئ دهنده، تادیه کننده، پرداخت کننده	veya	ویا ویا
verilmek	وئرئلمک داده شدن	vezne	وزنه صندوق (دریافت یا پرداخت پول)
verim	وئرئم حاصل، عایدات	vezneci	وزنه جئ صندوق دار
verimli	وئرئملئ پر حاصل، پر محصول، پرفایده	veznedar	وزنه دار صندوق دار
verimlilik	وئرئملئلئک پرفایده بودن، بهره وری	vırıldamak	وئرئلداماک ورور کردن
verimsiz	وئرئمسئز بی فایده، کم محصول	vırvır	وئرورئر ورور، پرحرفی
veriş	وئرئش طرز دادن یا پرداختن	viz	وئز صدای ویز مانند صدای مگس
vermek	وئرئمک دادن، پرداخت کردن، واگذار کردن	vız gelmek	وئز گلمک بی اهمیت بودن، ساده و آسان بودن
vermemek	وئرئمکمک ندادن	vızıldamak	وئرئلداماک صدای «ویز» درآوردن مثل صدای زنبور
vernik	وئرئئئک روغن جلا، لعاب، صیقل	vızılı	وئرئلئئئ صدای «ویز» مثل صدای زنبور
verniklemek	وئرئئئکلمک صیقل دادن، مالیدن	vicdan	ویجدان وجدان
vesika	وسئکا وثیقه، دلیل، برهان	vicdanlı	ویجدانلئ با وجدان، با انصاف، با مروت
vesile	وسئله	vicdansız	ویجدانسئز بی وجدان، بی انصاف، بی مروت

vicdansızlık	ویجدانسزلیک
vida	بی وجدانی، بی انصافی ویدا
vidalamak	بیچ، بیچ میخ ویدالاماک
vilâyet	بیچ زدن، با بیچ محکم کردن ویلایت
vinç	وینچ جر ثقیل
viraj	ویراژ
viran	بیچ و خم جاده‌ها و راه‌ها ویران
virane	ویرانه، خراب
virgül	ویرگول ویرگول
visal	ویرسال وصال، به هم رسیدن
visamiral	ویس آمیرال دریاسالار
vişne	ویشنه آلبالو
vites	ویتس دنده (اتومبیل)
vites değiştirmek	ویتس دیشتیرمک دنده عوض کردن
viyaklamak	وییاکلاماک ونگ ونگ، گریه بچه شیری
viyolonist	ویولونیسیت

vize	ویزه ویزا، رواید
vizite	ویزیته ویزیت، حق معاینه دکتر، عیادت دکتر
vokal	ووکال صوتی، فهماندن موضوعی توسط صدا و آواز
voleybol	وولیبول والیبال
vuku	ووکو وقوع، واقع شدن
vurdum duymaz	ووردوم دویماز بی علاقه، بی فکر
vurgun	وورقون عاشق، سرکیسه، پول مفتکی
vurguncu	وورقونجو کسی که مردم را سرکیسه می‌کند، محترک
vurmak	وورماک زدن، کوبیدن
vurulmak	وورولماک زده شدن، کشته شدن، عاشق شدن
vuruş	ووروش تپش، ضربان، نوع زدن یا کوبیدن
vuruşmak	ووروشماک زد و خورد کردن، دعوا کردن

Y

غده چربی

Y	ی - یی
	ی، بیست و هشتمین حرف الفبای ترکی
ya	یا
yaban	یا، آبا، ای، بلی یابان
yabancı	بیابان، سر کوه، وحشی یابانچی
yabancılık	بیگانه، اجنبی، ناشناس یابانچیلک
yabanî	بیگانگی، ناشیگری یابانی
yabansı	وحشی، کوهی، بیابانی یابانسئ
yad	غیرعادی، عجیب یاد
yad etmek	غریب، بیگانه یاد اتمک
yadırgamak	یاد کردن، به خاطر آوردن یادترقماک
yadigâr	غریبی کردن، آشنا نبودن یادگار
yadsımak	یادگار یادسماک
yağ	نفی کردن، انکار کردن، قبول نداشتن یاغ
yağbezi	روغن، چربی یاغ بزی

yağcı	یاغچن
yağcılık	روغن فروش، روغن کار، چاپلوس یاغچنلک
yağdırmak	روغن فروشی، چاپلوسی یاغدئرماک
yağış	مثل باران ریختن، روی سر مردم پاشیدن یاغئش
yağışlı	بارش (برف و باران)، مقدار باران باریده شده یاغئشلئ
yağlamak	هوای برف و بارانی یاغلاماک
yağlanmak	روغن مالی کردن، روغن کاری، تملق کردن یاغلائماک
yağlı	روغن کاری شدن، چربی دار شدن یاغئلئ
yağlıboya	چربی دار، روغن دار، آدم با استفاده یاغئلئ بویا
yağma	رنگ روغنی، رنگی نشوید (هنگام عبور با عجله) یاغما
yağmacı	یغما، چپاول، غارت یاغماچی
yağmak	غارتگر یاغماک
yağmur	باریدن، فراوان ریختن یاغمور
yağmurca	باران یاغمورجا
	بز کوهی

yağmurlamak یاغومورلاماک
بارانی شدن هوا

yağmurlu یاغومورلو
بارانی، هوای بارانی، باران دار

yağmurluk یاغومورلوک
پالتو بارانی

yağsız یاغسنز
بی روغن، کم روغن، بی چربی

yahu یاهو
ياهو، آهای، نگاه کن

yahut یاهوت
یا، یا این که

yaka یاکا
یقه، سمت دیگر، طرف دیگر دریا

yakacak یاکاکاک
مواد سوختنی، سوخت

yakalamak یاکالاماک
دستگیر کردن، گرفتن، به چنگ آوردن

yakalanmak یاکالانمک
دستگیر شدن، گرفتار شدن، به چنگ افتادن

yakalatmak یاکالاتمک
دستگیر کردن به وسیله دیگری

yakalık یاکالیک
روی یقه‌ای، پارچه‌ای که روی یقه می‌زنند

yakıcı یاکنجی
آتش‌زا، سوزاننده

yakılmak یاکنلمک
مالیده شدن، سوخته شدن، روشن شدن

yakın یاکن
نزدیک، قوم و خویش

yakınçağ یاکننچاغ
یاکننچاغ

قرون اخیر، معاصر، از انقلاب فرانسه به بعد

yakındağ یاکنن دوغو
خاور نزدیک

yakınlaşmak یاکنن لاشمک
نزدیک شدن، دوستی حاصل شدن

yakınlaştırmak یاکنن لاشترماک
نزدیک کردن، سبب دوستی شدن

yakınlık یاکنن لیک
نزدیکی

yakınlık duymak یاکنن لیک دویمک
نزدیکی حس کردن

yakınlık göstermek یاکنن لیک گوسترمک
نزدیکی یا دوستی نشان دادن

yakınmak یاکنن ماک
نال و زاری کردن، از چیزی گلایه کردن

yakınsak یاکنن ساک
نزدیک کننده، متمرکز کننده

yakışık یاکنشیک
شایسته، لایق، موافق، مناسب

yakışık olmak یاکنشیک اولمک
برازنده بودن، مناسب بودن

yakışıklı یاکنشیک لول
خوشگل، زیبا

yakışiksız یاکنشیک سنز
نامناسب، غیر مربوط، بی جا

yakışmak یاکنشماک
مناسب بودن، لایق بودن، برازنده بودن

yakıt یاکنت
سوخت

yaklaşık یاکلاشیک
یاکلاشیک

	تقریباً، تخمیناً
yaklaşma	یاکلاشما
	نزدیکی، نزدیک بودن
yaklaştırmak	یاکلاشتیرماک
	به هم نزدیک کردن
yakmak	یاکماک
	سوزاندن، روشن کردن، کسی را از عشق سوزاندن
yakut	یاکوت
	یاقوت
yalamak	یالاماک
	لیسیدن
yalan	بالان
	دروغ، کذب
yalancı	بالانچی
	دروغگو
yalancıktan	بالانچیکتان
	به دروغ، غیرجدی
yalancılık	بالانچیلک
	دروغگوی
yalandan	بالاندان
	به دروغ، ساختگی
yalanlamak	بالانلاماک
	تکذیب کردن
yalatmak	بالاتماک
	لیساندن، وادار به لیسیدن کردن
yalçınkaya	بالچینکایا
	کوه‌های سنگی پرشیب
yaldız	یالدنز
	آب طلا یا نقره، چیزی که آبکاری شده باشد

yaldızlamak	یالدنزلاماک
	تذهیب‌کاری کردن، آبکاری کردن با طلا و نقره، ظاهرسازی کردن
yaldızlı	یالدنزلی
	آب‌طلادار، آب‌نقره‌دار، آب طلا داده شده
yalı	یالئی
	ویلا یا قصر در ساحل دریا
yalınayak	یالین آیاک
	پابرهنه
yalıtkan	یالیتکان
	عایق (در مقابل هادی)
yallah	یالاه - یالاح
	یاالله، برو، حرکت کن
yalnız	یالینز
	تنها، فقط
yalnız başına	یالینز باشینا
	تک و تنها، یکه و تنها
yalnızlık	یالینزلیک
	تنهایی
yalpalamak	یالپالاماک
	تلوتلو خوردن
yaltak	یالتاک
	متملق، چاپلوس
yaltaklanmak	یالتاکلانماک
	تملق، چاپلوسی، چاپلوسی کردن
yalvarmak	یالوارماک
	خواهش کردن، تمنا کردن
yalvartmak	یالوارتماک
	به عجز و لایه واداشتن، به تمنا کردن واداشتن
yama	یاما

	وصله، پینه	yandaş	یاندازش
yamaç	یاماچ		طرفدار
yamak	دامنه کوه، کنار، دامنه تپه یاماک	yangı	یانقی
	وردست، پادو		ماده التهاب، چرک زخم
yamalamak	یامالاماک	yangın	یانقتن
	وصله کردن		آتش سوزی، حریق
yamalı	یامالی	yanıbaşında	یانئ باشندا
	وصله دار		بالای سر کسی بودن، نزد کسی بودن
yaman	یامان	yanık	یاننک
	عجیب، مدهش، حیرت بخش		سوخته، سوختگی
yamrı yumru	یامری یومرو	yanıkara	یانئ کارا
	کج و کوله		سیاه زخم
yamrulamak	یامرولماک	yanılgi	یانلقن
	کج و کوله شدن		اشتباه، غلط
yamuk	یاموک	yanılmak	یانلماک
	یک وری، به یک طرف خم شده		اشتباه کردن، گول خوردن
yamyassı	یام یاسئ	yanıltı	یانلتئ
	کاملاً صاف و هموار		اشتباه، سهو
yan	یان	yanılmak	یانلتماک
	طرف، سمت، نزد، فرعی		به اشتباه انداختن، گیج کردن
yanak	یاناک	yanısıra	یانئ سئرا
	گونه، رخ		پهلوی هم، به موازات هم
yanardağ	یانارداغ	yanıt	یانئت
	کوه آتشفشان		پاسخ، جواب
yanışıık	یاناشئک	yanıtılmak	یانئتلاماک
	نزدیک شده، نزدیک به هم		جواب دادن، پاسخ دادن
yanışıılmak	یاناشئلماک	yani	یانئ
	نزدیک شدن، پهلو گرفتن		یعنی
yanışıılmak	یاناشئلماک	yankesici	یان کسئچی
	نزدیک شدن، پهلو گرفتن		جیب بر
yanışıılmak	یاناشئلماک	yankı	یانکنئ
	نزدیک شدن، پهلو گرفتن		

yankılanmak	انعکاس، عکس العمل، تأثیر یانکیلانماک
yanlış	انعکاس یافتن یانلیش
yanlışlıkla	اشتباه، غلط یانلیشلیکلا
yanmak	به اشتباه، به غلط، اشتباهاً یانماک
yansımak	سوختن، آتش گرفتن، روشن شدن یانسیماک
yansıtma	منعکس شدن، انعکاس یافتن یانسیتماک
yansız	منعکس کردن یانسیز
yansızlık	بی طرف یانسیزلیک
yapayalnız	بی طرفی یاپایالینز
yapı	تک و تنها، یکه و تنها یاپی
yapıcı	ساختمان، بنا، بنیه، وجود یاپجی
yapıcılık	سازنده، درست کننده یاپجیلیک
yapılış	سازندگی، کار بنایی یاپلیش
yapılmak	طرز ساختن، بنیه یاپیلماک
yapım	ساخته شدن، بنا شدن یاپیم
	عمل ساختن

yapımcı	سازنده فیلم یاپیمچی
yapışık	به هم چسبیده، متصل به هم یاپیشک
yapışkan	چسبنده، چسبناک، آدم سمج یاپیشکان
yapışkanlık	چسبندگی، چسبناک بودن یاپیشکانلیک
yapışmak	چسبیدن یاپیشماک
yapıştırmak	چسبانیدن، چسبانندن یاپیشترماک
yapış yapış	چسبناک، چسبناک شدن با شیریه و شیرینی یاپیش یاپیش
yapıt	آثار، ابنیه، اثر یاپیت
yapıtaşı	سنگ ساختمان یاپیتاشی
yapmak	ساختن، کردن، نمودن، انجام دادن یاپماک
yaprak	برگ، ورق، برگ درخت یاپراک
yapraklanmak	برگ درآوردن درختان یاپراکلانماک
yapraklı	برگ دار، دارای برگ یاپراکلی
yapraksız	بدون برگ یاپراکسیز
yaptırma	اجرا گردانیدن، اجرا به وسیله دیگری یاپترما

yapayalnız	یاپایالنتز
yara	یکه و تنها، تک و تنها یارا
yaradan	زخم، جراحت یارادان
yaradılış	خالق، پروردگار، آفریدگار یارادلنش
yarak	خلقت، فطرت، طبیعت یاراک
yaralamak	آلت، سلاح، آلت رجولیت یارالاماک
yaralanmak	زخمی کردن، مجروح کردن یارالانماک
yaralı	زخمی شدن، مجروح شدن یارالی
yaramak	مجروح، زخم‌دار یاراماک
yaramaz	به درد خوردن، به کار آمدن یاراماز
yaramazlık	به درد نخور، بی‌فایده، شیطان، شرور یارامازلیک
yarar	شیطنت، شرارت یارار
yararlanmak	فایده، سود، بدردبخور یارارلانماک
yararlı	استفاده کردن، فایده یا سود بردن یارارلی
yararsız	سودمند، مفید، بدردبخور یارارسنز
yarasa	بدردبخور، بی‌فایده یاراسا

yaraşmak	خفاش یاراشماک
yaratan	متناسب، لایق بودن، جور آمدن یاراتان
yaratıcı	خالق، آفریدگار، پروردگار، ایجادکننده یاراتنجی
yaratık	آفریننده، مبتکر، خلاق یاراتیک
yaratılmak	مخلوق یاراتیلماک
yaratmak	خلق شدن، آفریده شدن، ایجاد شدن یاراتماک
yarbay	خلق کردن، آفریدن، ایجاد کردن یاربای
yarda	سرهنگ دوم، نایب سرهنگ یاردا
yardım	یار، واحد طول انگلیسی برابر ۹۱/۴۴ سانتی‌متر یاردم
yardımcı	کمک، مساعدت یاردمجی
yardımlaşmak	کمک‌کننده، معاون یاردملاشماک
yardımsız	تعاون، به هم دیگر کمک کردن یاردمسوز
yargı	خیرخواه یارقی
yargıç	حکم، قرار یارقیچ
yargıçlık	حاکم، قاضی، دادرس یارقیچلیک

	قضاوت
yargılama	یارقئلاما
	دادرسی، محاکمه
yargılamak	یارقئلاماک
	محاکمه کردن، دادرسی کردن
yargılanmak	یارقئلانماک
	محاکمه شدن، دادرسی شدن
yargıtay	یارقئتئای
	محکمه عالی تمیز
yarı	یاری
	نصف، نیمه، نیم
yarıçap	یاریچاپ
	شعاع دایره، نصف قطر
yarık	یارنک
	ترک دار، شکاف دار، زمین شکافته
yarıküre	یاریکوره
	نیمکره
yarılamak	یاریلاماک
	نصف کردن، به نیمه رساندن
yarılanmak	یاریلانماک
	نصف شدن، نیمه شدن
yarılmak	یاریلماک
	شکافته شدن، ترک خوردن
yarım	یارئم
	نصف، نیم، ناقص
yarımada	یارئم آدا
	شبه جزیره
yarımay	یارئم آی
	نصف ماه، قرص ماه پانزدهم
yarımlamak	یارئملاماک
	نصف کردن، نیمه کردن، به نصف رساندن

yarın	یارئین
	فردا، روز بعد
yarısaydam	یاریسایدام
	نیمه شفاف
yarış	یارئش
	مسابقه
yarışçı	یارئشچئ
	کسی که در مسابقه شرکت می کند
yarışma	یارئشما
	مسابقه، رقابت
yarışmacı	یارئشماجئ
	کسی که در مسابقه شرکت می کند
yarışmak	یارئشماک
	مسابقه گذاشتن، در مسابقه شرکت کردن
yarmak	یارماک
	شکافتن، نیمه کردن، چاک دادن
yarpuz	یارپوز
	پونه
yas	یاس
	عزا، ماتم
yasa	یاسا
	قانون
yasak	یاساک
	ممنوع، قدغن
yasak etmek	یاساک اتمک
	قدغن کردن، ممنوع کردن
yasaklamak	یاساکلاماک
	قدغن کردن، ممنوع کردن
yasalı	یاسالئ
	قانونی
yasama	یاساما

	قانون گذاری
yasamak	ياساماك قانون گذاردن، منظم کردن
yasama kurulu	ياساما كورولو پارلمان، تشکیلات قانون گذاری
yasemin	ياسمين گل یاسمن
yaslamak	ياسلاماك تکیه دادن، لم دادن
yaslanmak	ياسلانماك تکیه کردن، عزاداری کردن
yasli	ياسلى عزادار، ماتم زده
yasmak	ياسماك پهن کردن، گستردن، صاف کردن
yassı	ياسسى - ياستى پهن، صاف، هموار
yassılařmak	ياستلاřماك پهن شدن، صاف و هموار شدن
yassılmak	ياستلماك صاف و هموار شدن، پهن شدن
yastik	ياستلك بالش، متکا
yař	ياش سن، سال، اشك، تر، خيس، نم
yařa	ياشا زنده باد، سلامت باش
yařam	ياřام زندگی، حیات، عمر، معیشت
yařamak	ياřاماك زندگی کردن، زیستن، کیف کردن

yařantı	ياřانتى طرز زندگی
yařarmak	ياřارماك تر شدن، نمناک شدن، اشك آلود شدن
yařatmak	ياřاتماك زندگی کسی را تأمین کردن، زنده نگه داشتن
yařatmamak	ياřاتماماك مانع زندگی کسی شدن، زنده نگذاشتن
yařıt	ياřىت هم سن
yařlanmak	ياřلانماك پیر شدن، رو به پیری گذاشتن
yařlı	ياřلى مسن، پیر، سالخورده، اشك دار
yařlı bařlı	ياřلى باřلى مسن و محترم
yařlılık	ياřلىلىك پیری، سالخوردگی
yat	يات کشتی کوچک مخصوص سیر و سیاحت
yatak	ياتاك رختخواب، بستر، بستر رودخانه
yataklı	ياتاكلى تختخواب دار
yataklık	ياتاكللىك تختخواب
yatay	ياتاى افقی
yatı	ياتى مهمانی شب خواب

yatık	یاتنک	به پهلو خوابیده، خوابیده، جنس فروش نرفته
yatılı	یاتلئ	شبانه‌روزی، مدرسه شبانه‌روزی
yatırım	یاتئرئم	سرمایه‌گذاری، سپرده‌گذاری
yatırımcı	یاتئرمجئ	سرمایه‌گذار، سپرده‌گذار
yatırmak	یاتئرماک	خوابانیدن، خواباندن، واریز کردن پول
yatışmak	یاتئشماک	آرام شدن، از شدت افتادن، ساکن شدن
yatıştırıcı	یاتئشئرئجئ	مسکن، آرام‌بخش، آرام‌کننده
yatkın	یاتکنن	جنس فروش نرفته، روان بودن دست به انجام کاری
yatmak	یاتماک	خوابیدن، دراز کشیدن، در بستر بودن، زندان کشیدن، به یک طرف کج شدن
yatsı	یاتسئ	عشاء، شامگاه، اول شب
yatsı namazı	یاتسئ نامازئ	نماز عشاء
yavaş	یاواش	آهسته، آرام، یواش، کم‌سرعت
yavaşça	یاواش‌چا	یواشکی، کمی یواش، به آرامی
yavaşlatmak	یاواشلاتماک	آرام کردن، از سرعت کاستن، آهسته کردن

yavru	یاورو	طفل، بچه
yavrucuk	یاوروجوک	طفلیکی
yavrulamak	یاورولاماک	بچه گذاشتن، بچه کردن، زانیدن حیوانات
yavuz	یاووز	بی‌باک، تند، خشمناک، عالی، خوب، زیبا
yay	یای	کمان، آرشه ویولون
yaya	یایا	پیاده، پیاده‌رو (شخص)
yayan	یایان	به طور پیاده، با پای پیاده، بی‌علم، جاهل
yaydırmak	یایدئرماک	منتشر کردن، پراکنده کردن
yaygara	یایقارا	داد و فریاد بی‌خودی، جیغ و داد بی‌خود
yaygaracı	یایقاراجئ	دعوا کردن، هوچی، پرداد و فریاد
yaygı	یایقئ	زیرانداز، هر چیزی که روی زمین انداخته و روی آن می‌نشینند.
yaygın	یایقئن	شایع، منتشر شده، متداول، پخش
yayılmak	یایئلماک	منتشر شدن، انتشار یافتن، شیوع یافتن
yayım	یایشم	انتشارات، نشریات
yayımcı	یایشمجئ	ناشر، نشرکننده

yayımlamak یایملاماک
نشر کردن، انتشار دادن، پخش کردن

yayın یاین
نشریات، انتشارات

yaymevi یاین آوی
مرکز چاپ و نشر، مطبوعات

yayla یایلا
بیلاق، محل مرتفع و وسیع

yaylak یایلاک
چراگاه حیوانات

yaylamak یایلاماک
تابستان را در بیلاق به سر بردن

yaylı یایلین
فردار

yaylım ateş یایلنم آتش
آتش کردن چند تفنگ در یک لحظه

yaymacı یایماجین
خرده فروش کنار پیاده‌رو

yaymak یایماک
پهن کردن، گستردن، انتشار دادن، نشر کردن

yaz یاز
تابستان

yazar یازار
نویسنده، دبیر، ادیب

yazarlık یازارلیک
نویسندگی

yazdırmak یازدیرماک
نوشتن توسط دیگری

yazgı یازغین
سرنوشت، تقدیر، مقدرات

yazı یازین
یازغی

نوشته، نامه، مقاله، کار نوشتنی

yazıcı یازنجی
کاتب، محرر

yazıcı kadın یازنجی کادن
مشاطه، زنی که عروس را آرایش می‌کند

yazıcılık یازنجیلنک
نویسندگی، کاتبی، مشاطه‌گری

yazık یازیک
افسوس، حیف

yazıklanmak یازیکلانماک
تاسف خوردن، افسوس کردن

yazıklar olsun یازیکلار اولسون
افسوس باد، حیف باد

yazılı یازیلین
نوشته شده، کتبی

yazılmak یازیلماک
نوشته شدن، ثبت‌نام کردن

yazın یازین
در فصل تابستان

yazışmak یازنیشماک
مکاتبه کردن، به هم نامه نوشتن

yazıt یازیت
سنگ نبشته، حک شده روی سنگ

yazlamak یازلاماک
تابستان را به سر بردن

yazlık یازلیک
تابستانی، مخصوص تابستان

yazmak یازماک
نوشتن، ثبت‌نام، آرایش دادن روی عروس

yedek یدک
یدک، اضافی، ذخیره

yedeksubay	یدک سوبای افسر احتیاط
yedirmek	یدیرمک خوراندن، تحمل کردن
yeğen	یین برادرزاده، خواهرزاده
yeğın	یین باسرعت، تند، شدید، سریع
yeginleşmek	یینلشمک تندشدن، سرعت گرفتن
yeğlemek	یینلمک برتر شمردن، ترجیح دادن
yeğlik	یینلیک رجحان
yekpare	یک پاره یک پارچه، یک تکه
yel	یل باد، رمانیسم
yele	یله یال
yelek	یلک جلتقه، شاه بال پرندگان
yeleli	یللی یال دار
yeleme	یلمه - یلمه غیرجدی، بی بند و بار
yelken	یلکن بادبان کشتی
yelkenli	یلکنلی کشتی بادبانی
yellemek	یلکمک

yelli	یللی محل پرباد، هوای بادی
yelloz	یلئوز زن پست، زن سبک، بوالهوس
yelpaze	یل پازه بادبزن، بادزن
yelteک	یل تک دمدمی مزاج، بی تصمیم
yem	یم غذای حیوانات، طعمه، دان
yemek	یمک خوردن، غذا، طعام، خوراک
yemekhane	یمک حانه غذاخوری، نهارخوری
yemin	یمین سوگند، قسم
yeminli	یمینلی قسم خورده، سوگند یاد کرده
yemlemek	یملمک طعمه یا غذا را در تله یا دام گذاشتن
yemyeşil	یم ییشیل سبز و خرم، سرسبز
yenge	ینگه زن برادر، زن عمو، زن دایی
yengeç	ینگچ خرچنگ
yeni	ینی نو، جدید، تازه
yeniçağ	ینی چاغ عصر جدید

yeniden	بِنی دِن از نو، از سر، مجدداً، از اول
yenik	بِنیک سائیده شده، خورده شده
yenilemek	بِنی لِمک تازه کردن، تجدید کردن
yenilenmek	بِنی لِنِمک تازه شدن، نو شدن
yenilgi	بِنیلگی مغلوبیت، شکست
yenilmek	بِنیلِمک مغلوب شدن، شکست خوردن، باختن
yenmek	بِنِمک مغلوب کردن، غالب شدن، بردن در بازی
yepyeni	بِپ بِنی نونو، کاملاً نو، کاملاً تازه
yer	بِر جا، محل، مکان، زمین، رد، اثر
yer açmak	بِر آچِماک جا باز کردن، جا دادن
yer altı	بِر آلتی زیرزمینی
yerçekimi	بِر چِکیمی جاذبه زمین
yerdeğiştirmek	بِر دِیشتیرِمک جا عوض کردن
yerel	بِرک محلی، مخصوص یک محل
yerfıstığı	بِر فِستِغی بادام زمینی
yerinde	بِرینده بجا، شایسته، سزاوار

yerine	بِرینه بجایش، به عوض
yerleşmek	بِر لِشِمک جا گرفتن، جا به جا شدن، مقیم شدن در جایی
yerleştirmek	بِر لِشتیرِمک جای دادن، ساکن کردن
yerli	بِرلی محلی، ساخت داخل
yerli yerinde	بِرلی بِرینده هر چیزی در جای خود بودن
yersel	بِر سِل محلی، مربوط به یک محل مخصوص
yersıçanı	بِر سِنچانی موش کور
yersiz	بِر سِز بی جا، بی محل، نابجا
yeryüzü	بِر یوزو روی زمین، سطح زمین
yeşermek	بِشِرِمک روئیدن، سبز شدن
yeşerti	بِشِر تی سبزهزار
yeşertmek	بِشِر تِمک سبز کردن، رویانیدن
yeşil	بِشِیل سبز، سبزرنگ، تازه
yeşillenmek	بِشِیل نِمک سبز شدن، روئیدن
yeşillik	بِشِیل لیک یشیلک

yetenek	سبزه‌زار، سبزی، سبزیجات یتنک
yeter	قابلیت، استعداد بتر
yeterince	کافی است، بس است بترینجه
yeterli	به قدر کافی، به قدر کفایت بترلی
yetersayı	بااستعداد، باکفایت بترسایئ
yetersiz	حدنصاب، عدد یا عده حدنصاب بترسبز
yetersizlik	بی کفایت، بی اطلاع بترسبزلیک
yetim	بی کفایتی بتم
yetinmek	یتیم، پدرمرده بتمنمک
yetirmek	اکتفا کردن، کفایت یافتن بتمرمک
yetişkin	رساندن، ابلاغ کردن، به انتها رساندن بتمشکین
yetişmek	رسیده، کافی بتمشمک
yetişmiş	رسیدن، وصل شدن، رسیدگی کردن بتمشمیش
yetiştirmek	رسیده، کامل شده بتمشتمرمک
yetki	رساندن، کامل کردن، تربیت کردن بتکی
	اجازه، اختیار، صلاحیت

yetkilendirmek	بتکی‌لندرمک صلاحیت دادن، وکالت دادن
yetkili	بتکی‌لی اختیاردار، صلاحیت‌دار
yetkin	بتکین کامل، رسیده
yetkisiz	بتکسبز بی صلاحیت
yetmek	بتمک کافی بودن، کفایت کردن
yevmiye	بومیه بومیه، اجرت روزانه
yevmiyeci	بومیه‌جی روزمزدبگیر، کارگر روزمزد
yığılmak	بئغئلماک جمع شدن، گرد آمدن
yığın	بئغئن توده، انبوه
yığıntı	بئغئننتئ جمع‌شدگی، تجمع
yığışık	بئغئششک تجمع، ازدحام کرده، دور هم جمع شده
yığışmak	بئغئشماک دور هم جمع شدن، گرد آمدن
yığmak	بئغماک جمع کردن، گرد آوردن
yıkamak	بئکاماک شستن
yıkanmak	بئکانماک استحمام، شستشو کردن، خود را شستن
yıkı	بتکیئ

	خرابه، ویرانه
yıkıcı	یئکنجی
	خراب کننده، ویران کننده
yıkık	یئکتک
	خرابه، ویرانه، خراب شده
yıklamak	یئکنلمک
	خراب شدن، از بین رفتن، منهدم شدن
yıkıntı	یئکننتی
	باقیمانده ساختمان‌های خرابه
yıkma	یئکماک
	خراب کردن، از پا انداختن
yıl	یئل
	سال
yılan	یئلان
	مار
yılanbalığı	یئلان بالئغی
	مارماهی
yılbaşı	یئل باشی
	سال نو، روز اول سال نو
yıldırım	یئلدنرئم
	صاعقه، رعد و برق، آذرخش
yıldırımkıran	یئلدنرئم کئران
	برق گیر
yıldız	یئلدنز
	ستاره
yıldızböceği	یئلدنز بؤجی
	کرم شب تاب
yıldönümü	یئل دنؤنومو
	سالگرد، سرسال
yılgın	یئلغئن
	ترسیده، وحشت زده

yılgınlık	یئلغئن لئک
	ترس، وحشت، هراس
yıllanmak	یئلانماک
	یک ساله شدن، کهنه شدن
yıllık	یئلئک
	سالنامه، سالنامه، یک ساله
yıpranmak	یئپرانماک
	پاره پوره شدن، پیر و پاتال شدن، از پا افتادن، از بین رفتن
yıpratmak	یئپراتماک
	افتادن، از بین رفتن
yırtıcı	یئرئتیجی
	درنده، وحشی
yırtık	یئرئتک
	پاره، دریده، پررو
yırtık pırtık	یئرئتک پئرئتک
	پاره پوره
yırtılmak	یئرئتلماک
	پاره شدن، جسور شدن
yırtmak	یئرئتماک
	پاره کردن، دریدن
yiğit	یئیغیت
	دلیر، شجاع، جوانمرد
yiğitlik	یئیغیت لئک
	دلیری، شجاعت، جوانمردی
yine	یینه
	دوباره، بازهم، باز، مجدداً
yinelemek	یینه لئک
	تکرار کردن
yitik	یئتیک
	گم شده، تلف شده، ضایع شده

yitirmek	بیپیرمک گم کردن، ضایع کردن
yiyecek	بییهجک - بییجک خوراکی، خوردنی، غذا
yiyci	بییجی پرخور، شکمو، رشوه خور
yiinti	بیینتی خوراکی، خوردنی
yobaz	یوباز متعصب، کسی که به نام دین در کار مردم مداخله می کند
yoğun	یوگون غلظت، سفت
yoğunluk	یوگونلوک غلظت، وزن مخصوص
yoğurmak	یوگورماک خمیر کردن، زواله کردن
yoğurt	یوگورت ماست
yoğurt çalmak	یوگورت چالماک ماست زدن
yoğurtlu	یوگورتلو ماست دار
yok	یوک علامت نفی، نه، نخیر، نیست، ندارم
yok etmek	یوک اتمک نیست کردن، محو کردن، از بین بردن
yoklamak	یوکلاماک سراخ گرفتن، جستجو کردن، احوال پرسسی کردن
yoklanmak	یوکلانماک بیوکلاماک

yokluk	یوکلوک احوال پرسسی شدن، سراخ گرفته شدن
yoksa	یوکسا نیستی، فقدان، فقر، تنگدستی
yoksul	یوکسول وگرنه، مگر، آیا، یا این که
yoksullaşmak	یوکسولکاشماک فقر، بی چیز، مسکین، بی بضاعت
yoksulluk	یوکسوللوک فقر شدن، بی چیز شدن
yoksun	یوکسون فقیری، بی چیزی، بی نوایی، بی بضاعتی
yoksunluk	یوکسونلوک محروم، بی بهره
yokuş	یوکوش محرومیت
yokuş aşığı	یوکوش آشاغی سربالایی
yol	یول سرازیری، شیب
yol açmak	یول آچماک راه، جاده، روش، طریق، دفعه، مرتبه
yol almak	یول آلماک راه باز کردن، باعث شدن، منجر شدن
yolak	یولاک طی طریق کردن، راه قطع کردن
yol bilmek	یول بیلمک کوره راه، راه مال رو
yol bulmak	یول بولماک بلد بودن، راه را دانستن، راه انجام چیزی را دانستن

راه پیدا کردن، چاره جستن
yolcu یولچو
 مسافر، طفلی که انتظار تولدش می‌رود
yolcu etmek یولچو اتمک
 مسافر را راه انداختن
yolcu salonu یولچو سالونو
 سالن مسافری
yolculuk یولچولوک
 مسافرت، سفر
yoldaş یولداش
 رفیق راه، همراه
yol göstermek یول گؤstermek
 راه را نشان دادن، راهنمایی کردن
yol kesici یول کسچی
 راه‌زن
yol kesmek یول کسمک
 راه‌زنی کردن
yollamak یوللاماک
 فرستادن، ارسال داشتن
yollanmak یوللانماک
 فرستاده شدن، ارسال شدن
yollu یوللو
 راه راه، دارای خط، خط خط
yolluk یوللوک
 توشه راه، غذای راه مسافر، هدیه‌ای که به
 مسافر داده می‌شود، خرج سفر
yolsuz یولسوز
 بی‌راه، جایی که راه نداشته باشد
yolsuzluk یولسوزلوک
 نبودن راه، سوءاستفاده، درآمد از راه
 نامشروع

yoluk یولوک
 موکنده شده، پشم کنده شده
yonca یونجا
 یونجه
yonmak یونماک
 رنده کردن، تراشیدن
yontmak یونتماک
 تراشیدن، رنده کردن، پول کشیدن از کسی
yorgan یورگان
 لحاف
yorgu یورغو
 تفسیر، تعبیر
yorgun یورگون
 خسته، کسل
yorgun argın یورگون آرگین
 خسته و مانده، از نیرو افتاده
yorgunluk یورگونلوک
 خستگی
yormak یورماک
 خسته کردن
yorulmak یورولماک
 خسته شدن، تفسیر شدن، تعبیر شدن
yorum یوروم
 تعبیر، تفسیر
yorumcu یورومچو
 تفسیرکننده وقایع سیاسی، مفسر
yorumlamak یوروملاماک
 تفسیر کردن، تعبیر کردن
yosma یوسما
 زن لوند، قشنگ، زن زیبا و مدپوش، جلف
yosun یوسون

	خزه
yozlaşmak	یوزلاشماک
	پس رفتن، عقب رفتن، پست شدن
yön	یون
	سمت، طرف، جهت
yöndaş	یون داش
	هم‌جهت، هم‌سو
yönelmek	یونلمک
	به سمتی متوجه شدن، توجه کردن
yönerge	یونرگه
	مقررات، دستورات
yönetici	یونتیجی
	اداره‌کننده، مدیر
yöneticilik	یونتیجیلیک
	طرزاداره، مدیریت
yönetilmek	یونته‌تیلیمک
	اداره شدن، مدیریت شدن
yönetim	یونتیم
	هنیت مدیره، هیئت اداره
yönetmek	یونته‌تمک
	اداره کردن، مدیریت کردن
yönetmelik	یونته‌تملیک
	نظام‌نامه، آئین‌نامه
yönetmen	یونته‌تمن
	مدیر، اداره‌کننده
yöntem	یونتم
	اسلوب، راه، روش، طرز
yöre	یوره
	حوالی، اطراف، حومه
yöresel	یوره‌سل

	محللی، وابسته و مربوط به یک محل یا منطقه
yörünge	یورونگه
	مدار، مسیر
yudum	یودوم
	جرعه
yudumlamak	یودوم‌لاماک
	جرعه جرعه نوشیدن
yudumluk	یودوملوک
	به قدر یک جرعه
yuf	یوف
	اف که در حالت نفرت بیان می‌شود (اوه)
yufka	یوفکا
	نان لواش، نان نازک، هر چیز نازک و ترد
yufka yürekli	یوفکا یورکلی
	نازک‌دل، رحم‌دل، خوش‌قلب
yuh	یوح
	اوه، هو، مرده باد (زمان نفرت بیان می‌شود)
yuhalamak	یوح‌الاماک
	هو کردن، مرده باد گفتن
yukarı	یوکاری
	بالا، رو، مافوق، فوق
yumak	یوماک
	گلوله نخ، نخ لوله شده
yummak	یوماک
	بستن، سفت بستن، بستن چشم و دهان
yumruk	یومروک
	مشت
yumruklamak	یومروکلاماک
	با مشت زدن
yumruklanmak	یومروکلانماک

	مشت خوردن
yumruklaşmak	یومروکلاشماک
	همدیگر را با مشت زدن
yumuk	یوموک
	بیسته شده، بسته
yumurcak	یومورچاک
	بچه کوچک شیطان
yumurta	یومورتا
	تخم، تخم مرغ، بیضه
yumurta aki	یومورتا آکی
	سفیده تخم مرغ
yumurtacak	یومورتاچنک
	تخمک
yumurtalık	یومورتالیک
	تخمدان
yumurtlamak	یومورتلاماک
	تخم کردن، تخم گذاردن
yumuşak	یوموشاک
	نرم، ملایم، لطیف
yumuşak yüzlü	یوموشاک یوزلو
	محبوب، آدم ملایم، کم رو
yumuşaklık	یوموشاک لیک
	ملایمت، نرمی، آرامی
yumuşamak	یوموشاماک
	نرم شدن، ملایم شدن
yumuşatmak	یوموشاتماک
	نرم کردن، ملایم کردن، آرام کردن
yurt	یورت
	وطن، کشور، میهن، مملکت، خوابگاه
yurtsever	یورت سؤر
	وطن پرست، میهن دوست

yurttaş	یورت تاش
	هم وطن، هم میهن
yusyumu	یوس یومرو
	کاملاً گرد، مدور، کروی
yusyuvurlak	یوس یووارلاک
	کاملاً گرد
yutak	یوتاک
	حلق، گلوگاه
yutkunmak	یوتکونماک
	آب دهان را قورت دادن، مردد بودن، تردید
yutmak	یوتماک
	بلعیدن، قورت دادن، عمل کسی را تحمل کردن، حرف کسی را تحمل کردن، مال کسی را بلعیدن
yutulmak	یوتولماک
	بلعیده شدن، قورت داده شدن، باختن
yuva	یووا
	لانه، آشیانه، خانه، جا، سوراخ مار و غیره
yuvak	یوواک
	استوانه، استوانه ای
yuvalamak	یووالاماک
	آشیانه کردن، لانه کردن، خانه کردن
yubar	یووار
	گلبول خون
yuvurlak	یووارلاک
	گرد، مدور، کروی
yuvurlamak	یووارلاماک
	غلطانیدن، پیچاندن، به زمین انداختن، بلع کردن
yuvurlanmak	یووارلانماک
	غلطیدن، از مقام افتادن، پرت شدن به دره، سرنگون شدن، ناگهانی مردن
yuvurlatmak	یووارلاتماک

پرت کردن، پائین انداختن، سرنگون کردن
yüce بوجه
 عالی، مرتفع، بلند، بالا، بزرگ
yücelik بوجه‌لیک
 بلند بودن، بزرگ بودن، مرتفع بودن، متعالی بودن
yücelmek بوجه‌لمک
 متعالی شدن، صاحب مقام شدن، متعالی شدن، بالا رفتن
yüceltmek بوجه‌لتمک
 بلند کردن، بالا بردن، مرتفع کردن، مقام دادن
yük یوک
 بار، محموله، مسئولیت
yüklemek یوک‌لمک
 بار کردن، اتهام زدن، گناه را گردن کسی نهادن
yüklenmek یوک‌لنمک
 بار شدن، زیر بار رفتن، مسئولیت پذیرفتن
yüklü یوکلو
 باردار، بار شده، پر بار، بابار، گرفتار
yüksek یوکسک
 بلند، بالا، مرتفع
yükseklik یوکسک‌لیک
 بلندی، ارتفاع
yükselmek یوکسلمک
 بالا رفتن، بلند شدن، ارتفاع گرفتن، ترقی کردن
yükseltmek یوکسلتمک
 بالا بردن، بلند کردن، ترقی دادن
yüksük یوکسوک
 انگشتر
yükümlü یوکوملو

مکلف، تکلیف شده، موظف، مجبور
yün یون
 پشم
yünlü یونلو
 پشمی، پشم‌دار
yürek یورک
 قلب، دل، جرات، جسارت
yürek çarpıntısı یورک چارپین‌تسسی
 تپش قلب، ضربان قلب، ترس، وحشت
yüreklendirmek یورک‌لندیرمک
 دل و جرات دادن
yüreklenmek یورک‌لنمک
 جرأت یافتن
yürekli یورک‌لی
 باجرات، جسور، شجاع، پر دل
yüreksiz یورکسیز
 کم‌جرات، ترسو، جسارت نداشتن
yürümek یورومک
 راه رفتن، پیاده رفتن، قدم زدن
yürürlük یورورلوک
 در جریان بودن، رایج بودن، جاری بودن
yürütmek یوروتمک
 راه بردن، حرکت دادن، اجراء قوانین
yürüyüş یورویوش
 طرز راه رفتن، راه رفتن دسته جمعی، راه‌پیمایی
yüz یوز
 رو، صورت، چهره، قیافه، سطح، صد
yüzbaşı یوزباشی
 سروان
yüz bulmak یوزبولماک
 رو پیدا کردن، پروو شدن، لوس شدن
yüzden یوزدن
 سطحی، غیر عمقی

yüzdürmek یوزدورمک
 شناور کردن، روی آب انداختن
yüzegelen یوزه گلن
 اعیان، اشراف، سران قوم
yüzerlik یوزرلیک
 اسپند، اسفندانه
yüzey یوزی
 سطح، رویه
yüzeysel یوزی سل
 سطحی
yüzgeç یوزگچ
 شناگر
yüzgeçayaklılar یوزگچ آياکلنلار
 تیره پستانداران دریایی مثل فوک
yüzgörümlüğü یوزگوروملوغو
 رونمای عروس
yüzkarası یوزکاراسی
 روسیاهی
yüzlemece یوزلمجه
 تو روی کسی صحبت کردن
yüzlemek یوزلمک
 عیب کسی را به رویش گفتن
Yüzleşme یوزلشمه
 مواجهه، روبرو
yüzleşmek یوزلشمک
 مواجهه شدن، روبرو شدن
yüzleştirmek یوزلشتیرمک
 روبرو کردن، مواجهه کردن
yüzlü یوزلو
 رودار، پررو، سطح دار
yüzlük یوزلوک
 صدی، اسکناس صدی
yüzmek یوزمک

شنا کردن، پوست کندن، پول کسی را کندن
yüzsuyu یوزسویو
 آبرو، شرف
yüzsuyu dökmek یوزسویو دوکمک
 آبرو بردن، آبرو ریختن
yüzsüz یوزسوز
 پررو، بی آبرو، بیعار
yüzsüzleşmek یوزسوزلشمک
 پررو شدن، بیعار شدن
yüzsüzlük یوزسوزلوک
 پرروئی، بی آبرویی
yüzücü یوزوجو
 شناگر، پوست کن، کسی که بی خودی پول
 زیاد می گیرد
yüzük یوزوک
 انگشتر
yüzükoyun یوزوکویون
 دمر، رو به زمین
yüzülmek یوزولمک
 شناور شدن، کنده شدن پوست حیوان
yüzüncü یوزونجو
 صدم، صدمین
yüzünden یوزوندن
 به سبب، به جهت، از بالای کسی
yüzyıl یوزیل
 صد سال، قرن، عصر
yüzyıllık یوزیلنلک
 صد ساله، صد سالگی

Z

Z	ز (ض - ظ - ذ)
	ز، بیست و نهمین حرف الفبای ترکی
zabıta	زابتنا پلیس، مأمور آگاهی
zaf	زاف - ضاف ضعف، ناتوانی
zafer	ظافر پیروزی، فتح
zahit	زاهیت زاهد، متقی، پرهیزگار
zahmet	زاحمت زحمت، رنج
zahmet etmek	زاحمت اتمک زحمت کشیدن
zahmetli	زاحمتلی بازحمت، پرزحمت
zahmetsiz	زاحمتسیز بی زحمت
zait	زایت زائد، زیادی، بی لزوم
zalim	ظالم ظالم، بی رحم، ستمگر
zalimlik	ظالم لیک ستمگری، ظلم
zam	زام

افزایش، افزایش قیمت، افزایش حقوق

zaman	زامان زمان، وقت، موقع، عهد، موسم
zamanaşımı	زامان آششمی مرور زمان
zanbak	زانباک زنبق
zampara	زامپارا زن باره، زن باز
zamyapmak	زام یاپماک زیاد کردن، افزودن، بالا بردن قیمت‌ها یا دستمزد
zangır zangır	زانتغر زانتغر صدای لرزش مانند دریک دریک
zannetmek	زان اتمک تصور کردن، گمان بردن، فکر کردن
zapt etmek	ظاپت اتمک ضبط کردن، نگاه داشتن، به زور گرفتن
zaptiye	زاپتییه مأمور پلیس یا آگاهی
zar	زار غشاء، تاس (در تخته بازی)
zar tutmak	زار توتماک تاس گرفتن در تخته بازی
zarar	زارار - ضارار ضرر، زیان
zarar etmek	زارار اتمک ضرر کردن، زیان کردن
zarar görmek	زارار گورمک ضرر یا زیان دیدن

zararlı	زارارلی	مضر، زیان آور، ضرردار
zararsız	زارارسز	بی ضرر، بدون زیان
zarf	زارف - ظارف	پاکت نامه، پاکت پستی
zarflamak	زارفلاماک	پاکت کردن، توی پاکت گذاشتن (پستی)
zarif	زاریف	ظریف، حساس
zarta	زارتا	گوز
zar zor	زار زور	به زور و زر، به سختی
zaten	زاتن	اساساً، ذاتاً
zavallı	زاوللی	بیچاره، بدبخت، فلک زده، عاجز
zayıf	زاینف	ضعیف، لاغر، کم قوت
zayıflamak	زاینفلاماک	لاغر شدن، ضعیف شدن
zayıflatmak	زاینفلاتماک	ضعیف کردن، لاغر کردن
zayıflık	زاینفلیک	ضعف، لاغری، ضعیفی، بی قوتی
zebir	زبیر	گورخر
zedelemek	زدلیمک	صدمه زدن، رنجیده کردن، ضرر زدن

zehir	زهیر	زهر، سم
zehirlemek	زهیرلمک	مسموم کردن، زهر آلود کردن
zehirlenmek	زهیرلنمک	مسموم شدن، زهرناک شدن
zehir etmek	زهیر اتمک	زهر کردن، تلخ کردن، ناگوار کردن
zehir olmak	زهیر اولماک	زهر شدن، تلخ شدن، ناگوار شدن
zekâ	زکا - ذکا	تیزهوشی، ذكاء، زیرکی
zekât	زکات	ذکات
zekâvet	ذکاویت	ذکات، تیزهوشی، هوشیاری
zeki	زکی	زیرک، هوشیار، تیزهوش
zelil	زلیل - ذلیل	ذلیل، پست، خوار
zembil	زمبیل	زنبیل حصیری
zencefil	زنجفیل	زنجبیل
zenci	زنجی	سیاه پوست
zengin	زنگین	پولدار، توانگر، غنی، ثروتمند
zenginleşmek	زنگینلشمک	ثروتمند شدن، پولدار شدن

zenginlik	زنگین‌لیک	zvezeklik	زوزک‌لیک
	متمول بودن، پولداری، ثروتمندی		پرچانگی، پرحرفی
zenne	زنه	zeytin	زیتین
	زنانه، مربوط به زن‌ها		زیتون
zerde	زرده	zeytincilik	زیتین‌جیلیک
	شله‌زرد		زیتون‌کاری، شغل یا تجارت زیتون
zerdeçal	زرده‌چال	zeytinlik	زیتین‌لیک
			باغ زیتون، منطقه کاشت زیتون
zerdüşti	زردوشتی	zeytinyağı	زیتین‌یاغی
	زردشتی		روغن زیتون
zerzevat	زرزوات	zih	زیح
	سبزی، سبزیجات		زه، نوار، قیطان
zerzevatçı	زرزوات‌چی	zıkım	زنگنم
	سبزی‌فروش		زقوم، خیلی تلخ، زهرمار، بدمزه
zeval	زوال	zılgıt	زئلگنت
	زوال، نابودی، زدوده شدن		سرزنش، نکوهش، توبیخ
zevk	زوک	zımba	زئمبا
	ذوق، سلیقه، کیف، حالت خوشی		سوراخ کن، منگنه
zevk almak	زوک‌آلماک	zımbalamak	زئمبالاماک
	حظ کردن، خوش آمدن، کیف کردن		سوراخ کردن، منگنه کردن
zevk etmek	زوک‌اتمک	zımbalanmak	زئمبالانماک
	کیف کردن، حظ کردن، خوشی کردن		منگنه شدن، سوراخ شدن، به هم دوخته شدن
zevkli	زوکلی	zımbalı	زئمبالی
	بانشاط، خوش، باذوق، باخوشی		منگنه شده، سوراخ شده
zevksiz	زوک‌سیز	zımbırdatmak	زئمبیرداتماک
	بی‌ذوق، بی‌سلیقه، بی‌مزه، ناخوشایند		ناشایانه موسیقی نواختن، صدای موسیقی که به صورت ناشایانه و غیر-موزون نواخته می‌شود
zevzek	زوزک	zımpara	زئمپارا
	پرحرف، پرچانه، روده دراز		
zevzeklenmek	زوزک‌لنمک		
	پرحرفی کردن، پرچانگی کردن		

	سنگ سمباده
zımpara kağıdı	زئمپارا کاغذئ
	کاغذ سمباده
zındık	زئندئک
	زندیق، ملحد، مرتد
zingıldamak	زئنگئلداماک
	لرزیدن با صدا، لرزیدن با سه هم خوردن دندانها
zıpçıktı	زئپ چئکتئ
	سرزده آمده، کسی که بی خبر وارد می شود
zıpır	زئپئر
	سبک سر، کسی که حرکات نامناسب و بی معنی می کند
zıplamak	زئپلاماک
	بالا پریدن، جهیدن، جست و خیز کردن
zıp zıp	زئپ زئپ
	لی لی کردن، جستن و پریدن
zırdeli	زئردلی
	دیوانه کامل، دیوانه دیوانه
zırh	زئرھ
	زره
zırhlı	زئرھلئ
	زره دار، زره پوش، کشتی جنگی زره دار
zırıldamak	زئرئلداماک
	زر زر کردن، حرف بیخود زدن
zırılı	زئرئلئ
	زر زر، قیل و قال، جنجال
zırlamak	زئرلاماک
	زر زر کردن
zırva	زئروا

	مزخرف، بی معنی
zırvalamak	زئروالاماک
	حرف مزخرف گفتن، چرند گفتن
zırzop	زئرزؤپ
	آدم مزخرف، آدمی که حرف بی معنی می زند
zıt	زئت
	ضد، مخالف، برعکس
zıt gitmek	زئت گئتمک
	به سمت مخالف رفتن، برعکس حرکت کردن
zıtlaşmak	زئت لاشماک
	بر ضد کسی حرکت کردن، برخلاف رفتار کردن
ziya	زئیا
	زیان، ضرر، فقدان
ziypak	زئپپاک
	لئز، لئزج
zifaf	زئفاف
	زفاف، به حجله رفتن عروس و داماد
zifirî	زئفئرئ
	تاریکی شدید، سیاهی یا تاریکی شب
zift	زئفت
	قیر، قطران
ziftlemek	زئفتلمک
	قیرمالی کردن
zihin	زئهئین
	ذهن، شعور، حافظه، ادراک
zihniyet	زئهئئیت
	فکر، نظر
zikıymet	زئکئیمت

	گرانبها، گران قیمت، ذبیقت
zikir	زیکیر
	ذکر، ورد، دعا و ثنا، یاد کردن، نام بردن
zikzak	زیک زاک
	زیکزاک، خط منکسر، خط چپ و راست
zil	زیل
	زنگ، زنگوله
zillet	زیلت
	ذلت، بدبختی، خواری
zilli	زیلی
	زنگ‌دار، زنگوله‌دار، زن شیر
zina	زینا
	زنا، عمل نامشروع زن و مرد با هم
zincir	زنجیر
	زنجیر، سلسله
zincirleme	زنجیرلеме
	زنجیروار، متسلسل
zincirlemek	زنجیرلکمک
	زنجیر کردن، با زنجیر بستن
zincirli	زنجیرلی
	زنجیری، زنجیردار، به زنجیر بسته شده
zindan	زندان
	زندان، محبس
zindancı	زندانچی
	زندانبان
zinde	زینده
	زنده، تر و تازه، شاداب، باروح، سرحال
zinhar	زینهار
	زنهار، مبادا
zira	زیرا

	زیرا، چونکه
ziraat	زیرآت
	کشاورزی، زراعت
ziraatçı	زیرآتچی
	کشاورز، زارع، مأمور کشاورزی
zirve	زیروه
	قله، بالای تپه، سر یا نوک هر چیز
zirve toplantısı	زیروه توپلانتیس
	جلسه سران دول
ziya	زی یا
	روشنایی، نور
ziyade	زییاده
	فراوان، افزون، زیاد
ziyade olsun	زییاده اولسون
	زیاد باشد، پربرکت باشد، خدا زیاد کند
ziyafet	زییافت
	جشن و مهمانی، ضیافت، مهمانی بزرگ
ziyafet çekmek	زییافت چکمک
	مهمانی دادن
ziyan	زییان
	ضرر، زیان
ziyankâr	زییانکار
	زیانکار، ضرورسان، خرابکار
ziyansız	زییانسنز
	بی زیان، بی ضرر، بی عیب
ziyaret	زییارت
	ملاقات، دیدار، زیارت، دیدن
ziyaretçi	زییارتچی
	ملاقات کننده، دیدارکننده، زائر
ziyaretgâh	زییارتگاه

	زیارتگاه	zohurat	زوهورات	ظهور، بروز
zinet	زینت			وقایع غیرمنتظره، حوادث ناگهانی
	زینت، زیور، آرایش	zulmet	زولمت - ظولمت	ظلمت، تاریکی
zonklamak	زوتنکلاماک			ظلم etmek
	درد زخم و التهاب، درد شدید زخم			ظلم کردن، ستم کردن
zor	زور	zulüm	ظولوم - زولوم	ظلم، ستم، بی عدالتی
	سخت، دشوار، مشکل، فشار، بار	zurna	زورنا	زرنه، سورنا
zoraki	زوراکمی			zurnacı
	زورکی، بی میل، از روی بی میلی			زورناچی
zorba	زوربا			zübde
	زورگو، گردن کلفت			زوبده
zorbalık	زوربالنک			
	گردن کلفتی، زورگویی	zücaciye	زوجاجیه	زبد، برگزیده
zorla	زورلا			لوازم بلورفروشی مانند استکان، لیوان، بشقاب
	به زور، با زور، با فشار	zücaciyecci	زوجاجیهچی	بلورفروش
zorlamak	زورلاماک			zühhal
	فشار آوردن، زور دادن، مجبور کردن			ستاره زحل، کیوان
zorlanmak	زورلانماک			zühre
	مجبور شدن، وادار شدن			ستاره زهره، ونوس
zorlaşmak	زورلاشماک			züht
	سخت شدن، دشوار شدن، مشکل شدن			زهد، پرهیزکاری
zorlu	زورلو			zükam
	پرزور، قوی، شدید، پر قوت			زوکام
zorluk	زورلوک			
	سختی، زحمت، شدت			زکام، نزله
zorunlu	زورونلو			zül
	مجبور، ضروری، واجب			زول
zorunluk	زورونلوک			
	ضرورت، اجبار، لزوم			ذلت، بدبختی
zohur	زوهور			

zümre	زومره
	زمره، دسته، گروه
zümrüt	زومروت
	زمره
züppe	زوپیه
	سبک سر، جلف، لوس
zürafa	زورافا
	ظرافه



نشر اختر

تبریز - اول خیابان طالقانی، نشر اختر
تلفن: ۵۵۵۵۳۹۳ - (۰۴۱۱)

ISBN: 978-964-517-159-7



9 789645 171597

ناشر برتر سال ۸۹